

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش

برداشت از قرآن

صفایى حائرى، على، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸

روش برداشت از قرآن / على صفایى حائرى (عين - صاد). قم: ليلة القدر،

۱۳۸۵.

۱۸۴ ص.

۲۰۰۰۰ ریال. ISB N978 - 964 - 93098 - 9 - 7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۱. قرآن - تحقیق الف. عنوان.

۲۹۷ / ۱۵ B ۲۶۵ / ۴ / ۷۳ ص

۱۳۸۵

کتابخانه ملی ایران

۸۱ - ۵۶۸ م

فهرست

پیش گفتار ۹

فصل اول: تناقضها

قرآن و قرآن ۲۰

قرآن و سنت ۲۱

سنت و سنت ۲۱

قرآن و عینیت ۲۱

توضیح ۲۳

تحلیل ۲۷

فصل دوم: روش

روش ۳۹

ترجمه و تفسیر ۴۷

ظهر و بطن ۴۸

تأویل و تنزیل ۴۹



انتشارات ليلة القدر

روش برداشت از قرآن

على صفایى حائرى (عين - صاد)

انتشارات ليلة القدر - ۷۷۱۲۳۲۸ - ۷۷۱۲۳۲۸ - ۰۲۵۱

چاپ ششم: تابستان ۸۸

حروف چینی: ليلة القدر

چاپ: پاسدار اسلام

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۳۰۹۸ - ۹ - ۷

تلفن مرکز پخش: ۰۲۲ / ۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / نمابر: ۷۷۱۷۳۷۸ - ۰۲۵۱

﴿کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است﴾

سوره‌ی والعصر	۹۷
- تفکر در قرآن	۱۰۱
۴. تفکر در ارتباط اجزاء یک آیه	۱۰۱
نمونه‌ای از سوره کهف	۱۰۱
نمونه‌ای از سوره طلاق	۱۰۷
۵. سیر فکری	۱۱۱
روش تفکر و مطالعه	۱۱۳
نمونه‌ها	۱۱۹
خلاصه	۱۲۹

فصل چهارم: روح

معنای روح	۱۳۳
۱. شکل طبیعی	۱۳۵
۲. روح الایمان	۱۴۳
توضیح	۱۴۵

فصل پنجم: نور

نور قرآن	۱۵۱
۱. آزادی	۱۵۳
۲. اطاعت	۱۶۱

فصل ششم: نگاهی دیگر

روح	۴۹
نور	۵۲
فصل سوّم: کلید تفسیر	
کلید تفسیر	۵۵
۱. تسلط	۵۷
۲. طرح سؤال	۶۳
۳. حلم در برابر سؤال‌ها	۶۷
۴. تفکر در قرآن	۶۹
۱. تفکر در سوره‌ها	۶۹
سوره‌ی قیامت	۶۹
سوره‌ی ص	۷۵
- تفکر در قرآن	۸۱
۲. تفکر در زمینه‌ی آیه‌ها	۸۱
سوره‌ی صافات	۸۱
سوره‌ی نازعات	۸۵
- تفکر در قرآن	۹۱
۳. تفکر در ارتباط آیه‌ها	۹۱
سوره‌ی حمد	۹۲
سوره‌ی اخلاص	۹۵

پیش‌گفتار

پس از تجزیه‌ی دولت عثمانی و ایران و با رشد چشمگیر صنعت و دانش و با ظهور مکتب‌های عدالت طلب و آزادی خواه و مدافع انسان و با سنتی شدن مذهبی‌ها و راکد شدن و سنگ شدن و محافظه کار شدن مدیرها و رهبرها،^۱ بازگشت از قرآن شروع شد و اوج گرفت و قرآن از میان جامعه به پشت سرافتاد. پس از این بازگشت از قرآن، چندی است که بازگشت به قرآن آغاز شده و قرآن دوباره مطرح گردیده است.

این بازگشت، با شکست مکتب‌های عدالت طلب و آزادی خواه و انسان دوست و با بن بست صنعت و علم و با تحرک مذهبی‌ها و

۱- دشمنی‌های آنهایی که آگاهی ما را مرگ خویش می‌دانستند و نقشه‌های استعماری و تبلیغات دامنه‌دار آنها را هم می‌توان از عوامل بازگشت از قرآن شمرد. اما من این کار را نکردم، چون بیماری بیش از آنکه به کار میکرب‌ها وابسته باشد با وجود زمینه و آمادگی مزاج مریض وابستگی دارد.

مسلمان‌ها، همزمان بوده است.^۱

این رفت و آمدها به خاطر عوامل گوناگونی صورت گرفته و صورت می‌گیرند و این نوسان‌ها بر اساس نوسان همان عوامل، کم و زیاد می‌شوند و کنترل نوسان‌ها جز از راه کنترل عوامل نوسان، امکان پذیر نیست.

خوشبختانه عامل اساسی نوسان‌ها و رفت و آمدها در دست ما و به اختیار ماست.

هنگامی که ما از تحجرها و رکودها آزاد شده باشیم و با تمام وجودمان، با تمام پاهای و با تمام امکاناتمان، با فکر و ارزیابی و با عقل و سنجش و با انتخاب و اختیارمان راه افتاده باشیم و از تقلیدها و تلقین‌ها و عادت‌ها و تحمیل‌ها گذشته باشیم و با این پاهای و با این آزادی‌ها با مذهب قرآن روبرو شده باشیم، در این هنگام و با این حرکت و آزادی، نه تجربه‌ها و حادثه‌ها سبب می‌شوند و نه ما با سبب شدنشان می‌خشکیم، که بیدارها، با درک حادثه‌ها و ضرورت‌ها به رشد صنعت و علم هم می‌رسند و بیدارترها گرفتار فاجعه‌ی علم و بحران صنعت و بن‌بست تمدن هم نمی‌شوند، و در پس کوچه‌های به بن‌بست نشسته، انسانیت و آزادی و برابری را فراموش نمی‌کنند و از دست نمی‌دهند.

۱ - می‌توان از عوامل بازگشت به قرآن، ائتلاف‌ها و بهره‌برداری‌های سیاسی و ضرورت‌های اجتماعی را نام برد و من نام نبردم، چون این در هنگامی است که مذهبی‌ها به تحرکی رسیده باشند و مذهب عامل نفوذی باشد و اهرم نیرومندی.

در هر حال بازگشت به قرآن چندی است که آغاز شده و در این بازگشت هر کسی از راهی می‌آید و می‌خواهد بهره‌ای بردارد.

در این بازگشت هر کس در جست‌وجوی راهی است برای برداشت از قرآن و یا همراه پیشنهادی است به خاطر بهره‌برداری از آن.

اگر این راه‌ها و این پیشنهادها صحیح نباشد، ناچار عقیم می‌شوند و به بن‌بست می‌رسند و دوباره رجعت و عقب‌گرد شروع می‌شود، همان‌طور که سیلاب‌ها هنگام برخورد به سدها به سرعت برمی‌گردند و عقب می‌آیند و تا هنگامی که سرشار شوند و بالا و بالاتر بیایند و از سر سد راه بیفتند و مانع‌ها را پشت سر بگذارند مدت‌ها طول می‌کشد و چه بسا که طعمه‌ی شنزارها بشوند و از پشت سد نگذرند و در کنار مانع بمیرند.

از این رو، شناسایی و نقد پیشنهادها، طرح پیشنهادهای سالم‌تر و روش‌های پربارتر به ضرورت می‌رسد، چون به این گونه است که از مسخ کردن معانی قرآن و هدر دادن وقت‌ها و رسیدن به بن‌بست‌ها و عقب‌گردها، نجات می‌یابیم و بهره‌مند می‌شویم.

در این بازگشت، کسانی هستند که بر اساس آرزوها و رؤیاهای گنگ و یا تلقین‌ها و تشویق‌ها و یا افتادن در یک جو گرم، به قرآن رو آورده‌اند.

اینها بدون این که سؤالی طرح کرده باشند و یا نیازی و ضرورتی را یافته باشند و یا اصلاً چیز معلوم و مشخصی را خواسته باشند، کتاب را

می‌کشایند و معلوم است که با دست خالی باز می‌گردند و مأیوس و متحیر می‌مانند و یا با خیالات و بافته‌های هماهنگ، خود را فریب می‌دهند و سرگرم می‌سازند.

اصولاً مطالعه هر کتاب، مادام که با طرح سؤال‌هایی همراه نباشد، بهره نمی‌دهد و خواننده بسادگی از جواب‌ها و اشاره‌ها و نکته‌ها می‌گذرد و آنها را نمی‌یابد و در خورش نمی‌نشیند.

یک دسته دیگر آنهایی هستند که سؤال‌هایی داشته‌اند و این سؤال‌ها را جواب هم داده‌اند و آنگاه به خاطر خالی نبودن عریضه و یا تیمن و تبرک و یا داشتن مستندی مردم پسند به قرآن رو آورده‌اند تا شاهدی برای جواب خود و راه حل خویش بیابند.

اینها که از پیش ساخته شده‌اند جز از خوشایندها و استحسان‌ها بهره بر نمی‌دارند و جز تحمیل و تطبیق عقیده و جواب‌های خود، کاری انجام نمی‌دهند.

اینها از باطنیه گرفته تا فیلسوف، تا عارف، تا سوسیالیست، تا سرمایه‌دار، تا انقلابی، تا ضدانقلاب، پس از این که جواب‌ها را یافته‌اند، به قرآن رو آورده‌اند و به تصریح خودشان با این دید شروع کرده‌اند.

جز این دسته‌ها، کسانی هستند که خود با مسائل روبرو شده‌اند و ضرورت‌ها را یافته‌اند و سؤال‌هایی را شناخته‌اند و سپس در جست‌وجوی

جواب، به قرآن رسیده‌اند و در قرآن به دنبال جواب خویش گردیده‌اند. اینها اگر شتاب زده و سطحی نباشند و از تسلط بر تمام قرآن برخوردار شوند و سیر فکری خویش را هدایت کنند، بهره‌مند خواهند شد و برداشت‌ها خواهند داشت، وگرنه اینها هم از آن دسته خواهند بود که به خاطر سطحی بودنشان به اختلاف آیه‌ها و تناقضات قرآن معتقد شده‌اند و به خاطر شتابزدگی‌هایشان بر قرآن دروغ بسته‌اند و بر حق نسبت باطل داده‌اند و به خاطر بی‌اطلاعی‌شان از تمام قرآن، یک بعدی و یک چشمی به جواب مسائل رسیده‌اند.

در این قسمت از کتاب روش^۱، با نمونه‌هایی از طرح سؤال راه برداشت از قرآن مشخص می‌شود و این شتاب‌زدگی و سطحی‌نگری و بی‌اطلاعی درمان می‌شود. در این نوشته ابتدا توضیح‌هایی از کلمه‌های تفسیر و ترجمه و روح و نور و ظهر و بطن و تأویل و تنزیل داده شده و حدود هر یک مشخص گردیده است.

آنگاه برای رسیدن به تفسیر و روح و نور قرآن، از راه‌ها و اصولی سخن رفته است. این اصول یکدیگر را دنبال می‌کنند و با یکدیگر پیوسته هستند، در نتیجه کسانی که از زبان و تسلط بر قرآن و سیر فکری برخوردارند به این همه دست می‌یابند.

۱- روش شامل سه قسمت می‌شود روش برداشت از قرآن - کتاب حاضر - از سنت و از تاریخ که در جزوه‌هایی جداگانه از آنها بحث خواهد شد.

چون با سیر فکری و حرکت فکری به شناخت و به ایمان و اطاعت و تقوی می‌رسند.

و در این حد، هم از روح‌الایمان و هم از نور قرآن و نیروی فرقان برخوردار خواهند شد و به تفسیر و روح و نور، دست خواهند یافت و قرآن را حس خواهند کرد و لمس خواهند نمود، که: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۱

باید در همین جا توضیح بدهم که رسیدن به این مقدمات احتیاج به یک عمر ندارد، من دوستانی دارم که در کمتر از دو سال آن هم نه مداوم، به صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و اصول دست یافته‌اند و از ریشه‌هایی برخوردار گردیده‌اند.

امید آنکه در هر بهار شکوفه‌هایی بر سر بگیرند.

فصل اوّل

تناقض‌ها

تناقض‌ها

تناقض‌ها برای نسلی که بازیچه‌ی تضادها و تناقض‌هاست، تازگی ندارند، اما این تناقض‌ها اگر درباره‌ی قرآنی که برتر از محدودیت‌ها و تدریج‌ها و اختلاف‌ها و تناقض‌هاست^۱ درباره قرآنی که گشایشگر بن‌بست‌ها و حلال‌ تضادهاست، ناچار تازگی خواهند داشت.

می‌گویند: از یک سو می‌شنویم که قرآن کتاب مردم است و هدایتی برای آنها.^۲

و می‌شنویم که قرآن به زبان مردم است تا روشن‌گر آنها و مزده راه رفته‌ها و یادآور فراموش شده باشد.^۳

۱ - لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. نساء، ۸۲

۲ - هُدًى لِلنَّاسِ. بقره، ۱۸۵

۳ - وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ قَوْمِهِ، لِيُبَيِّنَ لَهُمْ. ابراهیم، ۴

فَأَنَّا يَسِرَّنَا بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. دخان، ۵۸

فَأَنَّا يَسِرَّنَا لِنُبَيِّنَ بِهِ الْمُتَّقِينَ. مریم، ۹۷

و می‌شنویم که قرآن برای تدبیر،^۱ برای بهره‌برداری، برای راهیابی است.

و از این سو می‌شنویم که در قرآن نمی‌توان بی‌حساب به آب زد، نمی‌توان با رأی راه رفت.

و باز از این سو می‌بینیم که تدبیرها و برداشت‌های آزاد چه بلبشویی آفریده و چه ابتذال‌هایی بار آورده است.

و می‌بینیم که تدبیرها باری نمی‌آورند و بهره‌ای نمی‌دهند، نوری و شوری نمی‌بخشند؛ نوری که تمام راه را روشن کند و شوری که تمام راه را بگیرد.

این بی‌باری، آن ابتذال و این همه غوغا، به آن شنیده‌ها مایه می‌دهند که از قرآن نمی‌توان تنهایی بهره‌گرفت و نمی‌توان با آن راه رفت؛ پس این کتاب چگونه کتاب مردم است؟ چگونه کتاب تدبیر است؟ چگونه به زبان مردم است که مردم نمی‌فهمندش و در زیر بارش خمیده می‌شوند تا از خیرش می‌گذرند؟

جوانی می‌گفت: که به من می‌گویند با قرآن کار کن، با نهج البلاغه کار کن، با صحیفه کار کن، برداشت کن. من هم اینها را باز می‌کنم، می‌خواهم از آنها برداشت کنم، اما هیچ نمی‌دانم چگونه؟ هیچ نمی‌دانم از کجا؟ هیچ نمی‌دانم برای چه؟ البته می‌توانم بیافم، می‌توانم به آیه‌هایی که بی‌روحند،

۱- كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ. ص، ۲۹.

جان بدهم، می‌توانم با رنگ خودم، اینها را رنگ بزنم، اما من بی‌رنگ شده‌ام تا رنگ قرآن را بگیرم، تا صِبْغَةَ اللَّهِ^۱ را بیابم. من از رنگ‌ها و وارنگ‌ها خسته شده بودم که به قرآن پناه آوردم. در این پناهگاه هم سرگردانم؛ گاهی آزادم، گاهی محافظه‌کار و در هر حال شکست خورده و دست خالی.

این همه ابتذال و غوغا، ضرورت محدودیت‌ها را برایم ملموس کرده‌اند.

و این همه بی‌باری و سرگردانی، ضرورت آموزش را برایم مشخص کرده‌اند. من در جست‌وجوی حدها و مرزها و به دنبال آموزگار و مرزبانی هستم. آیا به مقصود می‌رسم؟

این نه فقط فریادی از گلویی است، که فریاد نسل ماست؛ نسلی که به قرآن رو آورده اما راه را نمی‌داند.

گاهی با واژه‌ها کار می‌کند.

گاهی با آیه‌ها،

گاهی با اشاره‌ها و رمزها،

گاهی موضوعی،

گاهی مجموعی.

همیشه در جست‌وجوی راهی است و به دنبال روزنه‌ای. و این است

۱- صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ. بقره، ۱۳۸.

که هر جرقه‌ای او را به خود می‌خواند و هر کوره راهی او را به خود می‌کشد تا این که به بن‌بستی و به ظلماتی برسد و باز گردد و دوباره و دوباره.

این نسل، گرفتار سرگردانی است، آموزشی می‌خواهد و اسیر تناقض است، راه حلی می‌جوید.

تناقض میان قرآن و قرآن.

میان قرآن و سنت.

میان سنت و سنت.

میان قرآن و عینیت.

قرآن و قرآن

در قرآن آیه‌هایی است که آن را متشابه معرفی می‌کند که جز راسخون در علم و آگاهان، آن را نمی‌یابند و از تأویل آن آگاه نمی‌شوند.^۱ و در برابر اینها آیه‌هایی هست که قرآن را به زبان مردم و برای هدایت آنها و بهره‌برداری آنها، معرفی می‌کند.

اینها چگونه با هم می‌سازند؟

هنگامی که آیه‌هایی از قرآن متشابه بود و هنگامی که کلمه‌ی متشابه خود، متشابه و مجمل بود و مقصود آن مورد اختلاف بود، چگونه می‌توان

۱- آل عمران، ۷.

متشابه و غیر متشابه را مشخص کرد و جدا نمود؟ چگونه می‌توان از قرآن استفاده برد و در آن تدبیر داشت.

قرآن و سنت

در میان روایات نمونه‌های بسیاری است که از تفسیر به رأی و برداشت از قرآن منع می‌کند.

و روایاتی است که همراهی ثقل اصغر را برای بهره‌برداری از هدایت قرآن، شرط می‌نماید.^۱ آیا این روایات، با آن آیاتی که قرآن را کتاب هدایت مردم می‌شناسد، سازگارند؟

سنت و سنت

در برابر این روایت‌ها، روایت دیگری است که قرآن را میزان سنجش روایات و داور اختلاف آنها، معرفی می‌کند و هنگام اختلاف به آن ارجاع می‌دهد، در نتیجه این قرآن است که روایات را توضیح می‌دهد و نقد می‌زند، نه این که روایات مرجع قرآن باشند و میزان و ترازوی آن.

قرآن و عینیت

بر فرض این تناقض‌ها در این سه مرحله جواب بگیرند و با هم بخوانند

۱- اِنِّي نَارُكَ فَبِكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي (اهلبیتی).

و هماهنگ شوند و قرآن را کتاب مردم بدانیم و این اشکالها را حل کنیم، ولی در یک بن بست عینی، گرفتار می شویم که امروز شاهد آن هستیم و سرگردان در بدری هایی می شویم که امروز، دست به گریبان آن هستیم. هر کسی برای استفاده از قرآن راهی در پیش گرفته و از آن برداشتی دارد و برای این برداشت هم دلیلی ساخته و دستاویزی گرفته است.

ناچار تمام این گفته های مختلف و تمام این برداشت های گوناگون نمی تواند مقصود قرآن باشد؛ چون حقیقت ها با هم اختلافی ندارند و ناچار بهره برداری از قرآن به این گونه نمی تواند باشد و هر کس نمی تواند در آن این گونه آزاد و رها، رفت و آمد کند؛ چون حقیقت دستاویز باطل ها نمی گردد.

به دنبال این حقیقت ها و این واقعیت ها، ناگزیریم که برای برداشت ها حدودی بگذاریم و برداشت ها را محدود کنیم. و در این هنگام است که با آن اشکال و تناقض روبرو می شویم که مگر قرآن کتاب مردم و زبان مردم و برای تدبر و بررسی مردم نیست؟

این تناقض هاست که سرگردانی می آورد و فریادها را بالا می برد. باید برای حل این چهار تناقض راهی نشان داد و از خاموشی و سردی این شور قرآنی، جلوگیری نمود و این جرقه ها را به حرارت ها و به حرکت ها تبدیل کرد.

توضیح

یک داروخانه ی مجهز، که تمام داروها را در دل گرفته، ناچار برای هر درد، درمانی دارد و برای هر بیماری، شفایی.

هر گرفتاری که به داروی درد خویش برسد و آن را بررسی کند و از آن برداشت نماید، بهره مند خواهد شد.

ولی این بیمار نمی تواند، از دم دست شروع کند و تمام داروها را ببلعد تا به درمانی برسد.

و نمی تواند به حکم قرعه داروی خویش را بیابد.

باید داروی او را در دسترسش بگذارند تا او بهره بردارد و شفا بگیرد.

قرآن کتابی است که برای هر درد، درمانی دارد. و کتابی است که برای هر کس هدایتی دارد و شفایی می آورد.

برای یک بیمار، گاهی بیش از یک آیه لازم نیست. اگر تمام قرآن را بررسی کند و این آیه را کنار بگذارد، درمان نخواهد شد و شفایی نخواهد گرفت و اگر فقط همین یک آیه را ببیند و همان آیه برایش تلاوت شود و در آن تدبر کند، از آن بهره خواهد گرفت و راهش را خواهد یافت.

آنچه در قرآن از آن یاد شده، تلاوت آیه هاست. و آنچه مانع گمراهی است، به شهادت قرآن دو چیز است:

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِطْرَتُكُمْ رَسُولُهُ.^۱

چگونه کفر می‌ورزید در هنگامی که آیه‌ها بر شما تلاوت می‌شود و رسول در میان شما هست. مانع از کفر و ورزیدن و گمراهی همین تلاوت آیه‌ها و وجود رسول است و همین است که پس از رسول، باید رسول، جان‌شینی بیاید که همراه قرآن و تلاوت آیه‌ها باشد و از گمراهی جلوگیری نماید.

بالتر از این، حتی رسول هم نباید شتاب کند و آیه‌ها را قبل از آنکه وحیش بگذرد، بخواند، چون هر روحیه و هر درد، آیه‌ای متناسب می‌خواهد که باید به آن اشاره شود.

لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ.^۱

در خواندن شتاب نکن، پیش از آنکه وحی آن بر تو بگذرد. قرآن یک انزال دارد - نزول مجموعی - و یک تنزیل - نزول تدریجی - انزال آن در شب قدر بوده و تنزیل آن در کنار حادثه‌ها و در جایگاه‌های متناسب.

رسول پیش از آنکه تنزیل قرآن برسد و آیه‌ها در جایگاه خود و در کنار حادثه‌ها نازل شوند، نباید به خواندن قرآن پردازد و در آن شتاب کند. این دستور نشان می‌دهد مادام که آیه‌ها در جایگاه خود ننشینند، اثری نخواهند گذاشت و به ابتدال خواهند انجامید.

برای نمونه، آیات معاد و گوناگونی این آیه‌ها، کافی است.

قرآن گاهی درباره‌ی معاد، استدلال دارد؛^۲

۱ - طه، ۱۱۴.

۲ - إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ... این استدلال‌ها از راه شناخت

و گاهی تصویری از حالت‌ها و گفت‌وگوها،^۱

و گاهی قاطعیت در برابر تشکیک،^۲

و گاهی بی‌اعتنایی، با اشاره به داستان گردنکش‌ها،^۳

و گاهی بی‌اعتنایی با توضیحی از عظمت هستی،^۴

و گاهی سؤال‌ها و محاکمه‌ها،^۵

این آیه‌ها ابعاد فکر و عقل و روح و قلب انسان و روحیه‌های معاند و سرکش و دیر باور و راحت طلب و مشتاق را در نظر دارند.

هر آیه هنگامی کوبنده و یا سازنده است که در جایگاه خود تلاوت شود. این آیه‌ای که برای یک دسته مفید است، برای دیگری طنزآلود و دستاویز و ملعبه است.

انجا که طرف با غرور و قاطعیت می‌گوید: تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ؛^۶ این بازگشت بی‌فایده و زیان‌بار است، دیگر استدلال‌ها جز پوزخند و طنز، چیزی نمی‌آفریند.

و این است که آیات از ابتدال جدا می‌شوند و ناگهان به داستان فرعون

→ استعدادهای عظیم انسان و از راه شناخت هستی و از راه شناخت الله، انسان را پیش می‌برد.
۱ - از گفت‌وگوی خدا با مردم و مردم با خدا و مردم با یکدیگر و مردم با فرشته‌ها و مردم با خویش، تصویرهایی هست.

۲ - إِنَّا نَمْبِعُوهُمْ أَوْ آبَائِنَا الْأُولُونَ؟ قُلْ نَعَمْ. صافات، ۱۶ و ۱۷.

۳ - هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثٌ مُّوسَىٰ. نازعات، ۱۵.

۴ - فَاسْتَفْتِهِمْ أَهَمْ أَسَدٌ خَلَقْنَا أَمْ نَحْنُ خَلَقْنَا. صافات، ۱۱.

۵ - وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ... واقعه ۶۲ و ۶۳.

۶ - نازعات، ۱۲.

رو می‌آورند، که: هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى،^۱ سپس از عظمت هستی سخن می‌گویند و انسان مغرور را به خود می‌آورند، که: ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَيْنَهُمَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا...^۲ و آنگاه به تصویری از معاد روی می‌آورند که: فَإِذَا جَاءتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى...^۳ و در این مرحله نشان می‌دهند که معاد، چیزی جز ادامه‌ی انسان نیست و عذاب‌ها، چیزی جز درگیری انسان با قانون‌ها و سنت‌های هستی نیست. کسی که به خود کبریت می‌گیرد سوختنش، چیزی جز کبریت کشیدنش نیست. تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛^۴ پاداش‌ها چیزی جز تلاش‌ها نیستند و در نتیجه این بازگشت، بازگشتی بی‌فایده و زیانبار نیست.

آنجا که آیه‌ها، هماهنگ با نیازها و روحیه‌ها تلاوت شوند و در این آیه‌ها تدبیر شود، بهره‌ها زیادتر خواهد بود و درمان نزدیک، همان‌طور که داروی متناسب در هنگام متناسب، درمان خواهد داشت و شفا خواهد آورد.

کسی که می‌خواهد برای رسیدن به یک دارو، تمام داروخانه را ببلعد به قبرستان خواهد رسید، چون از تمام داروخانه، او بیش از یک قرص و یا کپسول نیاز ندارد.

آنها که در تمام قرآن پرسه می‌زنند و سرگردانند، به جایی نخواهند رسید و حتی گرفتار هزار اشکال و هزار سؤال تازه خواهند شد، چون

۱- نازعات، ۱۵. ۲- نازعات، ۲۷ و ۲۸. ۳- نازعات، ۳۴.

۴- تحریم، ۷.

همین که صفحه‌ی اول را شروع می‌کنند با خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ زَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ و آیات دیگر روبرو خواهند شد و به جای درمان درد خویش، دردهای تازه‌ای بدست خواهند آورد.

تدبیر در قرآن باید همراه تلاوت آیه‌ها و انتخاب آیه‌ها باشد، همان‌طور که قرآن می‌گوید، وگرنه این تناقض‌ها و سرگردانی‌ها جلوه می‌کنند که می‌بینی.

کسی که می‌خواهد از قرآن بهره بگیرد، یا باید دیگری برایش آیه‌ها را تلاوت کند و دارویش را نشانش بدهد و یا خود بر تمام قرآن مسلط باشد و جایگاه‌ها و روحیه‌ها را بشناسد و از آیه‌ی مورد نیاز استفاده کند و به جای بررسی واژه‌ها و یا موضوع‌ها و یا بررسی مجموعی قرآن، به آیه‌ی مورد نیازش رو بیاورد.

تحلیل

مسئله این است که، کار تحقیق را با کار درمان مخلوط کرده‌ایم و در نتیجه صدمه‌ها دیده‌ایم. تحقیق در قرآن به عنوان یک کار علمی و استفاده از قرآن به عنوان یک درمان عملی و روحی از هم جدا هستند.

یک طبیب، چندین سال دوره می‌بیند تا کار علمیش را بگذراند و چند دقیقه نسخه می‌نویسد تا کار درمانش را عملی نماید.

در مشهد با جوانی روبرو شدم که هنرمند بود و هنردوست و مشتاق

فیلم‌ها و نمایشنامه‌ها تا حدی که پیش از آمدن فیلم‌ها و نمایشنامه‌ها به روی صحنه، او می‌بایست آنها را می‌دید.

او با این عطش، از آن آب‌ها و سراب‌ها زده شده بود و با صمیمیتی عمیق که مرا بیچاره می‌کرد، می‌گفت می‌خواهم خوب بشوم و این جمله را نه بالب‌هایش، بلکه با هر سلولش زمزمه می‌کرد.

من مدتی با او بودم و به جای گفتن، از او شنیدم و از او پرسیدم تا اگر خیال تنوع طلبی دارد، خسته‌اش کنم تا به جای تنوع‌ها به تحرک‌ها رو بیاورد.

بسیاری از آنها که به مذهب رو می‌آوردند، به خاطر خستگی از لامذهبی و تکرار آن محیط‌هاست. آنها طالب یک تنوع جالب‌تر و زنده‌تر هستند، نه دوستدار یک تحرک و دگرگونی اساسی.

یک شب ماه رمضان نزدیک سحر بود، از حرم به سمت خانه می‌آمدم. حالی داشتم که یک کلمه برایم سنگینی صد کیلو بار را داشت که باید آن را با زبانم به دوش بگیرم.

این حالت برای من خیلی خوش و خیلی خوب است. در این حالت از هر چیز خسته‌ام و در خستگی‌ها می‌توانم به آزدگی‌ها و آزادی‌ها برسم و می‌توانم جهش‌هایی داشته باشم.

در این حال دوباره به او برخورد کردم.

او از سر شب تا همان وقت در صحن به انتظار من بوده و با دوستانم

صحبت‌هایی داشته. چند نفری او را دوره کرده بودند و حسابی بارش کرده بودند. حس می‌کردم، کلافه هم شده بود.

او با چند نفر دیگر همراه بود. داستان شبش را گفت و این بار با شرم خاصی طلبش را نشان داد، که می‌خواهم خوبتر بشوم.

من راستی کلافه بودم. درست مثل بازیکن‌هایی که آخر بازی بی‌رمق شده‌اند و دیگر حالی ندارند و توپ را بی‌حساب می‌زنند و به دنبال توپ نمی‌دوند. منتظر هستند اگر توپ به پایشان خورد پای خود را تکان بدهند. من مثل همین‌ها بودم، با این تفاوت که باید به دنبال تویی که چند کیلومتر آن طرف‌تر افتاده بدم.

راستی ریاضت‌ها چقدر شکل عوض می‌کنند. آنوقت‌ها که می‌خواهی مثل بلبل حرف بزنی و خودت را نشان بدهی، باید خفه باشی و هنگامی که حال گفتن نداری و کلمه‌ها برایت وزنه‌های سنگین هستند، باید تا صبح، وزنه برداری.

در درونم غوغا بود. خسته بودم. حال من، حال گفتن نبود، ولی چاره‌ای هم جز گفتن نبود. آرام ولی بی‌رمق از او پرسیدم می‌خواهی خوبتر بشوی؟

با تمام وجودش جواب داد، بله.

گفتم خوبی چیست؟ خوبی، ثروتمند شدن، عالم شدن، قدرتمند

شدن، مشهور شدن و محبوب شدن است؟

من داشتم راه می‌افتادم و او داشت گرفتار می‌شد. صمیمیتش می‌خواست آستن بشود و بار بگیرد.

گفتم یک خوبی داریم و یک خوشی، تو کدامش را می‌خواهی؟ خریزه برای مریض خوش است ولی خوب نیست. دارو برای او خوب است ولی خوش نیست. تو کدام را طالب هستی؟

مجبور بود بگوید خوبی را می‌خواهم، هر چند ناخوش باشد و گفت.

پرسیدم خوبی چیست؟ و برای رسیدن به خوبی باید چه بکنی؟ کمکش کردم جواب داد: خوبی آن است که کمبودهای مرا پر کند و کسری‌های مرا جبران کند، به من بدهد، از من نگیرد. این خوبی است، اما راهش را نمی‌دانم.

گفتم قرآن، هم خوبی را نشان می‌دهد، که در این عنوان‌ها و اسم‌ها و این سو رفتن‌ها و این سو آمدن‌ها نیست:

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ.^۱

خوبی این نیست که رو به شرق و غرب بیاورید، بلکه خوبی در گرایش و عشق به الله و گرایش و عشق به ادامه‌ی انسان و روز دیگر است.

خوبی در عشق و عمل و عهد و وفا و صبر، خلاصه می‌شود، چون اینها انسان را بارور می‌کند و تنها خداست که به انسان می‌دهد، دیگران از او

می‌گیرند و از او پل می‌سازند.

گفتم قرآن هم خوبی را نشان می‌دهد و هم راه رسیدنش را. برای رسیدن به خوبی باید از خوشی‌ها و محبوب‌ها گذشت.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛^۱ هیچگاه نیل به خوبی‌ها پیدا نمی‌کنید؛ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ، تا این که از محبوب‌ها و عشق‌ها بگذرید.

برای رسیدن به خوبی‌ها از خوشی‌ها می‌گذرند.

جوانک برقی در چشم‌هایش دوید و گفت: پر شدم و سرشار شدم و رفت. و دیگر اگر می‌آمد حرفی نمی‌زد که می‌خواست با یافته‌هایش حرکت کند و با آجرهایش، خانه بسازد. نمی‌خواست با مصالح ساختمان‌ش بازی کند و خودش را مشغول بدارد.

این قرآن است که اگر در جای خودش تلاوت شود، این گونه سرشاری می‌آورد و روشن می‌کند و از ابهام و گنگی می‌رهاند.

و این قرآن است که هدایت و شفا را همراه دارد و دردها را درمان می‌کند.

بی‌جهت نیست که در قرآن تلاوت آیه‌ها مطرح می‌شود.

و بی‌جهت نیست که رسول هم نباید شتاب کند و پیش از وحی چیزی بخواند.

و بی‌جهت نیست که ما بی‌بار و دست خالی هستیم و سرگردان.

و بی‌جهت نیست که برای قرآن این همه تناقض درست کرده‌ایم و خود را در میان آنها بسته‌ایم، چون نتیجه‌ی این قاطی کردن تحقیق و درمان، کار ما را به بن‌بست و کار قرآن را به تهمتِ تناقض می‌کشاند.

این تناقض میان آیه‌ها و آیه‌ها و روایات، روایات با روایات و آیه‌ها و واقعیت عینی، از همین جا مایه می‌گیرد، که ما داروخانه را با گلخانه عوضی گرفته‌ایم و سرگرمی را با طبابت و درمان.

تدبر باید در آیه‌هایی باشد که رسول تلاوت می‌کند و یا عالم گوشزد می‌نماید.

این آیه‌ها به زبان مردم هستند و خود، روشن هستند و روشنگر، البته اگر در جای خود بنشینند و در کنار حادثه‌های متناسب، تلاوت شوند.

آنچه این سرگردانی و درگیری‌های عینی نشان می‌دهند، همانست که آیات و روایات، گوشزد می‌کنند. آن واقعیت و این آیات و روایات یا آیاتی که تدبر در قرآن را از ما می‌خواهند و قرآن را کتاب مردم و به زبان مردم معرفی می‌کنند، تناقض ندارند، چون آنچه که نیاز مردم نیست، گرچه به زبان مردم باشد جذبش نمی‌کنند و بهره‌ای از آن نمی‌برند و حتی از آن صدمه می‌بینند و در آن گرفتار می‌شوند.

برای کسی که می‌خواهد خوب بشود، اگر تمام آیات خلقت آسمان و زمین و معاد و رسالت‌ها را بخوانی بهره‌ای نمی‌برد، در حالی که دو آیه‌ی پراکنده در سوره‌ی بقره و آل عمران، او را بهره‌مند می‌سازد و حتی با

ترجمه، فقط با ترجمه، هیچ ابهامی باقی نمی‌ماند.

هنگامی که خوبی و خوشی مشخص شده، این آیات براستی نشان می‌دهند که خوبی در:

عشق به الله و به ادامه‌ی انسان،^۱

و در عمل،^۲ نماز و زکوة،

و در عهد،^۳

و در وفاء به عهد^۴ و در صبر و شکیبایی به هنگام درگیری‌ها، خلاصه

می‌شود.^۵

چون اینها هستند که کسری‌های ما را پر می‌کنند و کمبودها را سرشار می‌سازند، هرچند سنگین و ناخوش باشند؛ که خوشی وجود ندارد مگر برای آنها که با ناخوشی‌ها خوش هستند و با ناخوشی‌ها به خوبی‌ها می‌رسند. این آیه‌ها نه تنها خوبی را نشان می‌دهند که راه رسیدن به خوبی را با قاطعیت بازگو می‌نمایند که:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ؛ هَيْجَاكَ مِنْ هَيْجَاكَ بِرٍّ نَمِي رَسِيدًا، حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ، تا این که از محبوب‌ها بگذرید و از عشق‌ها مایه بگذارید.

گویا این آیه‌ها در همین لحظه نازل شده‌اند و برای ما هستند و به زبان

۱- مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ. بقره، ۱۷۷.

۲- وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ. بقره، ۱۷۷.

۳- وَالْمُؤْفِقُونَ يَعْهَدُ لَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا. بقره، ۱۷۷.

۴- وَالْمُؤْفِقُونَ يَعْهَدُ لَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا. بقره، ۱۷۷.

۵- وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ. بقره، ۱۷۷.

ما هستند.

تدبر در این آیه‌هاست که بار می‌دهد و سرشاری می‌آورد، در حالی که تدبر در آیه‌های دیگر جز سرگردانی و خستگی و یا برداشت‌های تحمیلی و ساختگی، بهره‌ای بدست نمی‌دهد.

تا به حال، به تناقض‌ها و سرگردانی‌ها و در نتیجه ازدگی‌ها، اشاره‌ای شد و از عامل و انگیزه‌ی این تناقض‌ها و گرفتاری‌ها سخن رفت. هنگامی که تحقیق علمی با نیاز علمی اشتباه بشود و هنگامی که سرگرمی و درمان خواهی، به هم آمیخته گردد، تولد چنین تناقض‌های چاق و چله و بلبشو‌ها و ابتذال‌های مزاحم، طبیعی است.

پس از بررسی تناقض‌ها و انگیزه‌ها، از راه حل آن هم گفت‌وگو شد، که تدبر در آیه‌های حساب شده و تلاوت شده، برداشت‌های اصیل به همراه خواهد آورد.

برای درمان یک درد، به تمام داروهای یک داروخانه نیاز نیست، گرچه برای تحقیق علمی، شرائط سنگینی در میان هست.^۱

با این توضیح‌ها به این نتیجه می‌رسیم که تلاوت آیه‌ها و تدبر در آیات

مورد نیاز، درمان دردهاست، نه بررسی موضوعی و یا مجموعی و نه بررسی واژه‌ها و رمزها، که اینها سرگرمی است و تحقیق علمی.

البته بررسی‌های علمی، باضافه‌ی تسلط بر تمام قرآن و تسلط بر روحیه‌ها و نیازها، برای آنها که طبابت را عهده‌دار هستند، لازم است.

طیب، باید بر تمامی دردها و داروها و طبیعت مزاج‌ها، تسلط داشته باشد.

درمان و برداشت، با یک آیه هم صورت می‌گیرد.

اما تفسیر و طبابت با همین یک آیه، آموزش‌ها و روش‌هایی می‌خواهد.

۱- در جواب تناقض‌ها، این‌گونه شروع کردیم، چون در کتاب‌های تفسیری و در اصول از جواب این تناقض‌ها و اشکال‌ها به تفصیل سخن رفته است. قرآن کتاب مردم است که باید برای استفاده از آن روش‌هایی را همراه داشته باشند. استفاده از آن در گرو یک تیپ خاص نیست، هرکس می‌تواند این روش‌ها را و این شرایط را بدست بیاورد.

فصل دوّم

روش

روش

گسترش وسیع علم و صنعت، باعث تقسیم کار و تخصص بود و این تقسیم و تخصص باعث مثله شدن و پراکندگی.

اگر ما بخواهیم در علوم اسلامی با آن دامنه و گستردگی به اوج و عمقی دست بیابیم، ناچاریم یا به تخصص و تقسیم رو بیاوریم و اسیر پراکندگی‌ها و مثله شدن‌ها بمانیم و یا به جای این که از مطالب گفت‌وگو کنیم و افراد را همچون استخر به آب ببندیم، آنها را با روش‌ها آشنا کنیم و آنها را همچون چشمه بکاویم.

در این فرض و با این روش‌ها، ناچار هر مغزی باری می‌گیرد و هر زبانی، حرفی.

در این طرح و با این کاویدن‌ها، راه‌ها کوتاه شده و دورها نزدیک می‌گردد، درست مثل این که دوستی را هر روز با غذایی و پولی پذیرایی کنیم و یا این که به او حرفه‌ای و روشی بیاموزیم که خود حتی غذای

دیگران را تهیه کند و میزبان دیگران باشد.

ما، در این فرصت کوتاه و کار زیاد چاره‌ای جز این نداریم، چون این تخصص‌ها و تقسیم‌ها که ناگزیر و ناچار تحقق می‌یابند، هم وقت را زیاد می‌گیرند و هم بارهای سنگینی می‌آورند و استخرها و انبارهای عظیمی را می‌خواهند، پس چه بهتر که به جای این آرزو، به این طرح و به این کار رو بیاوریم و با روش‌ها راه‌های دور را نزدیک کنیم.

روش‌هایی در قسمت تفکر و مطالعه و برخورد و بحث و تدبر و برداشت از قرآن و سنت و از تاریخ.

با این طرح و در کنار این روش‌ها، آن کارهایی که به تقسیم‌ها و تخصص‌ها نیازمند است، در این وقت کوتاه و در این فرصت تنگ، بدست می‌آید و معارف و علوم اسلامی به عمق و غنای عظیمی دست می‌یابد و با شور و عشقی نیز همراه می‌گردد.

شاید این بهتر باشد که به جای گفت‌وگو از مطالب تفسیری استاد مفسر از روش‌هایی گفت‌وگو کند که او را به این حد رسانده و از این قدرت برخوردار کرده است.

من بر اساس این فکر از دیرباز همیشه در جست‌وجوی روش‌ها بودم و از استاد بیشتر از مطالب به روش و سبکش نظر داشتم، آن هم روش و سبکی که استاد ناخودآگاه و ارتکازی از آن استفاده می‌کرد، نه آگاهانه و با توجه. چه بسا هنگامی که از استادی روش می‌خواستیم، می‌لنگید و جواب منظمی نداشت.

او به مقصد رسیده بود، اما از کجا؟ و چگونه؟ اینها برایش مطرح نشده بود. جواب دادن به این سؤال‌ها به مرور و بازگشت ذهنی نیاز داشت و استاد مجبور بود به تمام راهی که طی کرده، دوباره بازگردد و آن را بررسی کند و سپس بازگو نماید. او نمی‌توانست در یک لحظه به جواب قاطع برسد، اما در هر حال طرح سؤال، مقدمه‌ای بود برای تفکر و توجه به روش‌هایی که به آسانی مورد استفاده قرار می‌گیرند و به سختی بازگو می‌شوند و با دقت، سیستماتیک و منظم می‌گردند.

در برخوردی با یک استاد، از روش او در تفسیر پرسیدم و او با زحمت

این طرح را داد:

۱. جمع‌آوری آیه‌های هم‌واژه. (بامراجعه به معجم).

۲. تفسیر آنها با هم و توضیح آنها با یکدیگر،

۳. عرضه متشابه بر محکم،

۴. ظهور و سیاق آیه‌ها،

در قسمت اول طرح، به ایشان عرض کردم که چه بسا آیه‌هایی که هم‌واژه هستند و در معجم‌ها جمع‌آوری نشده‌اند.

و در قسمت دوم و سوم عرض کردم، آیه‌ها هنگامی می‌توانند یکدیگر را توضیح بدهند که به اصطلاح بر یکدیگر حاکم باشند^۱ و بر یکدیگر ناظر باشند و الا به صرف این که در این آیه زینت به این معنا آمده

۱ - دو دلیل با هم چند حالت دارند: تخصیص، تخصیص، حکومت، ورود، تعارض. هنگامی که دلیل‌ها بر هم نظارت داشتند، می‌توانند یکدیگر را توضیح بدهند و تفسیر کنند.

نمی‌تواند توضیح آیه‌ی دیگر باشد. مثلاً *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* و *أَنْ* *اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ*، بر یکدیگر نظارت دارند و یکدیگر را توضیح می‌دهند. و همچنین آیه‌ی *انْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...* و آیه‌ی *أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ*.

و در قسمت چهارم عرض کردم که این مربوط به ترجمه است، مربوط به مفهوم آیه است.

ظهور و سیاق،^۱ مفهوم آیه را مشخص می‌کنند نه مصداق و نمونه آن را و در نتیجه مربوط به ترجمه می‌شوند نه تفسیر.^۲ و سپس توضیح دادم که قرآن چند وجهه دارد و برای هر وجهه‌ی آن به روش و سبکی نیازمندیم. این وجهه‌ها:

۱. از قرائت شروع می‌شوند ۲. و به ترجمه ۳. تفسیر ۴. روح ۵. و نور، می‌رسند.

همین طور سنت هم وجهه‌هایی دارد و فقه‌مراحلی دارد و ما برای شناخت قرآن و سنت، در هر وجهه، به اصول و روشی نیازمندیم. و این اصول با این وجهه‌ها هماهنگی دارد.

گاهی می‌خواهیم که قرآن را قرائت کنیم و روایات را بخوانیم، تنها با این هدف که کلام امام را و گفته‌ی خدا را خوانده باشیم و شنیده باشیم، در

۱ - سبک و ریخت جمله‌گاهی مفهومی را می‌رساند، همانطور که لحن گوینده و سبک لحن او اشاره‌ها و دلالت‌هایی دارد و نکته‌هایی را زنده می‌کند.

۲ - تفاوت ترجمه و تفسیر توضیح بیشتری می‌یابد و همینطور معنی نور و روح، کاملاً مشخص می‌گردد.

این مرحله به هیچ قاعده‌ای نیاز نیست، جز قواعد خواندن و قرائت.

گاهی می‌خواهیم که به مفهوم و حکم قرآن و روایت پی ببریم و کلام خداوند و ائمه را بفهمیم، در این مرحله محتاجیم که امر و نهی و عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و مفاهیم اینها را بررسی کنیم و هنگام اختلاف، به معیارها و اصول تعادل و تراجیح چنگ بزنیم. هنگامی که هدف همین شناخت کلام امام باشد، به زیاده‌تر از همین اصول موجود، احتیاجی نیست، چون این اصول در سه مرحله‌ی بحث از دلالت و دلالت و تعارض دلیل‌ها، ما را به مقصود می‌رساند.

اما اگر هدف ما، در فقه، فقط تفقه در احکام نبود، بلکه تفقه در وسعت دین: معارف، عقائد، احکام و نظام‌ها، منظور ما بود؛ یعنی همان هدفی که قرآن گوشزد می‌کند.^۱

و اگر هدف ما فقط شناخت کلام امام و شناخت حکم نبود بلکه می‌خواستیم مقاصد و اغراض و راز کلام را بیابیم و بشناسیم، اگر هدف ما در این سطح باشد، اصول و قواعد موجود کفایتی نخواهند داشت.

اینها فقط مفهوم کلام را مشخص می‌کنند، اما مقاصد و معانی و اغراض را توضیح نمی‌دهند.

اینها آشکار می‌کنند که امام چه گفته، اما چرا گفته و با چه غرضی و عنایتی این روایت صادر شده است؟ در این قسمت این اصول کوتاه

۱ - *لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...* توبه، ۱۲۲.

هستند.

باید در جست‌وجوی اصولی باشیم که به کمک آنها، به غرض و مقصود کلام امام پی ببریم و بیابیم که چرا امام در نهج‌البلاغه از زهد و تقوا و ایمان و جهاد سخن گفته است، تا جایی که تمام گفت‌وگوها بر همین محور می‌چرخد و به این بحث‌ها منتهی می‌شود؟ چرا با این شخص در این مورد این‌گونه فرموده، اما در جای دیگر و با دیگری گفته‌ی دیگری دارد؟

با دستیابی بر غرض امام خیلی از اختلاف‌ها و تعارض‌ها حل می‌شود و سنگینی خیلی از روایات مرتفع می‌گردد و ابهام بسیاری از احادیث به نور می‌رسد و عظمت و دقت و سنجش امام آشکار می‌شود. این است که امام، فقه متعالی را این‌گونه توضیح می‌دهد: شما فقیه‌ترین مردم هستید، هنگامی که بر مقاصد و معانی کلام ما آگاه شوید.

فقیه‌تر کسی است که معانی کلام را بشناسد، نه خود کلام را.^۱ با این شناخت بسیاری از روایات از میان می‌رود و خیلی از روایت‌هایی که برای ما درکش مشکل است آسان می‌گردد.

روایاتی هست راجع به سودانی‌ها و یا خوزستانی‌ها، که از گوشت قربانی به سودانی‌ها ندهید و یا این که در خوزی خیری نیست، همچنین

۱ - می‌فرماید: إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِيَ كَلَامِنَا، در حالی که إِذَا عَرَفْتُمْ كَلَامَنَا، کافی بود. و سائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۸۴، معانی الاخبار، ص ۱.

می‌بینیم رسول اکرم به جوانی که از فقر شکایت کرده، دستور ازدواج می‌دهد و جوان هر چه می‌گوید چیزی ندارم، جز همان دستور چیزی نمی‌شنود.

اگر ما مقصد و نظر را در نظر نگیریم و بخواهیم این روایات را در همه جا بکار ببندیم، به زحمت می‌افتیم؛ گذشته از آنکه روایت را سطحی و یا موافق با اصول تبعیض نژادی نشان داده‌ایم و امام را کوچک و خوار نموده‌ایم.

در حالی که روایت بسیار عمیق است. یکی از عوامل فقر اضطراب درون و نبود تعادل روحی است. آنچه در جوان این تعادل را به هم می‌زند، عصیان و سرکشی غریزه جنسی است. غریزه همانطور که بر خون و پوست صورت اثر می‌گذرد، بر فکر و روح هم اثر خواهد گذاشت، در نتیجه جوان نمی‌تواند فکر کند که چه بخرد و از کجا بخرد و چطور بفروشد و کجا بفروشد؛ در نتیجه سرمایه‌هایش اسیر زیان می‌شوند و خسارت‌ها او را به فقر می‌کشانند. و این فقر چیزی نیست که با سرمایه دادن از میان برود. و این فقر چیزی نیست که با توبیخ و سرزنش، جبران شود. پیش از هر کار، باید او را به زن رسانید تا به تعادل روحی و آرامش درونی برسد و فکرش آزاد شود و به ثروت‌ها دست بیابد.

شناخت و درک روایاتی از قبیل روایات سودانی‌ها و خوزی‌ها و یا صلح خواستن امام کاظم از هارون الرشید، همه وابسته به شناخت و هدف روایت است. این روایت‌ها مربوط به یک رشته مسائل سیاسی و عمیق

است. مادام که این مسائل و این مقاصد شناخته نشوند، این روایات تحلیل نمی‌شوند و با این اصول موجود قابل هضم نمی‌گردند.

پیش هارون سعایت کرده‌اند که امام کاظم ثروت‌ها جمع کرده و اسلحه تهیه نموده و می‌خواهد خروج کند و انقلاب راه بیندازد. بهترین راه برای زیر آب زدن این سعایت، همین گونه اظهار فقر کردن و ابراز ناداری است. این اظهارها نه برای رسیدن به ثروت و انعام هارون است، بلکه برای منحرف کردن ذهن او و خنثی کردن سعایت‌هاست. از این رو هنگامی که هارون پول مختصری می‌فرستد و عذرخواهی می‌کند و سپس مأمون بر او خرده می‌گیرد و جواب می‌شنود و دلکش مطرف که در دل، شیعه بوده، رنج می‌کشد و می‌سوزد و در بزم شبانه مبلغ‌های زیادی از او می‌کند و برای امام روانه می‌سازد، حضرت تمام آن پول‌ها را به واسطه می‌دهند و لبخند می‌زند که ما به اینها احتیاجی نداریم، اینها برای تو.

همچنین هنگامی که سودانی‌ها در راه اسلام ایستاده‌اند و یا خوزستانی‌ها بر علیه شیعه استثمار شده‌اند، این گونه از آنها مذمت می‌شود، نه این که سودانی و خوزستانی در اسلام ذاتاً منفور و مطرود باشند. اسلامی که بلال را به اوج می‌رساند، این گونه نمی‌اندیشد. این مذمت‌ها برای مقاصد دیگری است و فقیه کسی است که این مقاصد و این معانی را بیابد، نه آنکه این مذمت‌ها را گسترش دهد و حتی امروز این حکم را پیاده کند.

اصولاً این تعریف‌ها و تنقیدها مادامی هستند؛ یعنی تا هنگامی که

علت مدح و یا سرزنش در آنها وجود دارد، تعریف یا تنقید ادامه خواهد داشت. این تعریف‌ها و سرزنش‌ها کلی و مطلق نیستند.

امام امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه گاهی از اهل کوفه بی‌نهایت تمجید می‌کند، این در هنگامی است که به حق رو آورده‌اند و او را کمک کرده‌اند. و سپس آن گونه آنها را سرزنش می‌کند و محکوم می‌کند و این در زمانی است که به زمین چسبیده‌اند و برای جهاد گامی بر نمی‌دارند.

ترجمه و تفسیر

اما در قرآن آیه‌ها یک مفهوم دارند در یک مصداق، مثلاً «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ»، یک مفهوم دارد یا «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یک مفهوم دارد که با مراجعه به زبان عرب و کتاب‌های لغت و با زیرکی و فراست و ظهور و سیاق، می‌توان آن را شناخت. مثلاً صراط، راهی است که رهرو را در بر می‌گیرد و او را از لغزش نگاه می‌دارد. و مستقیم، یعنی راست، نزدیکترین راه تا مقصد؛ اما مصداق صراط و نمونه‌ی آن و این که صراط چیست؟ و راه کدام است؟ این مصداق، دیگر از لغت و زبان عرب بدست نمی‌آید. یا باید با استحسان‌ها و خوشایندها برای صراط مصداقی دست و پا کرد و به رأی و نظر رو آورد و یا این که با آیه‌های دیگر صراط را تفسیر کرد و مصداق آن را نشان داد.

و از آنجا که نظریه‌ها و رأی‌ها نمی‌توانند مفسر قرآن باشند، چون در

این صورت تفسیری در میان نخواهد بود و فقط همان تطبیق و تحمیل

نظریه‌ها بر قرآن می‌ماند که از پیش قرامطه و صوفیه و باطنیه ووو به آن مشغول بوده‌اند؛ پس می‌ماند همان تفسیر آیه به آیه و توضیح قرآن با قرآن که مثلاً در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی یاسین بدست می‌آید که:

وَ أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و یا بدست می‌آید؛ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ.

و برای تفسیر و بیان مصداق آیه‌ها و نمونه‌ی آنها، ناچار باید به راسخون در علم، مراجعه کرد، چون آنها هستند که بر آیه‌ها تسلط بیشتری دارند و آیه‌ی هماهنگ و مربوط را می‌شناسند.

ظهر و بطن

اکنون که مسأله‌ی مصداق پیش آمد، بی‌مناسبت نیست که راجع به ظهر و بطن قرآن هم گفت‌وگو بشود، چون ظهر قرآن همان مصداق‌های آشکار و موجود هستند و بطن آن همان مصداق‌های پنهان و مبطن.

و این است که قرآن بطن‌های متعددی دارد، حتی تا هفتاد تا، یا بیشتر. نه این که معانی و مفاهیم پنهان آیه به بطن تعبیر شود، چون هر مفهومی که برای آیه در نظر بگیریم خود آن مفهوم باز ظهر و بطن دارد؛ یعنی مصداق آشکار و پنهان دارد.

و این معنا برای ظهر و بطن از روایت فضیل بن یسار و خثیمه بدست

می‌آید.^۱

تأویل و تنزیل

و بدست می‌آید که قرآن تنزیلی دارد، یعنی راجع به یک عده نازل شده و تأویلی دارد، یعنی عده‌ای که این آیه به آنها باز می‌گردد، مصداقی که این آیه آن را در بر می‌گیرد. و تأویل، یعنی برگرداندن مفهوم به مصداق‌های تازه، کار راسخون در علم است، که: مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. و در روایت است که من بر تنزیل قرآن جنگیدم و علی بر تأویل آن می‌جنگد.^۲ تنزیل قرآن یعنی همان مصداق‌های گذشته، منه ما قد مضى و تأویل یعنی مصداق‌هایی که می‌آیند، منه ما لم یجیء.

روح

پس از مرحله‌ی ترجمه و تفسیر، مرحله‌ی روح آیه‌هاست که در آیه آمده: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا.^۳ و این روح در روایت به فهم تفسیر

۱ - عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ. قَالَ ظَهْرُ وَ بَطْنٌ وَ هُوَ تَأْوِيلُهُ. مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ بِجِئِ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ، يَكُونُ عَلَى الْأُمُورِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. نَحْنُ نَعْلَمُهُ. تفسیر برهان، جلد ۱، ص ۱۹، حدیث ۱. و فی مرفوعة خثیمه قال ابو جعفر: وَ لَوْ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، مَاتَتِ الْآيَةُ، لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ وَ لَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ. مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْ خَيْرِ أَوْ شَرِّ. تفسیر برهان، جلد ۱، ص ۲۱، حدیث ۷ و روایات زیادی در جلد ۹۲ بحار، ص ۷۸.

۲ - وسائل الشیعة، کتاب جهاد، ص ۱۸ - ۲. ۳ - آیه‌ی آخر سوره‌ی شوری.

می‌شود. و با رسیدن به این حد از لطافت روحی، انسان به روح قرآن پی‌می‌برد و از عواملی که آیه‌ها را به این شکل درآورده آگاه می‌گردد. و دیگر هر زیر و بم آیه، پیامی دارد و دلالتی و حکایتی از نکته‌ها و لطیفه‌هایی که از آنها نمونه‌هایی می‌دهیم.

و با این فهم و روح است که انسان از شکل جمله‌ها به روحیه‌ها پی‌می‌برد. و در این سطح است که می‌یابد که چه نیرویی در ابراهیم جوشید و او را بپا داشت و یا چه شوری در جوانمردان کهف ریخت که آنها را به غار کشید. و یا چه قدرتی در جادوگران سبز شد که آنها را در برابر فرعون، در برابر کسی که تا چند لحظه قبل به عزت او، به عظمت او، به قدرت او، سوگند یاد می‌کردند، بپا داشت.

چه شد آنها که تا چند لحظه‌ی قبل دست‌ها را بر سینه گذاشته بودند و پاداش می‌خواستند، اکنون این گونه دست‌ها را یله کرده‌اند و در برابر قدرت و تخت و بارگاه او بی‌تفاوت ایستاده‌اند و با آن همه سیل تهدید که: *لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّحْلِ وَ لَأَقَطَّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى،* سرسخت نشسته‌اند که: *إِقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَعْفَرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتْنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ وَ أَبْقَى وَ يَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ.*

و چه عشقی در دل یوسف آمد که زلیخا را بیرون کرد و کنار زد و او را به زندان سپرد.

و در این سطح همان داستان‌های تاریخی و همان آیه‌های موجود در

طبیعت چنان جان می‌گیرند و رشد می‌کنند و پیش می‌تازند که موی بر اندام می‌ایستد و دل می‌تپد و پوست‌ها به لرزه می‌افتد.^۱

در این سطح خطاب آیه‌ها دل‌ها را می‌شکنند و استخوان‌ها را می‌کوبند و همچون کوه بر سینه‌ها می‌افتد که: *يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّيكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ*^۲ و *يَا قَتِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْثَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ. ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ كَلَّامًا يَفْضِي مَا أَمَرَهُ. فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا وَ حَدَائِقَ غَلْبًا وَ فَاكِهَةً وَ أَبَا مَنَاعًا لَكُمْ وَ لِيَأْتِيَكُمُ.*^۳

در این سطح موسیقی آیه‌ها و شکل آیه‌ها و بلندی و کوتاهی آیه‌ها، همه حرف می‌زنند و همه جان دارند و همه به هم دست داده‌اند که انسان را بسازند و روحش را به نورها برسانند و در او تدبیر و تفکر و علم و احسان و تقوا را سبز کنند، که قرآن کتاب اینهاست و راهنمای آنهاست. *لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.*^۴ و *هُدًى لِّلْمُحْسِنِينَ.*^۵ و *هُدًى وَ بَشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ*^۶ و *هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ*^۷ و *تَذَكِّرَةٌ لِّمَن يَخْشَى،*^۸ *لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.*^۹ و *يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.*^{۱۰}

۱- *وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا.* انفال، ۲ *تَشَعَّرَ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ.* زمر، ۲۳. ۲- *انْفِطَارِ، آيَاتِ ۵- ۷.* ۳- *عَبَسَ، ۱۷- ۳۳.* ۴- *فَصَلَّتْ، ۳.* ۵- *لِقَمَانِ، ۳.* ۶- *نَمَلِ، ۲.* ۷- *بَقَرَةَ، ۲.* ۸- *طه، ۳.* ۹- *ابْرَاهِيمَ، ۱.* ۱۰- *يُونُسَ، ۵.*

نور

پس از این مرحله و با شناخت روح قرآن و عوامل درونی قهرمان‌ها، انسان به نور و ضیایی می‌رسد که تمام راه را می‌بیند و در تنگنای یک مرحله نمی‌ماند. و با این نور است که راه رفته‌ها به مقصد می‌رسند، نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ ضِيَاءٌ وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ.^۲

این‌ها، وجهه‌های سنت و قرآن است. و در هر کدام از این وجهه‌ها به اصول و کلیدها و روشی نیازمندیم که از آن گفت‌وگو می‌نماییم.

در قرآن از کلید:

تفسیر،

روح،

نور

و در سنت از اصول:

فقه متوسط و

فقه عالی.

فصل سوم

کلید تفسیر

کلید تفسیر

برای رسیدن به تفسیر به اصولی نیازمندیم. کسی که می‌خواهد خود به تفسیر برسد باید کلیدهایی داشته باشد. این کلیدها خیلی کوچک هستند، اما همین کلیدهای کوچک هستند که درهای بزرگ را می‌گشایند.

در قسمت ترجمه و درک مفهوم و درک مفهوم آیه، به چیزی بیش از درک زبان نیاز نیست، که قرآن به زبان مردم است و آنها می‌توانند مفهومش را درک کنند و در این قسمت حرفی نیست، اما در قسمت تفسیر و توضیح مصداق‌ها و نمونه‌ها، نمی‌توان قرآن را جز با خودش توضیح داد و نمی‌توان آن را با حرف‌ها و استحسان‌ها و رأی‌ها، تفسیر کرد.

قرآن که خود تبیان و روشنگر همه چیزهاست،^۱ با دیگر چیزها روشن نمی‌شود، که: **إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا**.^۲ اگر به روایات و کلام معصوم

۱- تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ. نحل، ۸۹.

۲- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲.

مراجعه می‌کنیم فقط به خاطر این است که آنها با این روش آشنا ترند و بر قرآن آگاه ترند و به استناد آیه‌ها می‌گویند نه از روی هوس و استحسان.

در هر حال برای رسیدن به تفسیر، کلیدهایی می‌خواهیم:

۱. تسلط،

۲. طرح سؤال،

۳. حلم در برابر سؤال‌ها،

۴. تفکر در قرآن: در سوره‌ها، در زمینه‌ی آیه‌ها، در رابطه‌ی آیه‌ها با

هم، در ارتباط یک آیه،

۵. سیر فکری.

۱. تسلط

قرآن کتابی پراکنده است. آیه‌هایش تحت عنوان‌های مشخص و در یک جا دسته‌بندی نشده. قرآن کتاب حادثه‌هاست. در کنار هر حادثه و به مناسبت هر رویداد آیه‌هایی نازل می‌شد و دل‌ها را می‌گرفت و سرها را راه می‌برد. و این پیداست که حادثه‌ها هماهنگی ندارند و منظم نیستند و در نتیجه این چنین تنزلی منظم نخواهد بود. و از این گذشته حتی آیه‌ها به ترتیب نزول هم جمع آوری نمی‌شدند، که رسول دستور می‌داد، آیه را در اینجا یا آنجا بگذارند. و این تقدیم و تأخیر باعث پراکندگی بیشتر می‌گردید، خلاصه:

۱. نبود دسته بندی،

۲. وابستگی به حادثه‌ها،

۳. دستور و تنظیم رسول،

قرآن را به گونه‌ای در آورده که به ابهام و گنگی کشیده شده تا حدی که

آن جوانک می‌گوید: بله من قرآن را خوانده‌ام، چیزی برای ساختمان انسان و جامعه و شکوفایی و رهبری این دو ندارد، فقط به تصویرهایی می‌پردازد که برای انسان امروز چندان جالب هم نیست، تا جایی که می‌گوید: *أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ*^۱، پرنده‌ها بال گسترده و بال می‌بندند و چیزهایی از این قبیل.

او خیال می‌کرد که قرآن باید یک فصل درباره‌ی هستی و یک فصل درباره‌ی جامعه‌ی انسان و فرهنگ و حکومت و طاغوت و مبارزه داشته باشد، با زیر بناها و هدف‌ها و راه‌های عملیش، در حالی که هرکجای قرآن را باز می‌کرد، نامی از این فصل‌ها و نشانه‌ای از این عنوان‌ها، نمی‌یافت و احیاناً به آن آیه برمی‌خورد و به ترجمه‌اش که نگاه می‌کرد به همان می‌رسید که گفته بود، پرنده‌ها در حالی بال گسترده و بال می‌بندند. همین.

این که چرا قرآن این گونه پراکنده است و چرا مثل الفبا آیه‌ها را کنار هم گذاشته‌اند؟ سؤال درستی است که به آن جواب می‌دهیم:

۱. تمام ژرفایی و تمام وسعت معانی قرآن، به خاطر این است که به اصطلاح مانند حروف الفباست، می‌توان هر آیه را با آیه دیگر جمع کرد و از آن یک معنا و یک کلمه دیگر ساخت. خوبی قرآن در این است که راسخون در علم می‌توانند از آن کلمه‌هایی تازه تهیه کنند، همانطور که

راسخ در زبان و آگاه از زبان می‌تواند با تلفیق الفبا کلمه‌هایی تازه بیافریند. اگر قرآن به صورت یک کلمه‌ی منظم درآمده بود، فقط همان یک کلمه بود و دیگر نمی‌توانست تمام رویدادها را در بر بگیرد. می‌بینیم که علی از تلفیق و هماهنگ کردن دو آیه‌ی جدا از هم، حتی کمترین مدت بارداری را شرح می‌دهد:

وَأَلْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ^۱. *حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا*^۲

این آیه‌ها با این که به هم نظری ندارند و از هم جدا هستند، اما هنگامی که در دست راسخ‌ها می‌افتد، می‌بینیم چه بارهایی که می‌آورند.

و اگر در قرآن می‌خوانیم: *لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ*^۳، نباید تعجب کرد. هنگامی که از سی و دو حرف الفبا، این همه کلمه بوجود می‌آید، از ترکیب آیه‌ها و تلفیق آنها قطعاً کلمه‌هایی و مطالب زیادتری می‌توان بدست آورد که حتی وسعت هستی را دربر بگیرد و تمام هستی را توضیح بدهد و هیچ خشک و تری را فرو نگذارد.

۲. و بر این جواب می‌توان این را هم اضافه کرد، قرآن بدین گونه نامرتب جمع‌آوری شد تا نیاز به عدل دیگر و ثقل اصغر داشته باشد و مشتی بر دهان کسانی باشد که می‌گفتند قرآن به تنهایی برای ما کافیست، چگونگی قرآن راسخون در علم را ثابت می‌کند.

۳. *وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ*^۴. و این جواب سومی

۱- بقره، ۲۳۳. ۲- احقاف، ۱۵. ۳- انعام، ۵۹.

۴- اسراء، ۱ تا ۶.

۱- ملک، ۱۹.

است که خداوند می دهد که ما قرآن را پراکنده و جدا کردیم تا نه یک مرتبه که به آرامی و به تدریج بر مردم بخوانی و هنگام بروز حادثه‌ها از آن استفاده کنی.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً^۱

هنگامی که قرآن به خاطر آن سه عامل نبود دسته‌بندی، وابستگی به حادثه‌ها و تنظیم رسول و به خاطر این سه جهت، به این پراکندگی می‌رسد، ناچار کسانی که می‌خواهند آن را از سرچشمه بنوشند و به تفسیر قرآن دست یابند و از آن بهره‌مند شوند، باید بر تمام قرآن مسلط باشند تا در سایه این تسلط آیه‌هایی که به یکدیگر نظر دارند در کنار هم جمع شوند و بارور گردند.

تسلط دارویی است که آیه‌های پراکنده و عقیم را بارور می‌کند. و برای رسیدن به این تسلط و در نتیجه برای رسیدن به این تفسیر صحیح، قرائت قرآن مطرح می‌شود.

این همه دستور به قرائت قرآن و حتی برای کسانی که سواد ندارند، دستور به نگاه کردن قرآن، ما را به این فکر می‌اندازد که این نگاه، مقدمه‌ی قرائت و این قرائت، مقدمه‌ی تسلط و این تسلط، مقدمه‌ی دستیابی به معنی و تفسیر و مقدمه‌ی دستیابی به روح قرآن و مقدمه‌ی رسیدن و

بهره‌برداری از نور قرآن است.

بوده‌اند کسانی که در شبانه روز یک قرآن ختم می‌کردند و یا در سه روز و یا بیشتر و کمتر به قرائت تمام قرآن موفق می‌شدند. این قرائت برای کسانی که چنین هدفی دارند، دیگر یک امر خسته کننده و تکراری نخواهد بود، چون با هر مرتبه تکرار به یک نوع تسلط و وسیع تر دست می‌یابند. نتیجه‌ی این قرائت‌های مداوم این است که کلمه‌های قرآن و سپس ترجمه‌ی قرآن برای آنها آشکار می‌شود و آنگاه می‌توانند مصداق‌های مجهول را در یک جا بنویسند تا با آیه‌های دیگر آن را تفسیر کنند و آیه‌های مشکل را همین طور بررسی نمایند.

۲. طرح سؤال

قرآن همان طور که کتابی پراکنده بود، کتابی مجمل هم هست که فقط برای یک دسته گسترده می شود: **نُفَّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، يَعْلَمُونَ، يَعْقِلُونَ**^۱ که تفکر به شناخت و علم و سنجش و تعقل می رسد. و با این فکر و شناخت و سنجش آیه ها گسترده می شوند و باز می گردند.

این تفکر به دو گونه می شود:

الف: تفکر در سوره ها،

و زمینه ها،

و ارتباط آیه ها با یکدیگر،

و ارتباط یک آیه با اجزاء خودش.

ب: سیر فکری انسان که در نظام تربیتی اسلام از آن گفت‌وگو کردیم. برای رسیدن به آن تفکر در قرآن و به خاطر به جریان انداختن فکر، می‌توان از طرح سؤال استفاده کرد.

چه در برابر اصل سوره، که در سوره با چه کسانی روبرو هستیم، با چه خصوصیات و چه روح‌هایی؟ و خودمان با این روحیه‌ها چگونه کنار می‌آییم و خداوند چگونه کنار آمده؟ ما خود با اینها چگونه شروع می‌کنیم و خدا چگونه شروع کرده است؟

چه در برابر زمینه‌ی آیه‌ها و چه در برابر رابطه‌ی آیه‌ها با یکدیگر که چه شد آیه از این موضوع به این مرحله رسیده و چرا به این گونه دنبال کرد و حتی با فاء نتیجه از آن سخن گفت.

و چه در برابر آیه‌ها. این آیه چرا این گونه شروع شده و چرا با این کلمه و با این خطاب و با این التفات؟

و این مسأله بر این اساس استوار می‌شود که تنظیم قرآن از رسول بوده و از زمان او. او بود که سوره‌ها و آیه‌ها را تنظیم می‌کرد و دستور می‌داد که چگونه آن را قرار بدهند. و این به دلیل روایاتی است که در تاریخ آمده و بر اساس توجه و آگاهی و دیدی است که رسول نسبت به آینده داشته و بر اساس اهتمام و علاقه‌ای است که به این معجزه‌ی بزرگ و این کتاب هدایت داشته. آیا دیگرانی که پس از رسول به این کار دست زدند و قرآن را جمع‌آوری می‌کردند، از آگاهی و دلسوزی بیشتری برخوردار بودند؟ و

یا صلاحیت زیادتری داشتند و یا ضرورت‌ها را عمیق‌تر لمس می‌نمودند؟ این توجه و آگاهی و این دلسوزی و اهتمام و از این گذشته آن نقل‌های تاریخی، همه نمایانگر این هستند که قرآن بدست رسول تنظیم شده و در زمان او جمع‌آوری گشته و به دست‌ها رسیده و در نتیجه می‌توان در رابطه‌ی آیه‌ها و تنظیم آیه‌ها سؤال‌هایی داشت و کاوش‌هایی نمود و به نتیجه‌هایی رسید، چون این تنظیم‌ها بی‌جهت نبوده و بی‌حساب نیامده، حتی اگر در سطح هم، رابطه‌ای نباشد و یا اصلاً ارتباطی فرض نشود، می‌توان به عوامل سیاسی و یا عوامل پنهان‌تری پی‌برد که به این تنظیم کمک نموده و این بی‌ربطی را ایجاد کرده است.

این نکته را باید سخت در نظر داشت که در قسمت رابطه‌ها این مطلوب نیست که به زور و جبر برای آیه‌ها رابطه‌ای درست کنیم و یا رابطه‌ی موجود را صد در صد و این است و جز این نیست، معرفی کنیم، بلکه مطلوب این است که بی‌ربط‌ها خود می‌توانند نشان دهنده‌ی مسائلی باشند و ارتباط‌های احتمالی می‌توانند نمایانگر روزه‌ها و چشم‌اندازهای تازه‌ای باشند و عمق و عظمت قرآن را نشان بدهند.

طرح سؤال در این چهار قسمت:

۱. سوره،

۲. زمینه،

۳. رابطه‌ی آیه‌ها با یکدیگر،

۴. ارتباط یک آیه با اجزاء خودش،

فکر را به جریان می‌اندازد و شناخت‌هایی بدست می‌دهد، البته به

شرط حلم در برابر سؤال‌ها.

۳. حلم در برابر سؤال‌ها

آنها که شتاب زده و عجول هستند و می‌خواهند زود به جواب‌هایی برسند، از طرح سؤال نه تنها نتیجه‌ای نمی‌گیرند، که به یأس و خستگی و نفرت می‌رسند.

من خودم سؤال‌هایی طرح کرده بودم که پس از مدت ده سال به آن رسیدم و بهره‌های زیادی بدستم آمد.^۱ آخر جواب گرفتن سؤال‌ها به زمینه‌ها و مقدماتی نیاز دارند که باید به مرور تأمین شوند.

تمام سؤال‌های یک کودک در روز اول مدرسه رفتن، حل نمی‌شود، در حالی که طرح این سؤال‌ها برای کودک ضروری است، حتی اگر کودک

۱- درباره‌ی سوره‌ی انا انزلناه و سوره‌ی علق و سوره‌های دیگر سؤال‌هایی در ذهنم بود، که چرا قرآن در شب قدر نازل شد و چرا شب قدر بهتر از هزار ماه است «یک عمر» و چرا فرشته‌ها در این شب فرود می‌آیند و چرا این شب سلام است و چرا فقط تا طلوع فجر است؟ این سؤال‌ها شاید تا پنج سال در ذهن من نشسته بودند تا این که توضیح گرفتند که در جای دیگر، توضیحش می‌آید.

خود کنجکاو نبود و سؤالی طرح نمی‌کرد، باید برای او سؤال‌هایی مطرح بشود و جواب آن به دوره‌های بالاتر حواله گردد.

با این روش، ظرفیت فکری کودک توسعه می‌یابد و شوق بزرگ شدن و رشد کردن و زندگی را پشت سر گذاشتن، در او پا می‌گیرد. این چنین کودکی با امید به آینده گام‌های بلندتری برمی‌دارد و به خاطر رسیدن به آگاهی تلاش‌های بیشتر و توجه‌های عمیق‌تری می‌کند؛ مگر آنکه لوس و بی‌ظرفیت بار آمده باشد که بخواهد زود برایش همه چیز را مهیا کنند و خواسته‌هایش را تأمین نمایند که این چنین کودکی در مانس همین واگذار کردن و ضربه زدن و به استقلال و شخصیت رساندن است.

سؤال‌ها، فکر را آماده می‌کنند و زمینه می‌دهند تا همین که به جواب سؤال‌ها رسید و یا به نکته‌هایی پی‌برد، بتواند آن را ببلعد و جواب را بگیرد. این بهره در طرح سؤال هست.

طرح سؤال به خاطر آمادگی دادن به ذهن است تا در حرکت‌های خویش بتواند از جواب‌ها بهره بگیرد و بتواند جواب‌ها را جذب کند.

۴. تفکر در قرآن

فکر با طرح سؤال، جریان می‌گیرد و با این جرعه‌ها روشن می‌شود. و تفکر در قرآن چهار مرحله دارد، همان طور که طرح سؤال در چهار مرحله، عملی می‌شود. اکنون در هر یک از این قسمت‌ها نمونه‌هایی می‌دهیم.

۱. تفکر در سوره‌ها

درباره‌ی سوره‌ها، به سوره‌های قیامت و ص، اشاره می‌کنیم:

سوره‌ی قیامت

الف: در بحثی که با چند نفری از دوستان، با هم داشتیم، مرحله‌ی اول با قرائت دقیق سوره‌ی قیامت شروع می‌شد تا زمینه‌ی طرح سؤال و جوابگویی فراهم گردد.^۱

۱ - دوستانی که می‌خواهند این قسمت را بخوانند اول تمام سوره را به دقت مطالعه کنند تا

ب: سپس می‌پرسیدم در این سوره با چه کسانی طرف هستیم، با چه روحیه‌ها و چه خصوصیتی، تا ما این سوره را در همین زمینه و برای همین روحیه بخوانیم و از آن بهره بگیریم، چون هنگامی که آیه در یک مورد و با یک روحیه‌ی خاص روبروست، بهره‌برداری از آن در جای دیگر یک نوع تحریف است^۱ که اثری نمی‌گذارد و حتی به افتضاح می‌کشد.

در برابر این سؤال، هر کس جوابی داشت؛

یکی از دوستان گفت: طرف ما، در این سوره عیاش خود خواه است. **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ**^۲ انسان می‌خواهد جلویش باز باشد. و آنگاه افزود، طرز بر خوردن من با این روحیه‌ی عشرت طلب، این است:

توضیح عاقبت عیاشی،

نشان دادن خوشگذارانی‌های عالی‌تر،

ضربه زدن و بی‌اعتنایی کردن،

دوست دیگر ما گفت: طرف ما در این سوره، روحیه‌ی منکر و معاند

است، به دلیل **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ**

→ زمینه به دستشان بیاید. بعضی‌ها این نوشته را با کتاب تفسیر اشتباه می‌کنند باید عرض شود که این نوشته، روش کار است و خواننده باید خود شروع کند، نه این که تمام کتاب را یک روزه بخواند و برود. باید خود او سؤال‌ها را در یک مرحله طرح کند و کتاب را کنار بگذارد و خودش به فکر جواب باشد و کند و کاو کند و تمام موارد را در نظر بگیرد و به ترجمه آن مسلط بشود. آنگاه به اشاره‌هایی که در اینجا گذشته، رو بیاورد، چون این اشاره‌ها در نوشته‌های تفسیری بعداً توضیح می‌گیرند.

۱- **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ**. نساء، ۴۶ و مانده، ۱۳.

۲- قیامت، ۵.

و طرز برخورد با این روحیه، استدلال کردن و برهان آوردن نیست، بلکه ضربه زدن و با تصویرها او را سرشار کردن است.

دوست سوم ما گفت: طرف ما، در این سوره کسی است که هنوز وجدانش نمرده و از این حاکم دست نکشیده، به دلیل:

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ.

و طرز برخورد با این روحیه، توضیح دادن و تصویر کشیدن است.

ج: پس از این مرحله ما، هر کدام از این برداشت‌ها را با قرآن می‌سنجیدیم و می‌دیدیم که قرآن در این محدوده‌ها نمی‌گنجد و وسعت بیشتری دارد. و می‌دیدیم که هر کدام از این برداشت‌ها از خود قرآن هم دلیل دارد.

پس با دقت بیشتر به این نتیجه رسیدیم که طرف ما در این سوره، انسان است؛ انسانی برخوردار از ابعاد گوناگون و تضادهای وسیع. برخوردار از تخیل و تفکر و سنجش و قلب و روح و برخوردار از شک^۱ و طلب^۲ و عشرت طلبی^۳ و عناد و شتاب^۴. با این دید، تمام احتمال‌ها و طرز برخوردها در این سوره جمع می‌شد، چون طرف انسانی بود که از تمام خصوصیات و روحیه‌ها برخوردار بود.

البته نمی‌شد همین طور سطحی به این مسأله دلخوش کرد. باید از

۱- **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ.**

۲- **يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ.**

۳- **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ.**

۴- **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذُرُونَ الْآخِرَةَ.**

قرآن شاهدهی می‌آمد و دلیلی بدست می‌رسید. با دقت در سوره، این دلیل بدست آمد، چون این سوره با تأکید بسیار بر روی انسان پافشاری می‌کند.

۱. أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ.

۲. بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ.

۳. يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَإِنِّي الْمَفْرُ.

۴. بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ.

۵. أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى.

طرف در این سوره، الَّذِينَ كَفَرُوا... الَّذِينَ جَحَدُوا... الَّذِينَ سَخِرُوا... نیست

طرف انسان است؛ انسانی با تمام ابعادش، نه شکل گرفته در یک جنبه و متورم شده در یک بعد عیاشی و کفر و عناد و راحت طلبی.

د. آنگاه پس از بررسی ابعاد گوناگون انسان، از فکر و عقل و خیال و

قلب و روح و عناد و سؤال و غرور و کبر و عیاشی، سؤال دوم مطرح شد،

که با این انسان در این همه بعد، چگونه روبرو می‌شدیم؟

در این قسمت هم هر کس گفت و گویی داشت:

یکی می‌گفت با دلیل،^۱

یکی می‌گفت با تصویر،^۲

یکی می‌گفت با قاطعیت،^۳

یکی می‌گفت با همه اینها، چون می‌دید که این همه در قرآن جمع شده

است.

ه. پس از این مرحله به این سؤال رسیدیم که بر فرض در مقام کلی نگری همین باشد که می‌گویید، در مقام عملی چگونه شروع می‌کنید؟ با قلم بنویسید، با یک چنین روحیه‌ای و وسیع از کجا سرسخن را باز می‌کنید و پیش می‌آید؟ هر کس سخنی داشت.

تمام سخن‌ها را با سخن قرآن مقایسه کردیم. با این که حرف‌ها و نوشته‌ها فارسی بود و آن را با فارسی ترجمه‌ی قرآن مقایسه کردیم، خودمان شرمند می‌شدیم.

ما پس از این مراحل می‌دیدیم و لمس می‌کردیم که در یک سوره‌ی چند خطی چگونه ابعاد انسان در نظر آمده و چگونه با عظمت و زیبایی شروع گردیده.

۱. با طرح ضرورت معاد و این که بر آن سوگند نمی‌خورم که، احتیاج به سوگند ندارد؛^۱ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۲. با اشاره به استعدادهای عظیم انسان که نمایانگر ادامه‌ی او هستند، وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ.

۳. و با طرح سؤال در برابر سؤال‌های متعدد، أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ

۱- بعضی معنی «لاء» را زائده گرفته‌اند و این اشتباه است (به مقدمه تفسیر آلاء الرحمن مراجعه شود) بعضی دیگر «لاء» را نفی حرف‌های کفار گرفته‌اند و أُقْسِمُ را بدین گونه (نه) به قیامت سوگند می‌خورم. و این حرف هم با عطف (و لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) نمی‌سازد، باید گفته می‌شد، و أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ).

۲- إِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ... قیامت، ۷.

۱- أَلَمْ يَكُنْ نَفْثَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِي. قیامت، ۳۷.

۳- بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ قیامت، ۴.

عِظَامُهُ

۴. و با قاطعیت پس از رسیدن انسان به تعادل در سؤال و جواب، بلی

قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ

۵. و با توضیح عامل‌های انکار معاد، لِيُنْجِرَ أَمَامَهُ وَ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ،

چون عوامل روانی هنگامی که شناخته شوند و در سطح خود آگاه راه

بیابند، خود به خود خنثی می‌گردند.

۶. و با تصویرهایی که تخیل را می‌گیرد، فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ.

۷. و با مقایسه‌هایی که عقل به کار می‌اندازد، وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى

رَبِّهَا نَاضِرَةٌ.

۸. با تهدیدها و تشویق‌هایی که قلب را در خود می‌گیرد، أَوْلَىٰ لَكَ

فَأَوْلَىٰ.

۹. و با وسعت‌هایی که روح را سرشار می‌کند، إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

وَالِإِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاق.

۱۰. و با برهان‌ها و طرح سؤال‌هایی که فکر را به راه می‌آورد، أَيَحْسَبُ

الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى، أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنًى يُمْنَى، أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ

يُحْيِيَ الْمَوْتَى.

به این گونه ما عمق و عظمت و اعجاز قرآن را می‌توانستیم حس کنیم و

بیاییم؛ مخصوصاً آنجا که می‌دیدیم شروع قرآن همیشه و در همه جا

یکنواخت نیست. سَأَلْ سَائِلٌ، إِذَا السَّمَاءُ، أَلْحَاقَةَ، هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ،

وَالْتَّيْنِ، وَ الطَّارِقِ، وَالْفَجْرِ، وَاللَّيْلِ.

سوره‌ی ص^۱

در این سوره با کسانی روبرو هستیم که کفر ورزیده‌اند^۲ و چشم

پوشیده‌اند و توحید^۳ و رسالت^۴ را به تعجب گرفته‌اند.

اینها با خصوصیات عزت و شقاق^۵، یعنی قدرت و عداوت و اختلاف

اندازی و قاطعیت^۶ و عناد^۷ همراهند و در نتیجه از ذکرها و یادآوری‌ها

بهره نمی‌گیرند و از قرآنی که همراه ذکر است، سودی نمی‌برند.

در اینجا با کسانی روبرو هستیم که ملاک رسالت را گم کرده‌اند و با

کسانی که داده‌ها را ملاک افتخار می‌دانند و از نعمت‌ها به کبر و عجب و

اذلال می‌رسند و به جای تواضع و بهره‌برداری و شکر، در عزت و

استکبار و شقاق فرو می‌روند و قدرت آنها و نعمت‌ها و داده‌هاشان

می‌شود عامل تفرقه‌اندازی و شقاق و باعث استکبار و اذلال تا حدی که در

برابر حق تسلیم نمی‌شوند و می‌گویند: رَبَّنَا عَجَّلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ.

اینها خیال می‌کنند که رسول با ملاک قدرت و ثروت و قومیت، انتخاب

۱- در این سوره باید همان مراحل قرائت و طرح سؤال و مقایسه را دنبال کرد.

۲- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا. آیه‌ی ۲. ۳- أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا. آیه‌ی ۵.

۴- وَ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ. آیه‌ی ۴. ۵- فِي عِزِّهِ وَ شِقَاقِي. آیه‌ی ۲.

۶- أَنْ إِشْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَنَشِيءٌ يُزَادُ. آیه‌ی ۶.

۷- رَبَّنَا عَجَّلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ. آیه‌ی ۱۶.

می شود و می پرسند و به خاطر انکار می پرسند، *أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا*^۱ همانطور که می گفتند: *لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ*^۲ هنگامی که هدف و نیاز به رسالت مجهول می ماند، ملاک های انتخاب هم گنگ و مبهم می گردد. نیاز به رسالت، به خاطر نارسایی اندیشه و وجدان انسان است.

به خاطر رسیدن به جهان بینی و شناخت هستی و انسان و نقش انسان در این هستی است.

و به خاطر سازندگی و تربیت انسان برای اجرای این نقش است.

و به خاطر رهبری و حکومتی است، هماهنگ با استعداد های عظیم انسان.

و به خاطر قانون گذاری و تنظیمی است هماهنگ با نظام و قانون های حاکم بر هستی و حاکم بر انسان.

هنگامی که هدف رسالت این شکوفایی ها در انسان باشد^۳ و این حکومت و این رشد در جامعه،^۴ ناچار رسول باید با ملاک و خصوصیتی همراه باشد که بتواند خلق را به رشد برساند و باتلاق استعدادهای خلق نباشد. در این سطح، ملاک انتخاب رسول می شود آزادی و پاکی و به تعبیر

۱- *أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِي*، ص، ۸

۲- زخرف، ۳۱.

۳- *بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰. *يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ*، اعراف، ۱۵۷.

۴- *لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ*، حدید، ۲۵.

جامع، عصمت، نه قدرت و ثروت و ریاست.

آیا فرعونی که او را به خدایی پذیرفته اند، ادعای رسالتش را نمی پذیرند و آیا این پذیرش با رشد و شکوفایی همراه است یا با اسارت و انحطاط؟

این است که رسول از میان آنهایی انتخاب می شود که هیچ رنگی ندارند^۱ و با ملاک هایی همراه می شود که به رشد خلق و تشکیل جامعه ای بر اساس قسط بینجامد.

و این است که ملاک رسالت می شود پاکی و آزادی و عصمت.^۲

اما آنها که ملاک را گم کرده اند و داده ها و نعمت ها را ملاک گرفته اند، به غرور می رسند و این است که خداوند آنها را به استیضاح می کشد. *أَهُمْ يَتَسَمَّوْنَ رَحْمَةً رَبِّكَ*، آیا اینها نعمت ها را تقسیم می کنند. *نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا*^۳.

این ماییم که به خاطر نیازهای گوناگون جامعه، افراد گوناگون و مختلف آفریده ایم تا هر کدام برای دیگری مسخر باشند، بقال برای عطار و عطار برای خیاط و ثروتمند برای فقیر و اندیشمند برای جاهل و همه برای همه تا چرخ زندگی آنها بگردد و جامعه به راه خویش بیفتد. ما افراد را بر اساس حکمت، گوناگون آفریدیم و در حالی که این اختلاف ها ملاک

۱- نهج البلاغه، خطبه ی قاصعه.

۲- *لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ*، بقره، ۱۲۴. و *مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا*، كهف، ۵۱.

۳- زخرف، ۳۲.

افتخار نیست^۱ و از هر کس به اندازه‌ای که دارد بازده می‌خواهیم^۲ و هنگام پاداش، نسبت‌ها را در نظر می‌گیریم^۳ و حتی به نسبت سعی و عمل هم نمره نمی‌دهیم، که به هدف و جهت و عامل‌ها نگاه می‌کنیم^۴ و همین است که از آنها می‌پرسد: **أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**^۵ و می‌پرسد: **أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ**^۶.

قرآن در برابر این روحیه‌های همراه کفر و عزت و شقاق و عناد و غرور، بر ذکر و یادآوری قرآن سوگند می‌خورد و به کار رسول و نقش قرآن اشاره می‌کند و عامل کفر و درگیری آنها را مشخص می‌نماید: **فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ**. و سپس با تهدید آنها را می‌شکند و به بازگو کردن حالت‌های آنها و گفت‌وگوهایشان می‌پردازد و سپس با طرح سؤال‌ها آنها را می‌فشارد و آنگاه رسولش را به صبر می‌خواند و به داستان‌ها رو می‌آورد. داستان‌هایی که «**اولی‌الاید**» و صاحب قدرت‌ها و نیروها بودند، اما صاحب بصیرت و آگاهی هم بودند و داده‌ها را ملاک نمی‌دانستند.^۷

أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ^۸، آنهايي که قدرت‌ها حجابشان نبود و بت و سنگ راهشان نگشت.

۱- **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ**. حجرات، ۱۳.

۲- **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا**. طلاق، ۷ و **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**. بقره، ۲۸۶.

۳- **لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**، آنچه برای انسان است نه سرمایه هاست و نه سودها بلکه همان کوشش و سعی و تلاشی برای اوست که بر روی سرمایه‌ها داشته.

۴- **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**. ۵-ص، ۱۰. ۶-ص، ۹.

۷-ص، ۴۵. ۸-ص، ۳۸.

آن داود است که در اوج قدرت و تسخیر کوه‌ها و پرنده‌ها و حکمت مغرور نمی‌شود، **فَاسْتَعْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ**^۱.
و آن سلیمان است که با آن همه حشمت، وابسته اوست و ناراحت از این که عشق به ثروت، حجاب و مانعش باشد.^۲
اینها کسانی بودند که یافته بودند هدف، رفاه و سرکشی نیست، که رشد و حرکت است، چه هنگام دارایی و قدرت و چه در هنگام گرفتاری و ضعف، که برای حرکت ما دو پا هست؛ پای شکر و بهره‌برداری در هنگام دارایی و پای صبر در هنگام گرفتاری.

آنها در هنگام قدرت، برای غیر او نبودند و در هنگام ضعف، به غیر او چنگ نمی‌زدند و با پای غیر او راه نمی‌رفتند و ذلیل غیر او نمی‌شدند. این نمونه‌ها برای اینها که با ملاک ثروت حرکت می‌کنند و از غرور سرشارند، درسی هست و این است که این نمونه‌ها مقدم می‌شود و سپس نمونه‌هایی مطرح می‌شوند که پیامبر را در صبر و شکیبایی درس بدهند.

در مجموع، سوره پس از داستان داود و سلیمان به پیامبرانی می‌پردازد که صاحب قدرت و بصیرت هستند، **أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ** و به ایوب می‌پردازد که سخت‌گرفتار است و **أَوَاب** است.

در این داستان‌ها، این نکته هم بدست می‌آید که ملاک رسالت همین عبودیت و همین **أَوَاب** بودن است؛ **نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**، تکرار این جمله پس

از هر داستان از این اشاره خالی نیست.

پس از این داستان‌ها به تصویرهایی از طاغین و متقین می‌پردازد و آخر سر به داستان شیطان و آدم اشاره می‌شود که او هم ملاک را گم کرده بود و داده‌ها را معیار می‌گرفت که: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**. در نتیجه‌ی گم کردن معیارها، در برابر حق بپای ایستاد و به کبر و عزت و شقاق مبتلا شد و حتی در برابر رجم و نفرین حق از رو نرفت و مهلت خواست تا آنها را گمراه کند: **لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**.

در این داستان برای اینها که کفر ورزیده‌اند و در برابر حق به کبر و عزت و شقاق ایستاده‌اند، درسی هست و نمایانگر عامل کارهایشان می‌باشد که بدانند این غرور و عزت از چه اغوایی سرچشمه گرفته و به چه امامی روی انداخته است.

این سوره با این همه داستان، از یک ارتباط عمیق برخوردار است. ملاک انتخاب رسول را مشخص می‌سازد و عوامل دوری از رسول و ذکر را درمان می‌کند، چه با تهدیدها و چه با داستان‌هایی که رقابت‌ها را برمی‌انگیزد و چه با استفهام‌هایی که فکر را به جریان می‌اندازد و چه با تصویرهایی از معاد که در آن از طاغین و متقین چهره نشان داده شده است و چه با جلوه‌هایی از ذلت‌ها و ضربه‌ها.

تفکر در قرآن

۲. تفکر در زمینه آیه‌ها

در این قسمت از سوره‌ی صافات و نازعات نمونه می‌دهیم.

سوره‌ی صافات

در این سوره با کسانی روبرو هستیم با خصوصیات:

۱. **تَمَسَّحِرُونَ، عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ وَ يَسْتَسْخَرُونَ**.^۱

۲. **غُرُورٍ وَ سُرْكُشَى، إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ**.^۲

۳. **قَاطِعِيتٍ، إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ**.^۳

۴. **هَجُومٍ وَ اِجَادِ شَكِّ بَا طَرَحِ سَوَالٍ، إِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا** **إِنَّا**

لَمُبْعُوثُونَ و آن هم با سؤال مجدد و تکرار، **أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ**.^۴

۱- صافات، ۱۲ و ۱۴. ۲- صافات، ۱۳. ۳- صافات، ۱۵.

۴- صافات، ۱۶ و ۱۷.

در برابر اینها چه باید کرد؟

اینها با این روحیه، منکر معاد هستند و با این قاطعیت در برابر رسول ایستاده‌اند. چگونه باید از معاد سخن گفت؟ آیا با دلیل و برهان و یا سکوت و فرار از بحث و یا درگیری و فریاد و مباحثه‌های تکراری و یا با تصویر و...

گذشته از این سؤال، سؤال دیگر این است که از کجا باید شروع کرد؟

خداوند در این سوره پیش از بررسی معاد به زمینه‌ای می‌پردازد که عناد را در انسان بشکند و او را به تواضع بسپارد. و این است که از عظمت هستی تصویر می‌کشد با آسمانی که ستاره‌ها و کهکشان‌ها زینت بخش و پاسدار آن هستند. با این تصویر از هستی وسیع و گسترده، انسان مغرور، طنان، مهاجم، ناچیزی و حقارتش را می‌بیند و آنگاه استیضاح می‌شود.

فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ؛^۱

از آنها پیرس کدام در خلقت محکم‌تر هستند، اینها یا آنچه ما آفریدیم از آسمان‌ها و و؟ ما آنها را از گل، آن هم گل چسبنده آفریدیم. گویا این توصیف چسبندگی (لازب) هم سماجت را می‌رساند و هم حقارت را. راستی چگونه اینها با این حقارت یا سماجت به غرور چسبیده‌اند؟ این برگ‌هایی که بر سر ساخه‌ای اسیر بهار و پاییزند چرا خود را در جنگل

۱- صافات، ۱۱.

هستی نمی‌بینند؟

چرا در این وسعت به خود نگاه نمی‌کنند تا از غرورها آزاد شوند و راه خود را بیابند و حرکت خود را آغاز کنند؟ برگ هنگامی که فقط خود را می‌بیند و از جنگل غافل می‌شود به غرور می‌رسد و سرود **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**، سر می‌دهد، اما با توجه به وسعت هستی و روابط این برگ با شاخه‌ها و تنه‌ها و خاک‌ها و جنگل‌ها و... دیگر غروری نیست، چون همین برگ محتاج این همه است و اسیر پاییز و چیزی نمی‌گذرد که خوراک مورچه‌ها می‌شود و بازیچه‌ی نسیم.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ.^۱ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ.^۲

آیه‌ها این گونه این روح‌های مغرور سرسخت را می‌گیرند و زمین می‌زنند. این گونه زیر پای آنها را خالی می‌کنند تا زمین بخورند و خاک مال شوند و این سماجت و لیزی آنها بریزد تا بتوانند تصویرها را تحمل کنند و تا بتوانند خویشتن را در دست قدرت او ببینند و تا بتوانند افسوس‌ها و حسرت‌های خود را بشنوند.

يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ.^۳ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ.^۴ تنها پس از این دیدار از حقارت، این انسان مغرور می‌تواند آن تصویرها را بشنود و از آنها متأثر گردد و خود را در کنار شعله‌های آتش در جدال مستمر ببیند. فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ.^۵ و برگمراهی خویشتن اقرار کند؛ فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا

۱- فیل، ۵.

۲- مؤمنون، ۲۳.

۳- صافات، ۲۰.

۴- مرسلات، ۳۸.

۵- جاثیه، ۱۹.

غاوین^۱ و در زیر تازیانه‌های توبیخ، شکنجه ببیند.

مادام که این زمینه‌ها نباشد، این تصویرها جای پای نخواهند داشت. مادام که ریشه‌های غرور و کبر نسوزند و حقارت انسان در این هستی عظیم به چشم نیاید، این صحنه‌ها تأثیری نخواهند گذاشت، که اسیر طنز و تمسخر می‌شوند، عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخَرُونَ^۲، پس از این تصویرها، سوره با داستان آنهایی که کوشیدند و به خاطر او هجرت کردند^۳ و کوچیدند و حتی تا میان آتش رفتند و از شعله‌ها گل چیدند،^۴ ادامه می‌یابد و پیروزی و نصرت آنها گوشزد می‌گردد؛ وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ^۵.

آنگاه آن مغرورهای سرکش طنز مهاجمی که در زیر تازیانه‌ها و تصویرها ضربه خورده‌اند و حتی در میان آتش رفته‌اند، رها می‌شوند و مطرود و منفور کنار گذاشته می‌شوند؛ وَ تَوَلَّوْا عَنْهُمْ حَتَّىٰ حَبِينٍ وَأَبْصَرَهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ و سپس آخرین استفهام و تهدید در نیرومندترین پایگاه‌ها، آنها را می‌گیرد؛ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ...؟ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ.

این سوره با آن زمینه و این روابط تمام می‌شود.

۱ - صافات، ۳۲. ۲ - صافات، ۱۴. ۳ - اِنِّي ذَاهِبٌ اِلَىٰ رَبِّي سَيِّدٌ.

۴ - شعر اقبال: عشق با دشوار ورزیدن خوش است چون خلیل از شعله گل چیدن خوش است. کلیات، ص ۳۵.

۵ - صافات، ۱۷۳.

دیدیم که سوره با تصویری از وسعت هستی شروع می‌شود و آنگاه در این زمینه مسأله‌ی معاد مطرح می‌گردد. فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمٌ أَشَدُّ خُلُقًا. می‌بینیم که چگونه جمله‌ها با فاء تفریع و فاء نتیجه به هم مرتبط می‌شوند و جوش می‌خورند. و این نشان می‌دهد، که چگونه آیه‌ها باید زمینه بگیرند و جای پا باز کنند.

سوره‌ی نازعات

در این سوره، پس از سوگندها، از رستاخیز تصویر کوتاهی می‌دهد و آنگاه حرف‌های آنهایی که آن را مشکل می‌پذیرند^۱ و حتی آن را بدون فائده می‌بینند، بررسی می‌کند^۲ و جواب می‌دهد که، عامل این سخت‌پذیری و این بینش فاسد و زیانکار چیست؟ جز غرور و طغیان و چشم پوشی.

چشم پوشی از مایه‌های عظیمی که نمایانگر ادامه‌ی ما هستند.

و طغیان بر رحیمی که از ما به ما نزدیک‌تر است.

و غرور به قدرت‌هایی که دستخوش لحظه‌ها هستند و همچون سایه بی‌ثبات.

و در این بررسی است که به داستان فرعون و مقایسه با هستی می‌رسیم.

۱ - يُقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَاوِرَةِ. ۲ - قَالُوا تِلْكَ إِذْكَرُهُ خَاسِرَةٌ.

و این داستان فرعون در اینجا بی‌مناسبت نیست، که هزار رابطه در آن است و هزار پیوند با این زمینه رابطه دارد.

با شروعش انسان را غافلگیر می‌کند و آهنگش او را می‌غلطاند و به اوج می‌رساند و سخت می‌گیرد.

هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثٌ مُوسَى، آیا داستان تازه‌ی موسی به تو رسید؟ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْأَوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. هنگامی که در وادی مقدس طور، پروردگار او صدایش زد که: إِذْ هَبَّ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى، به سوی فرعون برو که طغیان کرده است. فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى. ^۱ به او بگو، آیا به نفع تو هست این که پاکی بپذیری؟ آیا این به سود توست که آزاد بشوی؟

فرعون در برابر این سؤال چه می‌تواند بگوید؟

بگوید به نفع من نیست. که خودش را رسوا کرده.

بگوید پاک هستم و آزاد هستم، که با اسیر کردن توده‌ها و بنی‌اسرائیل نمی‌سازد.

بگوید به نفع من هست و پاکی را می‌پذیرم. این همان جوابی است که موسی می‌خواهد و همان زمینه‌ای است که گفته‌ی دیگر موسی را به دنبال می‌کشد.

وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى. آیا به نفع تو هست این که پاکی را بپذیری، پس من تو را رهبری کنم، به سوی چه و به سوی که؟ وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ. تو

را تا پروردگارت رهبری کنم، که چه بشود؟ فَتَخْشَى، تا تو از غرورها و طغیان‌ها جدا بشوی و با ریشه‌ی خودت آشتی کنی و با دوست خود پیوند بزنی. تو که از عظمت کوه و دریا به خشیت و خضوع چنگ می‌زنی، در برابر او تواضع کنی و به خشیت او برسی.

موسی این سؤال‌ها را طرح می‌کند، سپس آیه‌ها را نشان می‌دهد و آیه‌ی بزرگتر را ارائه می‌دهد؛ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى.

اما فرعون در برابر آیه‌ها آرام نمی‌نشیند و تکذیب می‌کند؛ فَكَذَّبَ وَ عَصَى ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى فَحَشَرَ فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى.

آیه‌ها با سرعت حالت‌های فرعون را نشان می‌دهند. جمله‌ها فعلی هستند و زمان را می‌پیچند. متعلق‌ها حذف شده‌اند تا فرعون را در اوج غرور و طغیان نشان بدهند که تکذیب کرد و زیر بار نرفت، سپس پشت کرد، در حالی که می‌کوشید، پس جمع‌آوری کرد، پس بانک برداشت، پس گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى، من پروردگار بزرگ شما هستم. فرعون با این سرعت به این اوج رسید و خدا او را در همین اوج گرفت، فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، این پاداش دادنی بود در آخرت و در دنیا. در این قسمت آخرت مقدم می‌شود و می‌گوید: نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، نمی‌گوید نکال الاولی و الاخری، چون از اول هدف همین آخرت، همین بازگشت و رجعت بود. و این داستان به خاطر شکستن تفرعن آنهایی آمد که فرعون‌وار طغیان می‌کنند و آیه‌ها را زیر پا می‌گذارند و خود را به خدایی

خاطر شکستن این تفرعن، به مقایسه‌ی انسان با آسمان گسترده می‌پردازد، که: **ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ**، آیا شما در خلقت نیرومندتر و محکم‌تر هستید یا آسمان؟ و همچنین به مقایسه‌ی انسان با زمین می‌پردازد.^۱

و در این دو مقایسه به حرکت و هماهنگی هستی اشاره می‌کند و به ادامه‌ی آنها تا انسان و در نتیجه به ادامه‌ی انسان تا حق و سپس با فاء نتیجه ادامه می‌دهد، **فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ وَ بُرُزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ فَمَا مِنْ طَفْعِيٍّ وَ آثَرِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ وَ أَمَا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ**.

پس هنگامی که آن کوبنده‌ی بزرگتر آمد، در آن روزی که انسان به کوشش‌هایش آگاه می‌شود و آتش‌های پنهان، آشکار می‌شوند، پس در آن هنگام آنها که طغیان کردند و زندگی پست‌تر را دنبال نمودند، بی‌درنگ جحیم جایگاه آنهاست، که آن را خود ساخته‌اند و با طغیان‌های خود فروخته‌اند و با بهره‌برداری غلط از سرمایه‌های عظیم خود، آن را سخت شعله‌ور نموده‌اند.

و آنها که از سرمایه‌ها بهره‌گرفته بودند و به شناخت‌های عظیم از خویش و هستی و پروردگار خود؛ پروردگار هستی رسیده بودند و هستی را، نه خالی و احمق و نه لش و پوک، که جایگاه این پروردگار و مقام او

می‌رسانند و حاکم می‌پندارند و در نتیجه معاد و محکومیتی را نمی‌توانند بپذیرند و معاد را بازگشت بی‌فائده‌ی بی‌فائده، **كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ** می‌دانند و می‌گویند: چه سود که دوباره مرده‌ها باز گردند و می‌گویند مگر همین رنج‌ها که تا به حال کشیدیم بس نبود که می‌خواهد دوباره چنان بگذارد و با آن چشم‌ها و آن خورشید داغ و آن عرق گلوگیر، آدمی زادگان مقهور را در عرصات بیاورد^۱ و به خاطر جرم‌هایی که خودش کرده بوده و یا لااقل شریک آنها بوده، آن بیچاره‌ها را به چوب ببندد و یا دست بسته با ملائکه‌ی غلاظ و شداد، آنها را به مار غاشیه بسپارد و و.^۲

این داستان فرعون آمد تا این تفرعن‌ها را بشکند و محکومیت انسان را به او نشان بدهد که چگونه اخذ می‌شود و پاداش می‌بیند، که این پاداش چیزی جز خود همان کارها نیست، که: **إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**^۳ فقط پاداش همان کارهایی است که خود کرده‌اید، و **يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ**^۴ و در آن روز کوشش‌های خود را می‌بیند که این هستی با قانون‌ها و سنت‌هایی همراه است درگیری با این قانون‌ها سوختن دارد و رنج و بهره‌برداری و هماهنگی با آنها بهره‌دارد و سود. همانطور که آتش یک قانون است و اگر ادیسون از آن بد بهره‌بردارد، می‌سوزد و اگر پیرزنی آن را خوب به کار بگیرد به چایی و غذا می‌رسد و به دنبال این داستان و به

۱ - داستان شب اول قبر صادق چوبک.

۳ - صافات، ۳۹.

۲ - اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده.

۴ - نازعات، ۳۵.

۱ - و الارض بعد ذلك دحيها. این بعد ذلك، به خلقت زمین مربوط نیست، بلکه این مقایسه‌ای پس از مقایسه با آسمان‌هاست. در نتیجه این آیه با آیه‌های ثم استوی الی السماء، تعارضی ندارد.

دیده و از این احاطه و عظمت به خشیت و خوف رسیده بودند، اینها بی‌درنگ بهشت جایگاهشان است، که؛ خود تا اینجا آمده‌اند و خود آن را خواسته‌اند و خود آن را ساخته‌اند.

این دو سوره، نمونه‌هایی بودند از زمینه‌سازی قرآن و رابطه‌ی آیه‌ها با زمینه‌ها.

با طرح سؤال در این زمینه‌ها و ارتباط داستان‌ها، فکر به جریان‌هایی دست می‌یابد و مجهول‌هایی را کشف می‌کند، به شرط این که در برابر سؤال، شتابی و عجله‌ای نباشد، که در آن صورت یأس و خستگی در دل پنجه می‌کشد.

تفکر در قرآن

۳. تفکر در ارتباط آیه‌ها

تفکر در این قسمت هم با طرح سؤال‌ها شروع می‌شود و با وسعت و حلم در برابر سؤال‌ها همراه می‌گردد و به تدریج نورهایی بدست می‌دهد. گفتیم از آنجا که تنظیم قرآن در زمان رسول و با دستور رسول انجام گرفته، در نتیجه می‌توان از این تنظیم سؤال‌هایی کرد و برداشت‌هایی بدست آورد و مجهول‌هایی را کشف نمود و حتی به عوامل پنهان و نفوذ منافق‌ها و یا مسائل دیگر پی‌برد.

حتی در آنجا که آیه‌ها فصل فصل و قسمت به قسمت می‌شوند و یا در نظر بدون ارتباط می‌آیند باید در جست‌وجوی جواب‌هایی بود. در این قسمت با نمونه‌هایی همراه می‌شویم.

سوره‌ی حمد

در این سوره با سؤال‌هایی روبرو هستیم، از شروع با بِسْمِ اللَّهِ و صفت الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و ارتباط اینها و جمله‌ی الْحَمْدُ لِلَّهِ و رابطه‌ی حمد، با این توصیف‌ها و ادامه‌ی توصیف با رَبِّ الْعَالَمِينَ و تکرار الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و دنبال آمدن مالکِ يَوْمِ الدِّينِ و دگرگون شدن سبک و التفات از غیبت به خطاب در اَيَّاكَ نَعْبُدُ و اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ و رابطه این دو با یکدیگر و دگرگون شدن خبر به انشاء در اِهْدِنَا الصِّرَاطَ و توصیف صراط به مستقیم و توضیح صراط با صِرَاطِ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و توضیح بیشتر با غیر المغضوب علیهم و لا الضَّالِّينَ.

اینها و جز اینها سؤال‌هایی هستند که مطرح می‌شوند تا به مرور، جواب‌هایی بیابند و نورهایی بیاورند.

صراط مستقیم - نزدیک‌ترین راه و بهترین راه - با آیه‌های دیگر تفسیر می‌شود، به عبودیت و اتباع و توحید.^۱ و برای رسیدن به این حد و بدست آوردن این عبودیت، و حرکت در این صراط، مرکب‌هایی می‌خواهیم که در دو آیه به این مرکب‌ها اشاره شده:

۱. اِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ.^۲

۲. مَنْ يَّعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ.^۳

۱ - اَنْ اَعْبُدُوْنِيْ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ. اَتَّبِعُوْنَ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ. هٰذَانِ رَّبِّيْ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ. دِيْنَا قِيَمًا مِّلَّةً اِبْرَاهِيْمَ حَنِيفًا وَّ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ.

۲ - حج، ۵۴.

۳ - آل عمران، ۱۰۱.

در آیه‌ی اول، ایمان را مرکبی نشان می‌دهد که به صراط می‌رساند، اِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا.

اما در آیه‌ی دوم اعتصام و استعانت به حق را مرکبی نشان می‌دهد که به صراط رسانده است؛ لَقَدْ هَدَىٰ اِلَى صِرَاطٍ.

برای رسیدن به ایمان و عشق حق^۱ به ارزیابی معبودها و معشوق‌ها (فکر) و سپس به مقایسه‌ی آنها (عقل) نیازمندیم تا بتوانیم بهترین را انتخاب کنیم و به آن ایمان بیاوریم.

در این سوره تا ایاک نعبد و ایاک نستعین و سنجش الله و معبودها، اشاره دارد.

بِسْمِ اللَّهِ. اَتَوَسَّئُ بِسْمِ اللَّهِ، با علامت الله خودم را علامت می‌گذارم. الرحمن، که او می‌دهد، اما دیگران می‌گیرند. او بخشنده است و دیگران مصرف‌کننده‌ی استعدادهای من. بت‌های دیگر از نفس و خلق گرفته تا دنیا و شیطان، به من چیزی نمی‌دهند و اگر بدهند این بخشش از روی رحمت نیست. اینها رحیم نیستند. می‌دهند تا بیشتر بگیرند. علوفه می‌دهند تا از شیر و کشک و پشم ما استفاده کنند.

در نتیجه اینها سزاوار ستایش و سپاسی نیستند و تمام سپاس‌ها برای الله است، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ، که با بخشش (رحماتیت) و محبتش (رحیمیت) به رشد و تربیت ما می‌پردازد. دوستی او دوستی خاله خرسه^۲ نیست که به نابودی

۱ - وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ.

۲ - اشاره به افسانه‌ای که محبت‌های بی‌حاصل را مجسم می‌کند.

بینجامد. او رب است، آن هم نه برای یک محدوده و برای یک عده، که برای همه و در تمام هستی، رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و این الله با این بخشش و محبت و تربیتش شاکر هم هست.

اگر کسی بخشش‌های او را در مسیر به جریان بیندازد و شکر کند او دوباره می‌بخشد و بیشتر محبت می‌کند، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. و او محدود نیست مثل ما نیست که با بخشش‌ها از مالکیت کنار برود.

ما تا لحظه‌ای مالک هستیم که نبخشیده‌ایم، اما او پس از بخشش‌ها هم مالک است. و این مالکیت ادامه دارد، هم مالک یوم العطاء است و هم مالک یوم الجزاء، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

با این توصیف و ارزیابی معبودها، انتخاب آن آسان می‌شود و مشخص، إِيَّاكَ نَعْبُدُ، فقط او را می‌پرستیم.

و برای رسیدن به عبودیت، پای ایمان کافی نیست. ایمان مثل موتوری بود که روشن شده بود، اما از آنجا که سنگ‌ها و بت‌ها در راه است باید ضربه‌ها و بلاها پیش بیاید تا سنگ‌های راه و بت‌های دل، بشکند.^۱

با این بلاها و صدمه‌هاست که انسان به عجز می‌رسد و در نتیجه به اعتصام و استعانت، وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. استعانت پایی است که ما را به صراط می‌رساند، البته پس از آنکه از فکر (ارزیابی) و عقل (سنجش) و ایمان و بلاء بگذریم و به مرحله‌ی عجز برسیم، نه عقل و نه عشق، بل عجز است

که می‌رساند و باین مرکب به صراط رسیده‌اند، مَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

و تجلی استعانت در همین لحظه است، إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و سپس توضیحی از همراهان است؛ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و توضیح بیشتر آنها غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ، نه آنها که سنگ راه حق هستند و بر سر راه خلق هستند و بر سر راه آنها نشسته‌اند و نه آنها که گم شده‌اند و خود را شناخته‌اند و خود را به کم فروخته‌اند و با اینها دل خوش کرده‌اند. خلاصه نه آنها که بازیگرند و نه آنها که بازیچه و یا تماشاچی.

سوره‌ی اخلاص

و ادامه‌ی این سوره سوره‌ی اخلاص است. در این سوره بر اثبات خدا سخنی نیست، بلکه به توصیف او می‌پردازد، چون هر مادی و ماتریالیستی هستی را به جایی می‌بندد و این لباس را بر جایی آویزان می‌کند، یا بر ماده و یا انرژی و یا قانون‌ها.

پس اثبات خدا در آن سخنی نیست، که: أَفِي اللَّهِ شَكٌّ. تمام حرف‌ها باید در توصیف او باشد.

به یگانگی^۱

و بی‌نیازی^۲

۱ - تَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ وِ الْبَلَاءِ لِلْوَلَاءِ. آنها که به ایمان می‌رسند، به گرفتاری خواهند رسید، اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ اِتِّبَاءً الْاَنْبِيَاءَ ثُمَّ الْاُمَمَلُ فَاَلَا تُمَثَّلُ. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۱ - اللَّهُ اَحَدٌ.

۲ - اللَّهُ الصَّمَدُ. هُوَ الْغَنِيُّ.

و نامحدودی^۱و بی‌مانندی^۲.

ما از محکومیت هستی، حاکم را درمی‌یابیم و این حاکم در این هستی مانندی ندارد.

اگر او مثل انرژی، مثل قانون‌ها، مثل من بود، خوب مثل همین‌ها محکوم بود، چون حتی قانون‌ها تنظیم کننده و کنترل کننده‌ای می‌خواهند و او حدی بر نمی‌دارد. محدود، محکوم است به مرزها و حدود و به محدود کننده نیاز دارد.

او نامحدود است، در ذات و صفات و در حیاتش.

او بی‌نیاز است؛ بی‌نیاز از خود، از خلق و از خالق. اگر او نیازی می‌داشت، بی‌نیاز کننده‌ای می‌خواست و دیگر حاکم نبود.

و او یگانه است. من یکی هستم اما یگانه نیستم. هزارها ترکیب در من هست. او هم واحد است و هم احد و هیچ ترکیبی ندارد. علم و قدرت و صفات دیگر او از یکدیگر جدا نیستند و این صفات با ذات او تفاوتی ندارد. با این توصیف‌هاست که حاکم از محکوم‌ها جدا می‌شود و الله مشخص می‌گردد. و در سوره‌ی حمد، این الله مشخص، با بت‌های دیگر مقایسه و سپس انتخاب می‌گردد و معبود و معشوق ما می‌شود.

۱- لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

۲- وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

سوره‌ی والعصر

در این سوره باز هم سؤال‌های مطرح می‌شود از شروع سوره و قسم به عصر و مفهوم عصر و رابطه‌ی عصر با انسان و توضیح خسارت انسان و توضیح رشد آنها که ایمان آورده‌اند و رابطه‌ی ایمان با عمل و عوض شدن سبک آیه‌ها از سازندگی به توأسی و سفارش به حق و به صبر.

در برابر این سؤال‌ها، فکر کنکاش‌ها را شروع می‌کند و مسائلی را بررسی می‌نماید. هنگامی که در برابر سؤال‌ها حلیم باشیم و از شتاب و عجله رهیده باشیم، به مرور، مسائل مبهم حل می‌شوند و تاریکی‌ها به نور می‌رسند.

و انسان می‌یابد که در تمام عصرها، از عصر حجر گرفته تا عصر فضا، از عصر و دوره‌ی طفولیت گرفته تا کمال پیری، در تمام عصرها و دوره‌های اجتماعی و دوره‌های زندگی فردی، انسان در خسارت بوده است. چرا؟ چون در برابر آنچه که داده، چیزی بدست نیاورده. درست است که انسان به قدرت و ثروت و تکنیک پیشرفته رسیده، اما این انسان اسیر اینها بوده و محکوم اینها نه حاکم بر اینها. انسان بیش از آنچه که بدست آورده از دست داده است و این است که در خسارت است: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.

مگر آنها که از عشق و ایمانی سرشار شده‌اند، که این عشق هم کار می‌آورد و هم همکار و هم استقامت در کار. و این رابطه با عمل و سازندگی و صبر، این نقش ایمان. و مؤمن پس از رسیدن به این رشد، به

رشد دیگران می‌اندیشد و با همکاران خود داد و ستد می‌کنند.

این تواصی عامل دومی است که سرمایه را به جریان می‌اندازد و از رکود و انحطاط جلوگیری می‌نماید.

و این تواصی فقط در زمینه‌ی ایمان و حب الله کارگر و مفید است.^۱

این سوره با این توضیح ارتباط‌هایش آشکار می‌شود.

سوره با سوگند شروع می‌شود، با سوگندی به تمام عصرها، چون عصرها و دوره‌ها در خسارت انسان دخالت ندارند، این انسان است که خسارت را می‌پذیرد.

انسان، گرفتار جبرهای زیادی است، جبر وراثت و روان و محیط و جامعه و تاریخ و طبیعت. این در بیرون، در درون گرفتار جبر فکر و عقل و غریزه.

اگر انسان از یک جبر برخوردار بود، محکوم بود، اما تضاد جبرها انسان را به آزادی می‌رسانند.

آنها که در هر یک از رشته‌های علوم تحقیق می‌کنند، به یک نوع جبر می‌رسند و این صحیح است، اما این جبر، جبر انسان را توضیح نمیدهد، چون انسان مجموعه‌ی جبرهایی است که او را به آزادی می‌رسانند. و باید به انسان از همه سو نگاه کرد و با این دید انسان آزاد است و عصرها در خسارت او دخالت ندارند. عصر مقدس است و خدا به آن سوگند یاد

۱- إِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. ذاریات، ۵۵.

می‌کند.

و اما خسارت انسان با توجه به آنچه بدست آورده و آنچه که از دست داده آشکار می‌شود و اما استثناء ایمان آورده‌ها به خاطر اثری است که ایمان در شناخت سرمایه‌ها و نیازها و بازارها و خریدها دارد.

و اما رابطه‌ی ایمان با عمل و کار و همکار و استقامت در کار، بر اساس رابطه‌ی عشق و عمل است.

و اما اضافه شدن تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ، آن هم با این لحن سفارش و تذکر، نه لحن سازندگی و تربیت و هدایت، به خاطر توضیح از یک عامل دیگر است که در رهایی از خسارت نقش دارد و تا آخرین حد سرمایه‌ها را به جریان می‌اندازد.

تفکر در قرآن

۴. تفکر در ارتباط اجزاء یک آیه

تا به حال درباره‌ی سوره‌ها و زمینه‌ی آیه‌ها و ارتباط آیه‌ها بحث‌هایی مطرح شد و نمونه‌هایی بدست آمد.
مانده است ارتباط آیه با اجزاء خودش، که نمونه‌هایی می‌دهیم.

نمونه‌ای از سوره‌ی کهف

نمونه اول آیه‌ای است از سوره‌ی کهف و از داستان اصحاب کهف.
بهتر است کمی از رابطه‌ی این داستان با سوره بگویم و از ابعاد گوناگون این داستان که داستان عظیمی است. این داستان با سوره روابطی دارد.

۱. **در يُبَسِّرُ الْمُؤْمِنِينَ^۱ وَ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ.^۲**

۲- کهف، ۱۳.

۱- کهف، ۲.

۲. در إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا^۱ و إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا^۲.

که، اینها اسیر زینت‌ها نبودند و به دنبال رشد و در طلب رشد بودند.

۳. در إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا^۳ و كَذَلِكَ أَعَثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ^۴.

۴. و در فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ... إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا...^۵ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ

الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ...^۶ که تسلیتی است برای رسول، که فقط آزاد شده‌ها به ایمان می‌رسند و از اسارت زینت‌ها می‌رهند و حتی به غار پناه می‌برند.

در مجموع این سوره و این داستان، رابطه‌های عمیق و لطیفی است که باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت و نشان داد که چگونه با زمینه سازی‌ها از یک داستان کوچک، برداشت‌های بزرگی بدست می‌آید.

هم در آزادی و ایمان و در حرکت و هجرت،

و هم در معاد و رجعت و هم در صبر و تسلیت.^۷

این مربوط به روابط سوره با داستان.

و اما ابعاد آن، همان اندازه متنوع است که روابط آن متنوع بود. این

۱- کهف، ۷. ۲- کهف، ۱۰. ۳- کهف، ۸. ۴- کهف، ۲۱. ۵- کهف، ۶. ۶- کهف، ۹.

۷- وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... کهف، ۲۸. در این آیه که پس از داستان آمده چقدر رابطه هست با اصل داستان و شکیبایی اصحاب کهف و آزادی از زینت‌ها. زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

داستان پس از آن روابط ناگهانی شروع می‌شود. و برای رسولی که دارد بر سرکشی خلق می‌سوزد، همچون ضربه‌ی شوکی به حساب می‌رود که: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا. آیا گمان می‌کنی که اصحاب کهف و رقیم از آیه‌های شگفت ما بودند و یک استثنا بودند، در حالی که نه شگفتی است و نه استثنا. هر کس به آزادی رسید، به جوانمردی رسید، به ایمان می‌رسد.

و باین ایمان و باین عشق بزرگ، از اسارت عشق‌های دیگر می‌رهد و به آنها جهت می‌دهد و از آنها بهره می‌گیرد و حتی از منصب‌ها و پست‌ها و وسعت‌ها می‌گذرد و به غار پناه می‌برد تا به رشدی برسد و رشدی بگیرد. اینها در طلب رشد هستند؛ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا و در هر کجا هستند یا رشد می‌دهند و یا رشد می‌گیرند، و گرنه هجرت می‌کنند و حتی به غار پناه می‌آورند تا اگر نمی‌توانند تولیدی داشته باشند و کسانی را بسازند، دست کم ساخته شده‌ها را نگهداری بنمایند.

راستی که داستان آزاده‌ها شگفتی ندارد.^۱ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ، ما به راستی این داستان را برای تو می‌خوانیم تا بدانی که آزاده‌ها به عشق او می‌رسند. إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ و در نتیجه، آمَنُوا بِرَبِّهِمْ، اینها جوانمرد بودند، گرچه کلی از عمرشان رفته بود و شیوخی حساب می‌شدند. اگر فتیّه به آنها می‌گوییم نه به خاطر کم سالی آنها است، که فقط برای فتوت و راد مردی

۱- راستی چقدر معنا می‌دهد که حسین همین آیه را در کوفه بر سر نیزه می‌خواند تا بفهماند که هر کس به آزادی رسید تعجبی نیست که بر سر نیزه‌ها برود و از زینت‌ها آزاد بشود.

آنها است.^۱

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ. آنها جوانمردانی بودند که به پروردگار خود رو آوردند، نه به بت‌هایی که پرورشی نمی‌دهند و نه به مرده‌هایی که رشدی نمی‌آورند. آنها به ربّ خود رو آوردند، وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى، در نتیجه ما هم هدایت آنها را زیاد کردیم، چون هر کس از داده‌هایش در مسیر بهره بگیرد و شکر کند، ما او را زیاد می‌کنیم و نعمت‌هایش را وسعت می‌دهیم.^۲

با این وسعت روح و زیادتى هدایت، آنها حرکت می‌کنند، از بندها رها می‌شوند و به پا می‌ایستند و در این ایستادن‌هاست که ما دوباره به آنها می‌رسیم و به آنها نیرو می‌رسانیم.

و دل‌هاشان را محکم می‌بندیم تا ترس و حیرت و حزن و شکست، آنها را از پای نیندازد و رَبُّنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ، ما دل‌ها را محکم بستیم. چه وقت؟ إِذْ قَامُوا. هنگامی که پس از ایمان و هدایت بپا ایستادند، ما در این هنگام دل‌هاشان را بستیم.

هیچ دیده‌ای که بعضی بارها چقدر ول و آواره است. هر چیزش از یک گوشه آویزان است، هم در دسترس دزد است و هم عامل زحمت و رنج. اگر بارانی بگیرد، ضایع می‌شود و اگر در آبی بیفتد آلوده می‌گردد.

۱ - بحارالانوار، داستان اصحاب کهف.

۲ - لَيْنٌ شَكْرٌ لِّمَنْ لَّا يَزِيدُكُمْ. و نکته این که فقط نمی‌گوید لازیدن نعمتکم، چون مادام که انسان خودش زیاد نشده باشد، زیادتى نعمت‌ها او را کم می‌کند و اسیر می‌سازد و نگه می‌دارد. او به شاکرها وسعتی می‌دهد که نعمت‌ها اسیرشان نمی‌کند و رنج‌ها از پای نمی‌اندازشان.

اما بارهایی هم هستند که بسته شده‌اند و محکم پیچیده‌اند، نه دستاویزی برای سارق دارند و نه ترسی از باد و باران.

خداوند عظیم می‌گوید: آنها که به ما رو آوردند و به پای ایستادند، ما دل‌هاشان را محکم می‌بندیم تا کسی در آنها نفوذ نکند و ترسی بر آنها راه نیابد و حزنی آنها را نگیرد و حیرت و تزلزلی در راهشان سبب نگردد و در نتیجه، این روح‌های آزاد، عاشق، ایستاده بانگ برمی‌دارند:

وَ رَبُّنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا، قَالُوا، رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

و می‌گویند رب ما و حاکم ما، حاکم هستی است. ما در درون و در جامعه و در هستی جز او ربی نداریم؛ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا. جز او معبودی را نمی‌خوانیم. لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا،^۱ که در این هنگام از اندازه بیرون گفته‌ایم. این قاطعیت ارمغان آن ایستادگی و این ایستادگی ادامه‌ی آن هدایت و آن هدایت بهره‌ی ایمان و ایمان ره آورد فتوت و آزادی است. و بارها گفته‌ام که آزادی هم با شناخت عظمت انسان و شناخت وسعت‌ها و با شناخت معشوق بزرگتر بدست می‌آید.

این یک بعد داستان است در قسمت فتوت و ایمان و در هجرت و حرکت. و بُعد دیگر آن بر انگیخته شدن آنهاست تا حسابگرها مشخص شوند؛ ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا.^۲ ما آنها را

۱ - کهف، ۱۴. ۲ - کهف، ۱۲.

برانگیختیم تا معلوم کنیم کدام یک از آن دو حزب مؤمن‌ها و کافر‌ها که در اول سوره از آنها سخن رفته، حسابگرتر هستند. کدام یک مدت درنگ اینها را بهتر می‌شمارند.

و بُعد دیگر، برانگیختن آنهاست تا آنها در میان مردم از یکدیگر بپرسند: كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَسْأَلُوا بَيْنَهُمْ.^۱

و بُعد دیگر، آگاه کردن بر وضع آنهاست تا به وعده‌ی حق و قیامت آگاه شوند.

وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا.^۲
در این داستان از حرکت و هجرت آنها و از ادامه‌ی آنها و از آگاه کردن مردم بر آنها بهره می‌گیرد. اینها جوانمردان و فتنه‌هایی هستند که زندگی، حرکت و خواب و حتی تاریخ و سرگذشت آنها از درس سرشار است.

با این مرور می‌توانیم به روابط این جمله‌ها دوباره باز گردیم، إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ
بِأَمْنُوا بِرَبِّهِمْ. این جمله با وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى بِإِذْ قَامُوا، رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ بِأَمْنُوا
فَقَالُوا.

با این کشف روابط می‌توانیم از تعجب‌ها و شگفتی‌ها بیرون بیاییم و

۱- کهف، ۱۹. ۲- کهف، ۲۱.

همانند آن آزاده‌ها حرکت کنیم و در سطح بالاتر از جامعه‌ی خویش پر بگشاییم.

نمونه‌ای از سوره‌ی طلاق

نمونه‌ی دیگر، این آیه از سوره طلاق است.

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.^۱

چه رابطه‌ای بین تقوا و رهایی از بن‌بست‌هاست؟ چرا مسأله‌ی رزق مطرح می‌شود؟ و چرا این رزق باید حساب نشده، مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ باشد؟ چه پیوندی میان تقوا و توکل است؟ و چه رابطه‌ای بین توکل و کفایت است؟ و چه مفهومی برای توضیح قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا؛ خدا برای هر چیز اندازه‌ای گذاشته، باقی می‌ماند؟

با طرح این سؤال‌ها به مرحله‌ی تلاش فکری می‌رسیم، که تقوا چیست؟ تقوا، اطاعت حق و عمل به وظیفه است. و این اطاعت نتیجه‌ی ایمان و عشق به حق است و کسی که از آن عشق برخوردار شد و در کلاس اطاعت نشست، دیگر جز عمل به وظیفه‌اش برایش مسأله‌ای نیست. فقط می‌خواهد که بر روی مرز حرکت کند و آنطور که دستور دارد پیش بیاید. این چنین کسی دیگر بن‌بست ندارد و گیر نمی‌کند، چون او با شروع

۱- طلاق، ۲ و ۳.

به نتیجه رسیده و از آغازش بهره گرفته و حق خویش را بدست آورده است. آخر مهم رسیدن نیست، مهم در راه بودن است و کسی که در راه است و در روی مرز است دیگر بن بستنی ندارد. بودن و نبودن، ماندن و رفتن، برایش یکسان است. نه ترسی دارد از آینده و نه حزنی از گذشته و نه تزلزلی در حال.

هنگامی که محرک ما وظیفه‌ها بود، نه احساسات و عواطف و رقت‌ها، نه هوی‌ها و هوس‌ها و نه حرف‌ها و جلوه‌ها، هنگامی که محرک ما امر حق بود، عمل به وظیفه و اطاعت این امر ما را آسوده می‌دارد. اگر می‌بینی که با عمل به وظیفه آسوده نمی‌شوی، این نشانه‌ی شرک‌هایی است که پنهانی در دل تو خانه دارند و علامت بت‌هایی است که تو را حرکت داده‌اند و به بن‌بست رسانده‌اند و با فشارها به ضعف اعصاب و زخم معده و سل سینه گرفتار نموده‌اند.

و این است که اطاعت‌کننده‌ها و تقواداران، از بن‌بست‌ها آزاد می‌شوند و از گرفتاری‌ها گشایش می‌یابند و فشارها آنها را خرد نمی‌کند و حتی تا آخر، عصبی و مسلول نمی‌سازد، که آنها از رزق‌نهایی برخوردارند، که رزق‌نهایی برای همین اطاعت و تقواست.^۱ ما هنگامی که غذا می‌خوریم و یا تفکری می‌کنیم و یا به یقینی می‌رسیم و به عشقی دست می‌یابیم و یا خود را به وسعتی می‌رسانیم، معلوم نیست که تمام این رزق‌ها به مصرف

۱ - لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى. طه، ۱۳۲.

بدن و مغز و عقل و قلب و روح ما برسد. چه بسا که همانطور عقیم و راکد بماند و چه بسا که به صورت دمل و جراحی دفع شود و چه بسا که در غیر راه مصرف گردد، اما آنها که به تقوا می‌رسند، از این رزق‌نهایی می‌گیرند و آن نیروی‌نهایی به آنها می‌رسد و به آنها نیرو می‌رساند و در نتیجه دیگر رنجی نمی‌برد و صدمه‌ای نمی‌بینند.

و این رزق آنها، از راهی حساب نشده می‌رسد تا چشم انتظار یک راه نمانند و اسیر و بت‌پرست نگردند و از غیر او آزاد شوند و بر او تکیه کنند، که: مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، هر کس که بر او تکیه کند، او برایش کافی است و تمام نیازها و تمام کسری‌هایش را پر می‌کند و سرشار می‌نماید. دیگران نمی‌توانند تمام وجود ما را پر کنند.

کفش فقط برای پا کافی است، آن هم از سرما و گرما، نه هزارگونه مریضی و دردهای پا. و همینطور لباس و غذا و پول و اعتبار و قدرت و لذت و ریاست. اینها برای یک مقدار از وجود ما، آن هم نه همیشه، که در لحظه‌ها و قطعه‌هایی از زمان بس هستند، اما او برای تمام وسعت وجود ما آن هم در تمام راه و در هر لحظه کافی است.

و در نتیجه کسانی که بر او تکیه ندارند، هیچگاه پر و سرشار نخواهند شد و به کفایت نخواهند رسید، اما آنها که بر او تکیه کرده‌اند از کفایت او برخوردارند.

تنها خداست که به خواسته‌هایش می‌رسد و می‌تواند ما را پر کند،

دیگران محدود هستند و اندازه‌ای دارند؛ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا. او برای هر چیز اندازه‌های گذاشته و این است که جز او نمی‌تواند ما را پر کند و نمی‌تواند ما را بس باشد و کفایت نماید. هر کس بر او تکیه کرد و با او بود، به این سرشاری و کفایت می‌رسد.

با این توضیح رابطه‌ی اجزاء آیه مشخص می‌شود و عمق و عظمت قرآن انسان را در خود می‌پیچد و می‌یابیم که چرا اطاعت و تقوا، انسان را از بن‌بست‌ها بیرون می‌آورد و از فشارها می‌رهاند، چون آنها که جز وظیفه محرکشان نیست، با عمل به وظیفه به گشایشی رسیده‌اند، که مهم رسیدن نیست، مهم در راه بودن است و بالاتر بگوییم، بعضی‌ها با آغازشان رسیده‌اند^۱ و بعضی‌ها با رسیدنشان از دست رفته‌اند.

در نتیجه این تقوا می‌شود عامل نیرو بخش و رزق‌نهایی که تمامش مصرف می‌شود و نیرو می‌آفریند. و این رزق نه حساب شده که بی حساب می‌رسد تا به توحید برساند و بت‌ها را بشکند و در نتیجه توکل امکان پذیر گردد و انسان به سرشاری و کفایت برسد، چون جز او محدود است و اندازه‌ای دارد، که: قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا. و هیچگاه محدودها نمی‌تواند وسعت روح انسان را پر کند و همیشه او را سرشار نماید و او را بس باشد.

۵. سیر فکری

آنچه تا بحال از آن سخن رفت، مربوط به تفکر در قرآن بود که در چهار قسمت از آن بحث کردیم.

اما سیر فکری و این که چگونه فکر کنیم؟

و این که چگونه بین نیازها و مطالعه‌ها و تفکرها و زمینه‌ها هماهنگی

ایجاد کنیم؟

و این که در چه چیز چیزهایی فکر کنیم؟

اینها سؤال‌هایی هستند که در نوشته‌ی مسئولیت و سازندگی بررسی

شده‌اند، اما در اینجا به یک خلاصه‌گویی و چند نمونه اکتفا می‌نماییم، تا

با این نمونه‌ها و این توضیح‌ها بتوانیم یک حرکت فکری عمیق را شروع

کنیم و در نتیجه،

با این سیر فکری،

۱- وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. نساء، ۱۰۰.

و آن تفکر در قرآن،

و آن تسلط،

به کلید تفسیر و برداشت از قرآن دست بیابیم.

روش تفکر و مطالعه

اردیبهشت امسال، با چند نفر از دوستان به ییلاق کوهستانی رفته بودیم، کوه جالب بود و دوستان من می خواستند از آن گل های قشنگ و آن سبزه های ملیح به سیر و سلوکی هم برسند و صبحانه را با این غذای روحی تکمیل کنند.

یکی از آنها خیلی ساختگی، آمده بود - مثل معرکه گیرها - کنار یک گل وحشی نشسته بود و سرتکان می داد و لب و امی چید و مثلاً تفکر که، جَلُّ الخالق، بین خدا چه کرده و چقدر زحمت کشیده.

او پس از این که خودش مقداری مست می شد، دیگران را به سر خمیره می طلبید و آنها را دعوت می کرد که ببینید چه رنگی، چه برگ هایی، اصلاً چه خاصیتی و بعد مرا حَکَم قرار می داد که لابد خیلی خاصیت دارد.

من از آن همه تصنع خنده ام گرفته بود. با این که از این دلَقْک بازی ها

نفرت داشتم، فقط لبخند زدم و گفتم تو با این تفکرات عمیقت آخر سر می شوی یک گیاه شناس و اگر موفق بشوی در همین حد می مانی. این تفکرها تو را به گیاه نزدیک می کند و این سیر فکری تو را تا همین حد پیش می برد، نه بیشتر!

چرت دوستم کاملاً پاره شد و با صمیمیت پرسید: پس چگونه باید فکر کنیم تا بیشتر پیش برویم و خدا را ببینیم؟

گفتم به این مثال دقت کن. من و تو با هم می آییم در منزلی که تو در آنجا شب‌هایی را بیدار بوده‌ای و جام‌های لذتی را سرکشیده‌ای. من و تو با هم مقداری لباس را روی بند می بینیم و این گوشه هم کفش‌ها و دم‌پایی‌هایی را می بینیم و آنطرف‌تر هم تخت و فرش و سائل دیگر را می بینیم.

گفتم در این صحنه من هر چه فکر کنم هر چه دم‌پایی را زیر نظر بگیرم و آن را بشکافم به کجا می رسم؟ جز به چاه‌های نفت و کارخانه‌های پتروشیمی؟ همین طور هر چه لباس‌ها را بررسی کنم، به چه چیز دست می یابم، جز به سلیقه‌ها و ذوق‌ها و هنرها؟ و هر چه تخت را زیر و رو کنم به چه چیز جالبی برمی خورم، جز خانه‌ی موربانه‌ها و یا جنگل‌ها و باغ‌ها و باغبان‌ها؟ این از من.

اما تو. تو با هر نگاه، هزار خاطره در ذهنت زنده می شود.^۱

۱ - اعتبار و برداشت و عبور از چیزی به چیزی دو مرحله دارد:

از دم پایی به پاها و بدن‌ها و قامت‌ها و نازها می رسی و از لباس‌ها به محبت‌هایی پی میبری و از تخت چوبی خشن به لطافت‌ها کوچ می کنی. چرا؟ چون تو بیش از لباس، صاحب لباس را دیده‌ای و بیش از خانه با صاحب خانه بوده‌ای و انس‌ها و بزم‌ها، نوشانش‌هایی داشته‌ای. تو از لباس، قامت را می بینی و لطافت‌ها را حس می کنی و حتی زمزمه‌های محبت را می شنوی. و در این سطح است که می توانی بگویی:

به صحرا بنگرم صحرا ته بینم به دریا بنگرم دریا ته بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم
در این مرحله، تو در هر جا قامت را می بینی نه لباس را و یار را می بینی نه اغیار را. و این است که مدهوش می شوی و بدون هیچ گونه تصنعی به اعماق سفر می کنی.

اگر تو پیش از این که با این گل و صحرا و دشت مانوس بشوی، به عشقی و جمالی و رحمتی و دوستی و دلداری رسیده باشی، دیگر با هر برگ گل او را می بینی و در هر کجا او را می یابی و از سطح یک گیاه شناس آگاه، فراتر می روی.

که او مو بیند و تو پیچش مو وی ابرو بیند و تو اشارت‌های ابرو

→ الف: عبور از سطح حادثه به متن حادثه،

ب: عبور از متن حادثه به صاحب حادثه و عبور از لباس‌ها به قامت‌ها.

عبور اول با تفکر بدست می آید، اما عبور دوم به انس و عشق نیاز دارد و چشم‌های نافذتری می خواهد. فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

آرام آرام دوستم را بلند کردم و راه افتادم و خلاصه حالتی رفت که محراب به فریاد آمد. آنگاه برایش توضیح دادم که برای رسیدن به برداشت‌های عمیق‌تر، گذشته از این اصل، می‌توانی چند اصل دیگر را هم در نظر بگیری:

اول این که، احتمال بدهی در هر حادثه درسی هست و در این خاک‌ها ممکن است گوهری باشد.

گفتم با این توجه، تو دیگر از حادثه‌ها سطحی نمی‌گذری و سر نمی‌خوری. و برایش داستان بچه‌هایی را گفتم که چطور می‌آمدیم و در کنار دکه‌هایی که دم باغ ملی یا سرکوجه‌ها، بستنی و نوشابه می‌فروختند معتکف می‌شدیم و آخر شب به جست‌وجو می‌پرداختیم تا اگر پولی افتاده بدست بیاوریم.

برایش شرح دادم که چگونه خرّه‌ها را بالا می‌کشیدیم و آن را با انگشت‌های کوچکمان فشار می‌دادیم و همین که فشار دو ریالی را حس می‌کردیم، از جا می‌جهیدیم و فرار می‌کردیم و بقیه به دنبال...

و توضیح دادم ما با این احتمال، این گونه عمیق می‌کاویدیم، وای به روزی که به یقین می‌رسیدیم.

دوم این که، حادثه‌ها را با گذشته و آینده‌اش در نظر بگیری و در بند لحظه‌ها نمایی. فقط این پرده را نبینی بلکه دست‌ها و احساس‌ها و میل‌هایی را هم که لابلای این پرده‌ها مدفون هستند، نبش قبر کنی.

سوم این که، نه در حادثه‌ها، بلکه در آن حادثه‌ای که همیشه را یافته‌ای تفکر کنی، چون فکر در آنجا که اهمیت دارد متمرکز می‌شود.

و چهارم این که، مدتی عملی کار کنی و نمونه‌هایی ببینی. دیدی صبح چگونه از یک زنبور عسل فرار کردیم و حتی عینکمان افتاد و نفهمیدیم.

دیدی چطور آن بچه‌ی کوچولو گریه می‌کرد و از جدایی پدرش رنج می‌برد و تا در آغوش پدر نشست آرام نگرفت و حتی به در کنار او بودن قناعت نکرد؟ و همینطور نمونه‌هایی دادم که او خیلی سطحی از آنها گذشته بود.

من این داستان را اینطور خلاصه کردم تا توضیح بدهم که: همانطور که آیه‌های طبیعت و گل‌های وحشی کوهستان با آن دلک‌بازی‌ها درک نمی‌شد و به این پنج اصل نیاز داشت، آیه‌های قرآن هم با زور و تصنع و ژست گسترش نمی‌یابد؛ مگر پس از رسیدن به آزادی و تفکر و تدبیر و آموزش و تذکر و مگر پس از رهبری نمودن و هماهنگ کردن تفکرها و مطالعه‌ها با نیازها و زمینه‌ها.

کسی که علامت بخل دارد و یا علامت غرور دارد، باید تفکرها و مطالعه‌هایش را در این زمینه به جریان بیندازد تا بیابد که داده‌ها ملاک افتخار نیست و بیابد که باید کم‌ها را با تجارت زیاد کرد، آن هم با خریداری که سود بیشتر می‌دهد و نقد معامله می‌کند و حتی پیش خرید

می‌نماید. و باید بین این تفکرها و مطالعه‌ها و زمینه‌ی فکری، هماهنگی ایجاد کرد. آخر در پشت میز اداره‌اش نمی‌تواند از تملق‌ها و احترام‌ها خیز بردارد و به مطالعه و تفکری بپردازد، در حالی که در کنار یک تاکستان در فصل پاییز و یا در میان یک قبرستان هنگام غروب، زمینه‌ی آمادتر است.

اگر می‌بینی که با این همه مطالعه و تفکر، بهره‌ای نمی‌گیریم، به خاطر این است که از نیازها بی‌خبریم؛ در حالی که به ویتامین (ث) نیازمندیم، فقط کباب برگ خورده‌ایم. بی‌شک غذای خوبی است اما من به چیزهای دیگری نیاز دارم که به آن نرسیده‌ام.

بی‌شک مطالعات وسیع من، غذای خوبی است، اما من به مسائل دیگری نیاز داشته‌ام که از آن سطحی گذشته‌ام و در نتیجه با این که خیلی پر زده‌ام، اوجی نگرفته‌ام. پاهای بسته با پرواز نمی‌سازد، که بال‌ها را می‌شکند.

نمونه‌ها

۱. آنها که با این روش‌ها به تفکراتی در درون خود رسیده‌اند و تفکراتی در هستی شروع کرده‌اند و از رقابت استعدادها به کار انسان پی برده‌اند، که حرکت است نه رفاه. هنگامی که به آیه‌هایی می‌رسند که جهت حرکت هستی را نشان می‌دهد: **إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ، إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتْنَهِي، إِلَيْهِ الرُّجْعِي**، برداشت‌هایی می‌کنند که دیگران از آن عاجز هستند.
۲. آنها که تفکر کرده‌اند و یافته‌اند، داده‌های حق و سرمایه‌ها ملاک افتخار نیست و همچنین سودها ملاک افتخار نیست، بلکه نسبت سود و سرمایه ملاک است و مقدار کوششی که روی سرمایه‌ها شده، مربوط به انسان است و افتخار اوست و سعی انسان برای اوست، از این آیه‌ی **لِلْإِنْسَانِ الْإِمَّا سَعِي**، به عمق و شکوه و عظمتی می‌رسند و این آیه بر آنها نورهایی می‌پاشد.

۳. و همینطور کسانی که در روش تربیت فکر کرده و یافته‌اند که انسان کسی است که از سطح غریزه بالاتر آمده و در حد وظیفه زندگی می‌کند و یافته‌اند که کشش غریزه‌ها تا چه حد است و یافته‌اند که برای آزادی از غریزه‌ها به نیروی عظیم‌تری احتیاج است و به قدرت بزرگتری نیاز هست و باید عشق گسترده‌تری باشد تا عشق به دنیا و مال و قدرت و جمال و... را کنترل کنند و یافته‌اند که عشق‌ها و علاقه‌ها نتیجه‌ی شناخت‌ها و معرفت‌هاست، چون هنگامی که ما چیزی را شناختیم و فهمیدیم که فلان منفعت و یا فلان زیبایی را دارد، دنبالش می‌افتیم و برایش سر و دست می‌شکنیم. و باز یافته‌اند که شناخت‌ها و معرفت‌ها نتیجه‌ی تفکرها و سنجش‌ها و مقایسه‌هاست، اینها هنگامی که به این آیه برخورد می‌کنند چنان سرشار می‌شوند و چنان به عظمت‌های حق و احاطه‌ی او پی‌برند، که باید خودت ببینی این آیه‌ها با آنها چه می‌کند.

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا.^۱

می‌بینید که قرآن خط اول رشد انسان را تفکر معرفی می‌کند، ولی آن هم با شرایطی که باید فکر آزاد شود و از جاذبه‌ها و کشش‌ها خلاص شود (ان تقوموا ثم تفكروا) و سپس به راه بیفتد، چون قطب‌نمای فکر ما، قطب‌نمای وجود ما، تا زمانی که در کشش آهن ربا‌های عادت و تعصب و سنت‌ها هست، قطب شمال و جنوب و جهت حرکت ما را نشان نمی‌دهد

و تازه این قطب‌نمای گرفتار و منحرف دلیلی برای انحراف‌های ما خواهد بود و ما را گمراه‌تر خواهد کرد. کسی که قطب‌نمایی ندارد از حرکت خودداری می‌کند، اما آن که به قطب‌نمایی گرفتار تکیه دارد، حرکتش را شروع کرده و در نتیجه لحظه به لحظه منحرف‌تر و گمراه‌تر گردیده است، لذا برای تفکر باید از روی عقیده‌ها بلند شد و ایستاد و سپس تفکر را شروع نمود.

کسی که به این تفکرات رسیده و از آن طرف بر قرآن تسلط دارد، می‌تواند از همین آیه، روش تربیتی و راه سازندگی اسلام را کشف کند و به ضمیمه‌ی آیه‌های دیگر بدست بیاورد که برای تربیت انسان به تدبیر و تفکر و مربی‌احتیاج هست و این مربی به سه کار باید همت بگمارد: تزکیه، تعلیم، تذکر.

یعنی فکر را آزاد کند و از کشش‌ها پاک کند و سپس طرز تدبیر و فکر را تعلیم بدهد و سپس او را به فطرت‌هایش، به آنچه که در او نهفته است تذکر بدهد، که پیامبر این سه کار را عهده‌دار بود: يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ^۱ وَ قَدْ كَرَّمْنَا نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا^۲ وَ هَمَّا نَظَرُوا^۳ که گذشت ادامه‌ی تفکر صحیح در خود انسان و در هستی و در هست آفرین و در جهت حرکت هستی، انسان را به شناخت‌ها و به معارفی می‌رساند و این شناخت‌ها هستند که در انسان عقیده‌ها را سبز می‌کنند و این عقیده‌ها و علاقه‌ها و این حب‌الله

است که بر تمام غرائز انسان حاکم می‌شود و حب به نفس و حب به مال و حب به دنیا را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

۴. آنکس که بر قرآن تسلط دارد و به تفکرانی مشغول بوده، نه تنها از این آیه، روش تربیتی و سیستم اخلاقی اسلام را بدست می‌آورد، بلکه به ضمیمه آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی نحل و آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی روم، به یک مطلب عمیق‌تری پی می‌برد و آن این که با چه افرادی باید کار کرد و چه افرادی را باید زیر نظر گرفت، که قرآن می‌گوید: به سه دسته نمی‌توانی حرفت را حالی کنی و نمی‌توانی با آنها کار کنی، تنها با کسانی کار کن که دو صفت **طلب و تسلیم** را دارا باشند.

إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.^۱

تسلیم آنها و خالی بودن از عناد و لجاجت، آنها را می‌سازد و صالح می‌شوند و طلب آنها و گرایش آنها، آنها را مصلح می‌نماید و این دسته‌ی صالح و مصلح و این اقلیت ساخته شده‌ی سازنده هستند که بر اکثریت همج رعاء اثر می‌گذارند و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند و در نتیجه وضع جامعه‌ای را زیر و رو می‌کنند.

اصولا هر جامعه از دو اقلیت و یک اکثریت تشکیل شده است. یک دسته زود فاسد می‌شوند و استعداد و آمادگی فساد در آنها زیاد است و آنها هنگامی که گند گرفتند و فاسد شدند، فساد را در خود حبس نمی‌کنند

و به دیگران سرایت می‌دهد. و یک دسته زود ساخته می‌شوند، صالح می‌شوند و هنگامی که ساخته شدند به اصلاح دیگران همت می‌گمارند و مصلح خواهند بود.

این دو دسته بر اکثریت بی‌تفاوت همج رعاء اثر می‌گذارند.

هنگامی که بخواهند جامعه‌ای را به فساد بکشند یا به صلاح و خوبی برسانند، نباید بر روی اکثریت بی‌تفاوت کار کنند، چون این کار، هم پر زحمت است و هم کم نتیجه. پر زحمت است، چون باید با افراد زیادتری سر و کله زد و کم نتیجه است، چون این افراد تحت تأثیر هستند و از جای دیگر کوک می‌شوند و هر روز رنگ عوض می‌کنند و بر طبق شرایط موجود زنده‌اند و به نرخ روز نان می‌خورند. دویست سال پیش هیچکس احتمال نمی‌داد که سری باز بشود و پایی لخت و عریان. همین طور که امروز احتمال نمی‌دهیم که بتوان این لختی‌ها را جمع و جور کرد و پوشانید ولی آن روز بر روی اکثریت کار نکردند و با بی‌تفاوت‌ها وقت را تلف نمودند، بلکه بر روی یک عده اقلیت کار شروع شد؛ از آخوندزاده بگیر و طالبوف تبریزی و میرزا خان کرمانی و... و از تقی‌زاده‌ها شروع کن و به این تیپ ادامه بده.

اینها بودند که حربه‌های سنت و عقل و مذهب را شکستند، آن هم نه با فحش و داد و بیداد، بلکه حتی با شرکت در روضه‌خوانی‌ها و همراهی کردن سنت‌ها.

اما در همان موقع از فرانسه و بریتانیا و آلمان و... می‌گفتند، از رشد آنها و در ضمن از وضع زندگی آنها که همه نجسند و تارک الصلوة و بی‌بند و بار ولی همه مترقی و پیش رفته و مرفه و باسواد.

هنگامی که سنت‌ها را شکستند و شخصیت‌های اجتماعی یک نسل را خورد کردند معلوم است که غرب زدگی رو می‌نماید و کار به آنجا می‌رسد که باید سر تا پا غربی بشویم.^۱

و هنگامی که عقل در ادبیات ما به چوب بسته شد، معلوم است که غرائز حاکم می‌شوند.

و هنگامی که مذهب عامل رکود و انحطاط معرفی شد معلوم است که مکتب‌ها سبز می‌شوند و در یک چنین زمینه‌ای معلوم است که چه تخمی می‌روید و سبز می‌شود و بارور می‌گردد. و معلوم است که بیل دیک بیله جغندر. و همین می‌شود که شده است.

و قرآن به ما یاد می‌دهد که اگر می‌خواهید در یک جامعه‌ی فاسدکاری شروع کنید باید از تفکر شروع کرد و باید از بنیاد آغاز کرد و آن هم در یک زمینه‌ای که حس کنجکاوی و طلب حقیقت و حقیقت جویی تفکر انسان را آزاد و پاک بگرداند.^۲

و باید با این روش بر روی یک دسته با دو خصوصیت طلب و تسلیم

کار کرد و با اقلیت صالح و مصلح سر و کله زد. باید اینها را آگاهی داد و باید در دل اینها خدا را بزرگ کرد. **قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبِّكَ فَكَبِيرٌ.**

و همین که خدا در دل‌ها بزرگ شد رُجزها هجرت خواهند کرد و از رجزها هجرت خواهد شد، که: **وَ الرُّجُزَ فَاهْبُجُرْ.** و البته در این راه باید شکیبیا بود و به خاطر پروردگار و مربی هستی شکیبایی به خرج داد تا کارها درست شود، **وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.**^۱

آنها که ما را به این روز نشانند، ما را از تفکرها دور کردند و ما را به کوچک‌ها قانع کردند و ما را با هیچ‌ها سرگرم نمودند و با پوچ‌ها فریب دادند. آنها شخصیت ما را گرفتند و عقل را به چوب بستند و در نتیجه غرب‌زدگی و شهوت پرستی پیش آمد و این انسان آزاد با حیوان به مسابقه ایستاد و از او بی‌نهایت جلو افتاد، چون هنگامی که فکر به استخدام غرائز دربیاید دیگر شهوت پرستی متفکرانه و جنگ متفکرانه و پدر سوزاندن متفکرانه خواهد بود و این است که دیگر مثل گرگ درنده نیستیم که یکی را بدرد و یا چند تایی را بلکه صدها هزار را در یک لحظه. و مثل خوک نیستیم که به یک جور قانع باشد بلکه انسانیم و به هزار فیلم و هزار جور و هزار قیافه باید سرزد و باید دل همه را بدست آورد.

آنها که تدبر و تفکری دارند و خود حرکتی دارند، آیه‌ها بر آنها نورها می‌باشد و اینها از آیه‌ها برداشت‌های بزرگتری خواهند داشت. کسانی که

۱- نطق تقی‌زاده.

۲- **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ (سبا، ۴۵)** اشاره به همین حقیقت طلبی انسان است که: **لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. لقمان، ۲۵.**

۱- آیه‌هایی از سوره‌ی مدثر.

با تفکر، به علم و شناختی رسیده‌اند، قرآن برای آنها گسترش بیشتری دارد، که: **كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ**.^۱

۵. با این تفکر و تدبیر در قرآن بود که آیه‌های کوتاهی درس‌های بلندی از روش تربیتی و راه سازندگی و حتی اصلاح جامعه را به ما نشان می‌دادند.

و حتی افرادی که می‌شد با آنها کار کرد و آنها را ساخت معرفی می‌شدند و تصویر می‌شدند. و حتی این که چگونه این افراد را، این شخصیت‌های بیدار جمع‌آوری کرد و تبدیل به قدرت، به حزب‌الله، به بنیان مرصوص کرد، حتی این مرحله از تهیه‌ی قدرت برای مبارزه از قرآن بدست می‌آمد.

قرآن نشان می‌دهد که چگونه شخصیت‌ها را بیدار کنیم و با چه رشته‌ای شخصیت‌های پراکنده را جمع کنیم و با چه ریسمانی آنها را ببندیم که باز نشوند. و نشان می‌دهد که این رشته، رشته‌ی قومیت و آب و خاک و هدف‌های کوتاه را کد نمی‌تواند باشد، بلکه فقط رشته‌ی خدا می‌تواند این پراکنده را جمع کند و حبل الله می‌تواند آنها را ببندد. و حبل الله با آیه‌ی دیگر توضیح می‌یابد که از دو قسمت عشق به حق و کفر به طاغوت بافته شده است، که: **مَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنْفُسَامَ لَهَا**.^۲

۱ - فصلت، ۳. ۲ - بقره، ۲۵۶.

و این رشته، رشته‌ایست که هیچ کس نمی‌تواند آن را باز کند و چوب‌ها را پراکنده کند. این رشته یا هست و یا نیست. هنگامی که باشد، نمی‌توان بازش کرد؛ **لأنفصام لها** و هنگامی که نیست نمی‌توان کاری کرد که:

لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^۱

راستی این تدبیر و تفکر در قرآن به ضمیمه‌ی آن تسلط چه باروری‌ها دارد و چه شکوفایی‌ها دارد. بی‌جهت نیست که اینقدر به تدبیر و تفکر در قرآن دستور می‌دهند.

با این تدبیرها و تفکرهاست که روح قرآن، روح داستان‌ها و روح آیه‌ها بدست می‌آید و انسان می‌یابد که نیروی عشق به حق، چه نیروی بزرگی است، چه نیروی کار سازی است که هم در جلوی غریزه می‌ایستد، در یوسف و هم جلوی عشق به فرزند می‌ایستد، در ابراهیم، هم جلوی عشق به آب و خاک و ثروت مال و عشق به نفس می‌ایستد، باز هم در ابراهیم و در سحره و جادوگران و در مؤمن آل فرعون و در اصحاب کهف و در تمام انبیا و پیامبرانی که در تاریخ در برابر طاغوت‌ها ایستادند و سنت‌ها را شکستند و بارهای سنگین و زنجیرهای گران را باز کردند.

يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.^۲

همین عشق به حق به اضافه‌ی آزادی از غیر حق (زهد) به توحید عمیق

۱ - انفال، ۶۲. ۲ - اعراف، ۷.

و نیرومندی می‌رسد که شرک‌ها را می‌شکنند و با سیصد نفر آواره، با چند شمشیر و چند اسب در برابر گردهای عرب و بزرگان قریش می‌ایستند و آنها را می‌شکنند، اما با ده هزار نفر از جلوی چهار هزار نفر عرب آماده در جنگ هوازن می‌گریزند. چرا؟ چون در این روز عجب‌ها و خودخواهی‌ها جلو آمده بودند و توحید رفته بود.

و يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ.^۱

با این تدبیرهاست که انسان از آیه‌ها، سطحی نمی‌گذرد، بلکه به عمق و ژرفای آیه‌ها رو می‌آورد و نتیجه‌ها بدست می‌آورد. و این است که آیه‌ها از ما هم ابراهیمی می‌سازد و مؤمن آل فرعون و جادوگران سرکشی که از حرکت عصای موسی به قدرت عظیم خدای او پی می‌بریم و با مقایسه‌ی این عظمت و عزت با عزت فرعون از او می‌گریزیم و نه این که بگریزیم بلکه رویارویش می‌ایستیم و به مبارزه با او کمر می‌بندیم.

خلاصه

ترجمه، درک مفهوم کلمه‌ها و جمله‌ها است.

و تفسیر، درک مصداق‌ها و نمونه و روابط و پیوندها، که؛ این روابط در میان آیه‌ها با هم و داستان‌ها با تمام سوره و یک آیه با اجزاء خودش مطرح می‌شود.

برای رسیدن به تفسیر به اصولی نیاز بود:

۱. تسلط بر تمام قرآن و تسلط بر گفته‌های راسخون در علم.

۲. طرح سؤال در سوره، در زمینه‌ی آیه‌ها، در روابط آیه، در اجزاء آیه.

۳. حلم در برابر سؤال.

۴. تفکر در قرآن:

بررسی انواع جمله‌ها و تصویرها،

بررسی احتمال‌ها و شکل‌های ممکن در یک آیه،

بررسی شروع و ختم و قطع و وصل،

مقایسه‌ی بین احتمال‌ها،

که از تمام اینها در ضمن نمونه‌هایی گفت‌وگو شد. البته در سوره‌ی
قیامت تفصیل بیشتری در میان بود و در سوره‌ها و آیه‌های دیگر پیچیده‌تر
سخن رفته بود.

۵. سیر فکری:

روش،

نمونه‌ها.

فصل چهارم

روح

معنای روح

در گذشته توضیح دادیم که روح قرآن، یعنی پی بردن و فهمیدن عواملی که در روحیه‌ی قهرمان داستان‌ها مؤثر بوده و یا جمله‌ها را به یک صورت خاص و با شروع و ختم و قطع و وصل معینی همراه کرده است. برای رسیدن به این فهم و درک روح قرآن، گذشته از اصولی که در قسمت تفسیر مطرح شد به دو اصل دیگر نیاز هست:

شناخت شکل طبیعی،

روح الایمان.

۱. شکل طبیعی

هنگام گفت‌وگو، در هر زمینه یک شکل خاص وجود دارد که افراد آن را انتخاب می‌کنند. در صورتیکه از این شکل خاص، جدا بشویم و از این صورت طبیعی بگذریم ناچار عامل‌هایی در میان است که این صورت را آفریده و این شکل را ایجاد کرده است.

برای شناختن این شکل، معیارهایی هست که در علوم ادبی مطرح می‌شوند و نقدهای ادبی بر اساس آن استوار هستند.

البته این معیارها خیلی وسیع‌تر از معیارهایی است که در علوم بلاغتی (معانی، بیان، بدیع) مطرح می‌شدند و ملاک فصاحت و بلاغت بودند.

امروز برای نقد، به روانشناسی و جامعه‌شناسی هم رو می‌آورند و بر اساس این اصول یک شعر را، یک داستان را نقد می‌زنند، نه فقط بر اساس تعقید لفظی و معنوی و ضعف تألیف ووو.

این مهم نیست که مستشزرات از ثقل و سنگینی برخوردار است و فصیح نیست، بلکه مهم آن عواملی هستند که در روحیه‌ی شاعر کارگر بوده‌اند و این کلمه را برای او ساخته‌اند و آنگاه او به بهره‌بردار از این ساخته شده، پرداخته است و مهم آن روابط اجتماعی حاکمی است که این گونه تعقید را رایج ساخته و ایجاد کرده است.

در هر حال، هر جمله و هر قطعه یک شکل طبیعی دارد که آن را ذوق و سلیقه‌ی تربیت شده و حتی بدوی تشخیص می‌دهد.

هنگامی که از این شکل (مقتضای حال) استفاده می‌کنیم، کلام در جای خود نشسته و دلنشین هم هست.

طولانی کردن و کوتاه کردن سخن، تأکید کردن یا آزاد گذاشتن مطلب، رها کردن و یا آوردن قسمتی از جمله، یک شکل طبیعی دارد که بر اساس موقعیت گوینده و شنونده ارزیابی و سنجیده می‌شود.

گاهی ممکن است از یک شکل که ظاهراً طبیعی است به خاطر نکته‌ها و لطیفه‌هایی بگذریم و جمله را به صورت دیگری در بیاوریم. این عدول و این گذار، ناچار نمایانگر این نکته‌ها و این عوامل روانی و یا اجتماعی خواهد بود و روحیه‌ها را مشخص خواهد کرد.

و این است که برای رسیدن به روح قرآن، مجبوریم از این شکل طبیعی آگاه باشیم و عمل عدول و گذار را بشناسیم تا بتوانیم به روحیه‌ی مخاطب‌ها و یا قهرمان‌ها آگاه شویم و آنها را شناسایی کنیم.

برای توضیح نمونه‌هایی می‌دهیم:

۱. در سوره‌ی شعرا در داستان موسی آمده: **وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ**

إِثْبَاتِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، قَوْمَ فِرْعَوْنَ

در این جا کلمه‌های **نادی و ائت و ظالمین** از یک بار روحی در موسی خبر می‌دهند.^۱

به موسی نمی‌گویند برو، می‌گویند بیا. بیا هنگامی گفته می‌شود که کسی در جایی منتظر است و تو را می‌طلبد و به نزد خود می‌خواند و در نتیجه تو را صدا می‌زند و ندا می‌دهد (نادی).

اما آن هنگام که کسی را به جایی می‌فرستند و از خود جدا می‌کنند، کلمه برو (اذهب) به کار می‌رود.

به موسی می‌گویند بیا، که ما همراه تو هستیم و ما آنجا در انتظار تو هستیم.

باز به موسی مستقیماً نمی‌گویند به سوی فرعون بیا، بلکه می‌گویند به سوی یک دسته‌ی ستمگر بیا و سپس توضیح می‌دهند که این دسته، دسته‌ی فرعون هستند تا موسی آماده‌تر شود.

این پیچش‌ها و گرداندن‌ها از پیچیدگی‌هایی در موسی خبر می‌دهد که

۱- نادى، صدا زدن از دور است، نمی‌گوید قال که می‌گوید نادى و این فاصله را می‌رساند. و با غفلت را و یا عوامل دیگری را که در آیه موسی به ان اشاره دارد. ائت (بیا) همراهی را می‌رساند بخلاف اذهب (برو) که جدایی را نشان می‌دهد. ظالمین: «با اجمال و بدون نام فرعون» زمینه‌ساز حرکت موسی ضعیف است.

موسی خود از آن سخن گفته:

ترس،

تکذیب

و تنگی سینه

و گنگی زبان

و ترس مرگ.

پس از این که موسی با هارون تقویت می‌شود، تعبیر عوض شده، خطاب به آن دو می‌گویند: (فاذهبا)؛ بروید، نه فأتیا (بیایید). این در هنگامی است که رسالت برای قوم فرعون است، اما همین که رسالت برای شخص فرعون پیش می‌آید باز تعبیر همان است که اول بود، فأتیا؛ بیایید. و این تعبیر به خاطر سنگینی رسالتی است که به عهده آنها گذاشته شده.

این دگرگونی ساده‌ی کلمه‌ها نشان دهنده‌ی مسائل عمیق و پیچیده‌ای است که در آیات مستقیماً مطرح نشده ولی آیه‌ها از آن خبر می‌دهند و به آن اشاره می‌کنند.

این است که اگر جای نادئ با قال عوض شود و جای فائت با فاذهب، حق مطلب اداء نگردیده است.

۲. باز می‌بینیم هنگامی که موسای فراری به سوی فرعون می‌آید و فرعون قدرت را در او می‌بیند «چون موسای ضعیف فرار کرده بود، اما

موسای قوی باز می‌گردد».

در این هنگام فرعون به خریداری کردن موسی فکر می‌کند. فرعون که می‌توانسته موسی را بکشد اکنون در برابر رسالتی قرار می‌گیرد که می‌خواهد تمام بنی‌اسرائیل را از او بگیرد و تمام برده‌های او را بریاید. فرعون در برابر موسی از جرم موسی مستقیماً حرف نمی‌زند و فقط به اشاره می‌گوید:

فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ.

و این جمله‌ی ساده از عظمت موسای رسول و بیچارگی فرعون خبر می‌دهد. و این است که در جمله‌ها اسم فرعون نمی‌آید و فقط با ضمیر از او یاد می‌شود، اما آنجا که فرعون از موسی ضربه می‌خورد و نقشه‌ی خریداری کردنش کشف می‌شود، به محاکمه‌ی موسی می‌پردازد و این بار با تفرعن می‌گوید: قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ. این بار فرعون ذکر می‌شود و به جای مَنْ رَبُّ الْعَالَمِينَ، مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ می‌آید همین تغییر ساده نمایانگر روحیه‌ها و حالت‌هایی است که در فرعون می‌گذرد. فرعون نمی‌گوید خدای تو کیست، بل می‌گوید خدای تو چیست؟ چه چیز خدای توست؟ گویا او جز خودش کسی را نمی‌بیند، ما بقی همه چیز هستند، نه کس.

۳. و باز پس از این که فرعون در سه مرحله خریداری و محاکمه و تهدید، شکست می‌خورد، با بیچارگی به دست و پا می‌افتد و آوازه‌گری

می‌کند و هوچی بازی در می‌آورد، که موسی می‌خواهد شما را از زمین‌ها و باغ‌هاتان جدا کند.

پس از این تبلیغات، می‌گوید: فَمَاذَا تَأْمُرُونَ وَ نَمِيْ كُوِيْد: مَاذَا تَقُوْلُوْنَ، مَاذَا تَفْعَلُوْنَ می‌گوید چه می‌فرمایید چه امر می‌کنید و نمی‌گوید چه می‌گویید یا چه می‌کنید و این از موقعیت ضعیف او خبر می‌دهد.

۴. همچنین در سوره‌ی کهف، در داستان موسی با آن عالم در جواب

سؤال‌های موسی، گاهی می‌گوید:

فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا.

و گاهی می‌گوید:

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا.

و گاهی می‌گوید:

فَأَرَادَ رَبُّكَ.

گاهی می‌گوید من می‌خواستم و گاهی می‌گوید ما می‌خواستیم و گاهی می‌گوید خدای تو می‌خواست و با این همه، می‌خواهد توحید را برساند که در هر حال اراده و خواست اوست که شکل‌هایی می‌گیرد.

نمونه‌های دیگری هم هست که از آن سخن نمی‌گوییم.

در هر حال در تمام این نمونه‌ها با شناخت شکل طبیعی و گذشتن از آن می‌توانیم به حالت‌ها و روحیه‌ها و عوامل پنهانی پی‌ببریم.

اینها با این روح تأیید می‌شوند، از فهم برخوردار می‌گردند و تعلیم

می‌بینند.^۱

این روح، به آنهایی می‌رسد که در سوره‌ی مجادله از آنها سخن رفته.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

كَانُوا آبَائَهُمْ... أَوْلِيَّكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.^۲

کسانی که از ایمان و عشق به حق و معاد برخوردارند و آنها که به تولی و

تبری رسیده‌اند و دوستی‌ها و دشمنی‌هاشان بر اساس عقیده است، نه

ثروت و قدرت و ریاست و لذت و نسبت، اینها به این روح می‌رسند و از

آن فهم برخوردار می‌شوند. و اینها از قرآن بهره‌های عظیم‌تر و پیام‌های

بیشتر بدست می‌آورند.

۱- روایت علی بن حمزه، تفسیر برهان.

۲- مجادله، ۲۲.

۲. روح‌الایمان

برای رسیدن به این فهم و این بینش و شناختن عامل‌ها و انگیزه‌های رفتار آدمی، البته می‌توان از: تجربه‌های شخصی، و آموزش علمی - روان‌شناسی و روانکاوی - و آموزش موردی و نمونه‌های عملی، استفاده کرد. ولی این راه‌ها کوتاه‌تر از آن هستند که ما را به ژرفای روح انسان برسانند.

انسان، هر چه بیشتر می‌یابد، بیشتر پیچیده می‌شود. توکارهای یک کودک ساده را می‌توانی با کمی بررسی و مطالعه کشف کنی و حتی پیش بینی کنی، چون هنگامی که قانون‌های حاکم بر یک روح کشف شد، پیش

بینی آن و تغییر دادن و دگرگون نمودن آن، کار مشکلی نیست.

اما آنجا که کودک بر اساس درگیری‌ها و درس‌های بدست آمده از این درگیری‌ها، پیچیده و دشوار می‌شود، دیگر تربیت او ساده نیست، چون انگیزه‌های روحی او در آن سطح قرار ندارد.

تا آنجا که این کودک همراه عقده‌ها و تراکم‌ها و همراه آموزش‌هایی که در کنار این حادثه‌ها داشته، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود و با تجربه‌های دیگران و راه‌های دیگران هم، آشنا می‌گردد و از هزار حيله و مکر و خدعه و فن بهره برمی‌دارد.

در این سطح، حرکت‌های او، با هزار عامل همراه است و هزار گونه رنگ و چهره دارد و هزار گونه شیطننت و بازی‌گری.

و این است که این چنین روحیه‌ای رام نمی‌شود و دُم بدست نمی‌دهد. این روحیه همانند دشت نیست، که کوه‌هایی در درون او سرکشیده‌اند و جلوگیر دیدگاه تو هستند.

در این روحیه‌ی کوهستانی و در این روحیه‌ی کویری، سراب و مانع بسیار است و فریب و خدعه و بازی بی‌حساب.

این روحیه، روحیه‌ی دشت نیست. خونگرم و مهربان و باز نیست، که؛ روحیه‌ی کویر است با هزار فریب، و کوه است با هزار چهره و بعد.

در این روحیه‌ها، تجربه‌ها و آموزش‌های علمی و عملی که از همین تجزیه‌ها و تحلیل‌ها، مایه می‌گیرند، کارگشا نیستند، چون هر تجربه، در

جایگاه خاص و شرایط محدود و عوامل مخصوص به خویش است و نمی‌تواند در جایگاه‌ها و شرایط و عوامل دیگر، کاملاً کارگشا باشد.

و این است که برای رسیدن به این قله‌ها و احاطه بر این روحیه باید نه از هم سطح، که از بالا نظاره کنی و با احاطه بر هر روحیه، آن را تحلیل کنی. و این چنین احاطه‌ای فقط نتیجه‌ی حرکت روحی تو است.

توضیح

انسان‌ها در یک خط، حرکت می‌کنند و یا می‌ایستند. این خط از پایین‌ترها و پست‌ترین جایگاه‌ها شروع می‌شود و تا بی‌نهایت ادامه دارد.^۱ آنها که با تمام وجود خود راه می‌روند و حرکت می‌کنند، ناچار برای این حرکت، به نیرو نیاز دارند و این نیرو از تغذیه بدست می‌آید و رزق می‌خواهد. کسانی که می‌خواهند با تمام وجود خویش حرکت کنند باید به تمام وجود خویش رزق برسانند، به فکر و عقل و قلب، به روح خویش، به این همه غذا بدهند.

بگذر از این که ما حتی برای غذای معده و تغذیه‌ی بدنمان لنگیم و نمی‌دانیم چه موادی را چگونه ترکیب کنیم و در چه هنگامی و هماهنگ با نیازهای خویش به مصرف برسانیم. ما از این چه و چگونه و چه هنگام و هماهنگی با نیازها در غذای روزانه خود مانده‌ایم، تا چه رسد به غذای

۱ - ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ. التَّيْن، ۵.

فکر و عقل و قلب و روح.

البته اگر شروع کنیم، هر کدام از این دستگاه‌ها رزق دستگاه دیگر را خود عهده‌دار می‌شود و آن را تأمین می‌نماید.

چون تدبیرها و توجه‌ها، غذای فکر هستند و فکر از اینها معرفت و یقین را بدست می‌آورد و این یقین و شناخت می‌شود رزق عقل ما، چون سنجش‌ها به یقین نیاز دارند.

و با این سنجش و انتخاب، عشق در ما جوانه می‌زند و همین محبت و عشق، می‌شود خوراک قلب ما که دل بی‌عشق، دل نیست.

و همین عشق، حرکت و قرب را به وجود می‌آورد و لقاء و رضوان را، با خویش می‌کشد و اینها می‌شوند، غذای روح ما؛ روحی که هیچ وسعتی آن را پر نمی‌کند و حتی تمام هستی بیش از یک لقمه‌ی آن نیست، که قرب و لقاء آفریدگار هستی را می‌خواهد؛ در این وسعت سرشار می‌شود و آرام می‌گیرد.

آنها که ضرورت حرکت و ضرورت تغذیه را برای فکر و عقل و قلب و روح، درک کرده‌اند و راه خویش را با این نیروها ادامه داده‌اند و به شناخت‌ها و عشق‌ها و قرب‌ها رسیده‌اند، اینها بر روح‌های پایین‌تر احاطه دارند و بر آنها مسلط هستند و از قانون‌های حاکم بر آنها و از انگیزه‌های عامل در آنها آگاه هستند، که خود این راه را پشت سر گذاشته‌اند و طی کرده‌اند.

اینها در این مرحله از حرکت خویش، به این فهم و به این روح الایمان می‌رسند، چون اینها می‌دانند که چگونه شناخت‌ها، نیازهای روانی انسان را به شکل‌های دیگر در می‌آورند و هزار جلوه می‌دهند، تا آنجا که ریا و خودنمایی حرام می‌شود و مقبولیت و تعریف خواهی، نه خشنودی، که ترس می‌آفریند و خودخواهی، نه محدودیت، که از خود گذشتگی می‌آورد و بخل، نه تنگ چشمی، که سخاوت را می‌زاید.^۱

اینها با این دو، با این اثر که شناخت‌ها و عشق‌ها و انتخاب‌ها و حرکت‌ها، بر احساس و روان انسان می‌گذرانند، رفتار آدمی را می‌سازند و ارزیابی می‌کنند و آدمی را نه در یک مقطع، که در رابطه با شناخت‌ها و حرکت‌ها و انتخاب‌ها و عشق‌هایش بررسی می‌کنند.

و این کاری است که در روانشناسی جدید بررسی نشده و رفتار و احساس انسان در حال حرکت و در رابطه با آگاهی‌ها و انتخاب‌هایش،

۱ - عاطفه‌ها و حالت‌های انسان، هنگامی که با دو عامل شناخت و عشق ترکیب می‌شوند، وضع دیگری می‌گیرند و این است که تمام امراض روحی: کبرها، غرورها، حسدها بخل‌ها، ضعف‌ها، یأس‌ها و و با دو عامل شناخت و عشق درمان می‌شوند. شناخت این اصل که داده‌ها ملاک افتخار نیست، حسد و غرور و کبر و ضعف را می‌برد و یأس‌ها را درمان می‌کند، چون هر کس اگر با تمام امکاناتش حرکت کند، از آنها که امکانات زیادتری دارند و تمامش را خرج کرده‌اند، کمتر نیست. شناخت وسعت راه و ادامه‌ی انسان، خودخواهی را به گونه‌ی دیگری شکل می‌دهد و عشق‌های غریزی را رهبری می‌کند.

شناخت این که هستی راه است و شناخت این که نباید سنگ راه بود، انسان را از تعریف‌ها می‌ترساند، که مبادا در چشم‌ها بزرگ شوم، در دل‌ها بنشینم و زبان‌ها را برای خودم بگردانم. و شناخت خریدار بزرگتر، ما را از خریدارهای مفلس و مفلوک، جدا می‌کند و آنها را کنار می‌گذارد و خرید و فروش با آنها را حرام می‌گرداند. و و و

مورد مطالعه قرار نگرفته است.

آنها که با این حرکت و با تغذیه‌ی وسیع همراه بوده‌اند، به این احاطه می‌رسند و نه از سطح که از بالا بر روح‌ها نظاره دارند و عامل‌ها و انگیزه‌ها را شناخته‌اند و فهمیده‌اند.

فصل پنجم

نور

نور قرآن

برای رسیدن به نور قرآن هم باید:

از آزادی

و اطاعت برخوردار گردید.

نور هنگامی در دل می افتد که حجابها در میان نایستاده باشند.

کسانی از نور خورشید بهره مند می شوند که خود را نپوشیده باشند.

کفر،

و نفاق

و ظلم

و گناهها

و فسقها، بر دل ما، اکثراً و بر شنوایی ما، وقر و بر چشم ما، پرده و در

میان ما و حق، حجابهایی می گذارند. و این دلی که چنین گرفتار است به

نور نخواهد رسید و از قرآن بهره‌ای نخواهد برد و از ضیاء و نور و رحمت آن سهمی نخواهد گرفت.^۱

۱. آزادی

الف: کفر، کیفرهایی را به دنبال می‌کشد. ناسپاسی نعمت‌ها باعث از دست دادن آنهاست.

نور قرآن و حقیقت قرآن و هدایت قرآن و رحمت قرآن و پیامبر، همه را در برمی‌گیرد، که او رحمت برای همه است و خداوند راه همه را نشان داده، چه شکر کنند و چه کفر بورزند.^۱

آنها که به سمت نور آمدند و کفر نورزیدند، به نورها و هدایت‌های بیشتری دست می‌یابند^۲ و آنها که ناسپاسی کردند و روی برتافتند، به کیفرهایی می‌رسند؛ خدا بر دل آنها مهر می‌گذارد، دل آنها را قفل می‌کند. دلی که قفل شد و صندوقی که مهر شد دیگر آنچه دارد بیرون نمی‌ریزد و

۱- رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ است وَ هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا.

۲- وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَيْنَاهُم تَقْوِيَهُمْ. محمد، ۱۷.

۱- وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ. فصلت، ۵.

از بیرون چیزی بخود نمی‌گیرد؛ این است که کافر مرده است، رشد نمی‌کند، جز به آنچه دارد، توجهی نمی‌نماید و به دنبال نوری نمی‌رود.

و نه تنها دل‌ها قفل خورده که شنوایی و چشم، این دو راه تابش نور نیز بسته می‌شوند،^۱ شنوایی مهر می‌خورند و بر چشم‌ها پرده می‌افتد و از پیش رو و پشت سر محبوس می‌شوند و سدهایی آنها را می‌گیرد.^۲

عنادها و لجاجت‌ها و تعصب‌ها و تقلیدها، پرده‌ها و حجاب‌ها و قرها و سدهایی هستند که نور را محدود می‌کنند و راه را بر آن می‌بندند.

برای رسیدن به معانی و روح و نور قرآن، باید از این کفرها و عنادها و لجاجت‌ها و تقلیدها جدا شد و عاملی که می‌تواند در این مرحله ما را از این همه جدا کند، همان شخصیت ماست و همان حس کنجکاو و حس حقیقت‌جویی ماست. شخصیت‌ها ما را از تقلیدها آزاد می‌کنند و حس کنجکاو و حقیقت‌جویی ما را از لجاجت‌ها و تعصب‌های ابتدایی آزاد می‌کند. و این که می‌گویم تعصب‌های ابتدایی یعنی تعصب‌هایی که قبل از شناخت و آگاهی، انسان را فرا می‌گیرد، وگرنه تعصب‌هایی که پس از شناخت و آگاهی بوجود می‌آیند، همان عقیده‌ها هستند که در نتیجه‌ی شناخت‌ها و معارف، در دل می‌نشینند.

خداوند در درون انسان نیروهایی گذاشته که او را حرکت دهند و جلو برانند و از تقلیدها و تعصب‌ها و رکودها آزاد نمایند. شخصیت طلبی و

کنجکاو و حقیقت‌جویی و عشق به کمال و بهزیستی، نیروهایی هستند که در این مرحله انسان را جلو می‌رانند و به عشق حق و اطاعت حق و قرب و جوار او می‌رسانند.

ب. نفاق، مرضی است که نورها را مسخ می‌کند و حقیقت را دستاویز باطل قرار می‌دهد، نه این که از نور جلوگیری کند، نه، نور را راه می‌دهد و به قلب خود می‌کشاند ولی دردی که در قلب خانه گرفته این نور را مسخ می‌کند و به رنگ دیگر جلوه می‌دهد و از این نور فقط برای منافع خود استفاده می‌کند و برای دل خویش و هواهای آن بهره می‌گیرد.

به خاطر این مرضی است که نورها در این دسته مفید واقع نمی‌شوند، بلکه مرضی آنها را زیادت‌تر می‌کنند و در نتیجه آنها، به کفرها می‌رسند.^۱ قرآن برای این دسته قابل استفاده نیست. اینها نمی‌توانند از این نور استفاده کنند، چون آینه‌ی قلب آنها نور را مسخ می‌کند و رنگ می‌دهد و با این رنگ به منافع خویش نزدیک‌تر می‌شوند تا به حقیقت قرآن، منافق کور و کر می‌شود و زبانش بسته می‌گردد؛ یعنی حق را نمی‌شنود و حق را نمی‌بیند و حق را نمی‌گوید. و این است که کرها و کورها از حق بهره‌مند نمی‌شوند و از وحی چیزی نمی‌شنوند و از دعوت‌ها چیزی گوش نمی‌دهند.^۲

منافق مثل آب است، شخصیت ندارد، شرایط، زمینه‌ها، محیط‌ها بر

۱ - حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً. بقره، ۷.

۲ - وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. یس، ۹.

۱ - وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ. توبه، ۱۲۵.

۲ - قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ. انبیاء، ۴۵.

روی او اثر می‌گذارند، همانطور که آب شکل ندارد، شخصیت ندارد، به شکل ظرفی است که در آن جا می‌گیرد، به شکل محیطی است که در آن قرار دارد.

منافق نان را به نرخ روز می‌خورد و همان طور که باد می‌آید بادش می‌دهد، این است که به حق رو می‌آورد، اما هنگامی که با باطل می‌نشیند و با شیاطین خلوت می‌کند، به سمت آنها می‌رود و برای آنها کار می‌کند.^۱ حتی برای آنها هم کار نمی‌کند، که به آنها هم دروغ می‌گوید، نه از اینهاست و نه از آنها. از کسانی است که در میان آنهاست. به شکل ظرفی است که در آن قرار گرفته: مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَاءٍ وَلَا إِلَى هُوَاءٍ.^۲ در نتیجه این چنین موجود ول بی‌شخصیتی، چگونه می‌تواند از قرآن بهره بگیرد یا باید به آنها شخصیت داد تا مثل آب که در یک شرایطی شخصیت پیدا می‌کند و یخ می‌بندد، اینها هم شخصیتی بیابند و شکلی بگیرند و به ارزش‌های بزرگتری برسند و یا آنکه رهایشان کرد و کنارشان گذاشت.

ج. آنها که از راه بیرون افتاده‌اند و منحرف شده‌اند و فاسق گردیده‌اند اینها هر چه نور جلوشان را روشن کند و هرچه بیشتر بر آنها بتابد، در نتیجه آنها حرکت بیشتری خواهند داشت و جلوتر خواهند آمد و گمراه‌تر خواهند شد.

۱- إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ. بقره، ۱۴.

۲- نساء، ۱۴۳.

خود قرآن برای آنها که از راه بیرون آمده‌اند و به فسق‌ها روی آورده‌اند جز گمراهی نخواهد افزود، وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.^۱

د. قرآن برای ستمگران، آنها که بر خود، بر خلق، بر جامعه و بر هستی ستم کرده‌اند، جز خسارت، جز زیان، نخواهد آورد، وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.^۲

آخر، راه گاهی در تاریکی افتاده و در نتیجه انسان به انحراف رسیده است در اینجا حرفی نیست اما اگر راه، روشن و آشکار شد، آنها که بر انحراف پافشاری می‌کنند و با وجود نور به بی‌راهه رو می‌آورند آنها گرفتارترند و از عذاب زیادتری برخوردار خواهند گردید و به حسرت‌های عمیق‌تری دچار خواهند شد.

آن کس که راه را نمی‌بیند عذری دارد و دستاویزی دارد، گرچه محکوم است که چرا بی‌چراغ، بی‌نور، حرکت کرده و پیش از صبح به راه افتاده است، اما باز هم عذری دارد که نمی‌دانسته و نمی‌دیده. حال اگر چراغ‌ها بتابند و راه را روشن کنند و در این حال انسان از راه بیرون بزند و فاسق شود و منحرف شود، دیگر چه عذری هست؟^۳ و هنگامی که رهروان به مقصد می‌رسیدند و او گرفتار نسناس‌ها و غول‌ها و شیطان‌ها گردید، راستی برایش چه حسرتی هست؟

از این همه بحث این نتیجه را می‌خواستیم که برای دستیابی به حقیقت

۱- بقره، ۲۶. ۲- اسراء، ۸۲.

۳- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ. بقره، ۱۴.

و روح و نور و هدایت قرآن باید از حجاب‌ها بیرون آمد و سدها را شکست و پنبه‌ها را از گوش بیرون ریخت و دریچه‌ی دل را بر نورگشود و پنجره را رو به مشرق باز کرد.

این اصل یک اصل مهم است که انسان می‌تواند با کمک حس حقیقت طلبی و کنجکاوی و کمک شخصیت از کفرها و نفاق‌ها و از عنادها و تقلیدها، دست بشوید و آزاد شود. همانطور که گذشت شخصیت انسان، او را از تقلید و نفاق جدا می‌کند و حقیقت طلبی او، دلش را می‌گشاید و عنادهایش را دور می‌ریزد.

این پیداست که انسان می‌خواهد حقیقت هستی را بیابد، حقیقت انسان را بشناسد. این حس کنجکاوی در انسان هست و به این قانع نیست که برایش یک علت‌های سطحی دست و پا کند و یک حرف‌های ساده ببافد. اگر انسان قانع بود که علوم این همه گسترش نمی‌یافت. و اگر انسان قانع بود که خرافه‌ها با دانش‌ها جایش عوض نمی‌شد. این که روز به روز علت‌های خرافی کنار می‌رود، به خاطر این است که انسان در دلش به این‌ها قانع نبوده و در طلب حقیقت می‌سوخته است.

اکنون که انسان می‌خواهد به حقیقت برسد، ناچار است از راه شروع کند. ناچار است جهت‌گیری‌هایش را کنار بریزد و آزاد فکر کند و از سنگر بیرون بیاید و دوستانه با حادثه‌ها و پیش آمدها روبرو شود.

و به همین خاطر ارزش این اصل آزاد شدن از حجاب‌ها و سدها و

وقرها و قفل‌ها، مشخص می‌شود و بدست می‌آید که این اصل بر دو اصل سابق تقدم دارد، چون مادام که این آزادی و بپا ایستادن و از سنگر بیرون آمدن، تحقق نیابد تفکرها و تسلط‌ها نتیجه‌ای نخواهند داد و نوری نخواهند آورد:

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا.^۱

این گونه تعبیر که از شما بیش از یک چیز نمی‌خواهم و شما را به یک چیز پند می‌دهم، فقط در همین آیه بکار رفته، چون اصل همه‌ی حرف‌ها و سرنخ همه در همین یک آیه است و در همین یک تذکر است که از سنگرها بیرون بیایید، بپا بایستید و از روی عقیده‌ها بلند شوید.

تک تک یا دوتا دوتا^۲ این مهم نیست، در هر حال بلند شوید و سپس فکر کنید. تفکر در مرحله‌ی بعد قرار دارد، سپس فکر کنید، ثم تفکروا. و البته این آزادی، این ایستادگی، به یک نیرو، به یک انگیزه احتیاج دارد، به یک قدرت نیاز هست که سدها را بشکند و حجاب‌ها را بدرد و پنبه‌ها را از گوش بیرون بکشد و دریچه‌ی دل را باز کند و توجه کند.

و این نیرو همان حقیقت، همان الله است که حقیقت هر چیز اوست که، انسان در دل طالب رسیدن به حقیقت است و این غریزه و این نیرو در او کار گذاشته شده و به کار افتاده است.

و این نیرو همان غرور شخصیت آدمی است که او را سرکش و سنت

۱ - سباء، ۴۶.

۲ - حتی در تنهایی‌ها نباید از راه کنار کشید و از آزادی و تفکر جدا شد.

۲. اطاعت

هدایت‌ها و نورها یکسان نیستند. خداوند در هستی هدایت‌هایی دارد. ۱. او تمام هستی را آفرید و آن را هدایت کرد. اتم را، مولکول را و سلول را و نبات و حیوان و انسان را به راه زندگی، به راه خویش آشنا کرد. این هدایت تکوینی همه را در بر گرفته است:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.^۱

۲. او انسان را به یک هدایت دیگر، امتیاز داده است. و این به خاطر آزادی و اختیاری است که به او بخشیده بود و عطا کرده بود.

این هدایت، همه را، خوب و بد را، کافر و سپاسگزار را، شامل می‌شود و این نور بر همه می‌تابد که: هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.^۲

این هدایت، راهنمایی به خوبی‌ها و بدی‌ها و راه‌ها و بی‌راهه‌هاست. از آنجا که اندیشه‌ی ما یافته که انسان باید حرکت کند و همچنین یافته که باید به کجا و به چه جهتی حرکت کند، اما نمی‌داند از کجا و چگونه حرکت کند، خداوند این راه‌ها را و آداب را به انسان نشان داده است.

مذهب، به انسان، هم جهت حرکت را نشان می‌دهد و هم آداب حرکت را یاد می‌دهد، هم عشق به حرکت و پای دویدن را به او می‌بخشد و عقیده‌ها و علاقه‌ها را در او زنده می‌کند. و از اینجا مذهب از مکتب‌ها، از فلسفه، جدا می‌شود و جلو می‌آید.

در حیوان حرکت و شناخت جهت و پای حرکت، غریزی است، فطری است، جبری است. لذا اختیار انسان، به پای دیگر و شناخت دیگر و حرکت دیگر احتیاج دارد. و این است که انسان به این هدایت نیازمند است و اندیشه باید این کار را عهده‌دار شود. و خداوند باید اندیشه را؛ رسول باطن را، با رسول خود هدایت کند.

۳. اگر انسان هدایت رسول را پذیرفت و سیستم تربیتی او را گردن نهاد و با آزادی و تفکر، به شناخت‌ها و با شناخت‌ها به عقیده‌ها و عشق‌ها و ایمان‌ها رسید، خداوند به او پاداش زیادتری خواهد داد و هدایت‌های بزرگتری به او خواهد بخشید.

و اگر هدایت رسول را نخواست و فکرش را به جریان نینداخت و فقط باغریزه‌اش، با سنت‌هایش، با تقلیدهایش زندگی کرد و کفر ورزید،

خداوند او را رها خواهد کرد و فرو خواهد گذاشت. و در اینجاست که: خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً.^۱ و این ختم و قفل، نتیجه‌ی وضعی عمل و لازمه‌ی قانون‌ها و سنت‌هایی است که خداوند در هستی قرار گذاشته و بنا نهاده است.

بالاترین هدایت قرآن برای آنهایی است که شکر کرده‌اند: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ. و در نتیجه خداوند خود عهده‌دار آنها شده است. این هدایت، دیگر راهنمایی نیست که دستگیری و همراهی و به مقصد رساندن است.

وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَيْهِمْ تَقْوَاهُمْ.^۲ و این است که قرآن می‌گوید: تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ.^۳

و می‌گوید: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ.^۴

و می‌گوید: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ.^۵

و درباره‌ی محسنین و متقین می‌گوید: أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۶

و می‌گوید: مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ. و این هدایت‌ها از خداست و پیامبر و رسول دیگر کاری نمی‌کند که: بِإِنَّكَ لِاتَّهَدِي مَن أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ.^۷ با این که پیامبر هادی و سراج منیر است^۸ این هدایت را ندارد. این هدایت مربوط به خداست. این دیگر راهنمایی نیست. این دستگیری

۱- بقره، ۷. ۲- محمد، ۱۷. ۳- نمل، ۱.
 ۴- لقمان، ۱. ۵- بقره، ۱. ۶- بقره، ۵.
 ۷- قصص، ۲۷. ۸- احزاب، ۴۶.

و همراهی و رساندن است. و این هدایت‌ها برای کسانی است که به ایمان و احسان و تقوا رسیده باشند.

فصل ششم

نگاهی دیگر

نگاهی دیگر

این قرآن است و این هم ابعاد گوناگون آن:

ترجمه

تفسیر

روح

نور

برای رسیدن به هر مرحله، ابزار و شرایطی، لازم است.

ترجمه‌ی قرآن به:

صرفاً: ساختن کلمه‌ها،

نحو: ترکیب کلمه‌ها،

معانی: جایگاه کلمه‌ها و ترکیب‌ها،

بیان: روش‌ها و شکل‌های ترکیب،

بدیع: آرایش و پیرایش اینها،

لغت، فقه اللغة، نیاز دارد.

آنها که این علوم را فرا می‌گیرند، تازه می‌توانند به ترجمه‌ی قرآن برسند و مفهوم کلمه‌ها و ترکیب‌ها را بدست بیاورند.

اینها نباید توقع داشته باشند که با گذراندن درس‌هایی از عربی و ادبیات عرب، به تفسیر و به روح و به نور قرآن برسند.

بعضی‌ها که شور و نور ابودرها و راه رفته‌های دیگر، چشمشان را گرفته، برای برداشت‌های عالی از قرآن، به عربی رو می‌آورند و خیال می‌کنند باخواندن اینها، به آن همه می‌رسند و از آن شور و نور و از آن دید و بینش، برخوردار می‌شوند.

اینها هنگامی که در کنار درس‌های خشک، مطلوب خود را نمی‌یابند، سر می‌خورند و باز می‌گردند و راه رسیدن به آن اوج‌ها را بسته می‌پندارند و حتی اوج‌ها را فریب می‌شمارند و دکان حساب می‌کنند.

اینها نمی‌دانند که برای رسیدن به آن خواسته‌ها، این درس‌ها لازم هستند، اما کافی نیستند.

و حتی می‌توان گفت که برای رسیدن به روح و نور قرآن، جز به روح الایمان و آزادی و اطاعت، نیازی نیست.

من روستاییان زنده‌دلی را دیده‌ام که از آیه‌ها درس می‌گرفتند و پیام‌ها و نکته‌ها را می‌یافتند و راه را می‌دیدند و راه را می‌گرفتند و می‌رفتند.

آنها می‌توانستند هنگام تلاوت آیه‌ها، تدبرها و برداشت‌هایی داشته

باشند که برای من هم تازگی داشته باشد.

من به بعضی از دوستانم، که برای خواندن عربی می‌آمدند، می‌گفتم: شما خواسته‌ی خود را مشخص کنید، آیا می‌خواهید آب بخورید و یا این که سقا باشید و به دیگران هم برسانید و یا این که چشمه‌ای بشوید که مشک‌های سقاها را هم پر کنید؟

و می‌گفتم آب خوردن به این همه رفت و آمد نیاز ندارد، می‌توانید در مدت کوتاهی به شناخت‌هایی از خویش و از نقش خویش برسید و در کنار هر شغل، این نقش بارور شدن و بارور کردن را داشته باشید.

می‌توانید در مدت کوتاهی به حرکت فکری و شناخت‌ها و به حرکت روحی و وسعت‌ها و قدرت‌هایی برسید که نه ترسی از آینده داشته باشید و نه حزنی از گذشته و نه حیرتی در این لحظه، که: **إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَآخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**^۱.

آنها که به ایمان می‌رسند، به ولایت الله رسیده‌اند که: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**^۲ و با این ولایت از تاریکی‌ها به نور می‌رسند و در نور ترسی نیست و حیرتی نیست و حزنی نیست. در تاریکی شب است که از اتاق‌های روز خود هم می‌ترسیم و وحشت می‌کنیم و می‌هراسیم.

مادام که این حرکت روحی همراه انسان نباشد، حرکت فکری، جز

غرور و ژست‌های روشنفکرانه باری نخواهد داد. و انسان با این که آب انبارهایی از آگاهی دارد، تشنه در کنار فرات جان می‌دهد و قدر آب نمی‌داند. تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

راستی، ما آب خوردن را با آب انبار کردن عوضی گرفته‌ایم و خیال می‌کنیم که جمع کردن‌ها، ما را بارور می‌کند، در حالی که، نوشیدن‌ها و با آب، زندگی کردن‌ها، ما را به حیات و زندگی می‌رساند.

من آب انبارهایی را سراغ دارم که ضربه‌ی یک حادثه تمام وجود آنها را می‌لرزاند.

آنقدر سبک هستند که تنها نسیمی که از دهانی آنها را زیر و رو می‌کند، همچون کاهی در باد.

به دوستان، گفته بودم که برای آب خوردن، چندان نیازی نیست و جز این حرکت فکری و این حرکت روحی، ضرورتی نیست.

و همچنین برای آب دادن به دیگران به بیش از شناخت روحیه‌ها و نیازها احتیاجی نیست.

اما اگر بخواهید که چشمه باشید ناگزیرید که در کنار آب خوردن‌ها و شناخت روحیه‌ها و در کنار حرکت فکری و حرکت روحی، به زبان قرآن هم آشنا شوید و از تسلط و تفکر در قرآن هم بهره بگیرید. تا بتوانید بار طبابت را دوش بکشید و درمانی داشته باشید.

آنها که می‌دانند قاشق چیست، از قاشق توقع ظرف‌های بزرگ نخواهند داشت و با درس‌های عربی، توقع رسیدن به نور و روح قرآن، نخواهند کرد و در نتیجه گرفتار بحران و وازدگی نخواهند شد.

این درس‌ها به ترجمه می‌انجامد.

اما برای تفسیر، به:

تسلط بر تمام قرآن،

طرح سؤال‌های حساب شده،

حلم در برابر سؤال‌ها،

تفکر در قرآن،

سیر فکری، نیاز هست. و این حرکت فکری است که می‌تواند، همراه حلم در برابر سؤال‌ها، به ما جوابگو باشد.

با سؤال‌ها، فکر حرکت می‌کند و با این جرقه‌ها فکر روشن می‌شود و در روشنایی فکر و حرکت فکر، خود سؤال‌ها، حل می‌شوند و توضیح می‌گیرند.

با این حرکت فکری، انسان به حرکت روحی می‌رسد و به روح الایمان راه می‌برد.

و با این روح و بیش و با این فهم و با شناخت شکل طبیعی جمله‌ها و با روگرداندن از این شکل طبیعی به عوامل و انگیزه‌های آن پی می‌برد و به

روحیه‌ی قهرمان‌ها، راه می‌یابد و از قرآن بهره‌های بیشتری بدست می‌آورد و در این سطح می‌تواند از همان درس‌های عربی^۱ و ادبیات عرب هم بهره بگیرد و برداشت‌های عمیق‌تری داشته باشد.

شناخت شکل طبیعی و روح الایمان برای رسیدن به روح قرآن کار گشاینده.

اما نور قرآن، برای آنهایی است که از مانع‌ها، آزاد شده‌اند و پرده‌ها را دریده‌اند. در درون ما چشم‌هایی است که اگر پلک باز کنند، پرده‌هایی است که اگر کنار بزنیم، می‌توانیم از نورها بهره بگیریم و راه بیفتیم.

هرچه این پرده‌ها، کمتر بشوند، نور بیشتر به چشم می‌رسد و شور بیشتری در دل می‌نشیند.

این پرده‌ها، همیشه یک چیز نیستند؛ گاهی هواهای دل و حرف‌های خلق و جلوه‌های دنیا هستند، که کفر و ظلم و نفاق و فسق را پیش می‌آورند و چشم‌ها را می‌بندند و انسان را از نور جدا می‌کنند.

و گاهی همان شناخت‌ها و آگاهی‌هایی که در یک مرحله پرده در

۱- و بیابد که چرا در الْأَصْبَاتِ كُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ، «فی»، به معنای «علی» آمده است و از کلمه‌ی «علی» استفاده نشده. هر جا کلمه‌ای به معنای کلمه‌ی دیگر می‌آید، هر دو معنا منظور است در اینجا فرعون می‌گوید من شما را «بر» شاخه‌های خرما به دار می‌کشم. و این مرگ، نه مرگی آشکار است که در شاخه‌ها پنهان می‌شود و به بیرون نمی‌رسد و کسی از آن دفاع نمی‌کند. و همین طور در آیه‌ی وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا، که «علی» به معنای «فی» آمده این آیه نشان می‌دهد که موسی بر بی‌خبری خود مسلط بود و این بی‌خبری را خود خواسته بود. «علی غفله...»، نه «فی غفله...».

بودند، خود، پرده می‌شوند و جلوگیری انسان.^۱

همان علم و شناختی که انسان را به آزادی و عشق حق می‌رساند و از دنیا و نفس و خلق، جدا می‌کند و کفرها و شرک‌ها و ظلمت‌ها و نفاق‌ها و فسق‌ها و انحراف‌ها را می‌سوزاند، همان شناخت‌ها و همان عشق‌ها که انسان را از عشق‌های دیگر جدا می‌کند و آنها را رهبری می‌نمود و در راه عشق‌های بزرگتر، به جریان می‌انداخت، همین‌ها، می‌شوند سنگ راه انسان و قتلگاه او و حجاب او.

هرگاه انسان به همین‌ها، به حلاوت آگاهی و علم و به شور و حال عشق و محبت حق دلخوش کند و در همین جا بنشیند و به حالات و مقامات دل بندد، در همانجا مانده و همان‌ها برایش سنگ راه و حجاب دیدار هستند. راستی که پرده‌ها و مانع‌ها، چقدر رنگ عوض می‌کنند. حالت‌ها و مقام‌ها می‌شوند دلخوش کنک او و این است که باید از همین‌ها بگذرد و از همین‌ها دامن برچیند و مغرور عشق‌ها و شب زنده‌داری‌ها و نجواهایش و دل بسته‌ی علم و آگاهی‌ها و شناخت‌هایش، نشود. آنها که در همین سطح می‌مانند، محروم می‌شوند و از نورهای عظیم‌تر، بهره نمی‌گیرند، چون ظرفیتش را تهیه نکرده‌اند و زمینه‌اش را فراهم نساخته‌اند.

۱- الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْفِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أُنْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ. (مناجات شعبانیه). باید آزادی و انقطاعی را بخواهیم که نه تنها از حجاب‌های تاریک نفس و خلق و دنیا و اعمال و آمال، که از حجاب‌های نور هم بگذرد و در بند علم و عشق و حال‌ها و مقام‌ها و و هم نماند.

این محرومیت از نورهای بیشتر و نعمت‌های بزرگتر، معلول همین بی‌ظرفیتی و بیکاری است، نه معلول فقر حق، که دادن‌ها و بخشش‌ها از او کم نمی‌کنند.

و نه معلول بخل او، که هستی جلوه‌ای از یک نگاه اوست.

نه معلول ظلم او، که او هر نعمت را در جایگاهش گذاشته.

این محرومیت، یا به خاطر محبت و رأفت اوست. و یا به خاطر حکمتش.

اگر به ما نمی‌دهد یا به این خاطر است که پای بردنش را نداریم و همت باز دادنش را و حال به کار انداختنش را. و او نمی‌خواهد که رنج بکشیم و گرفتار عذاب‌ها شویم.

و یا به این خاطر که دیگران از دست نروند.

گاهی ما سزاوار محبتش نیستیم، اما به خاطر رحمتش به دیگران و محبتش به آنها از ما می‌گیرد.^۱

این نعمت‌ها و این معدن‌هایی که در زیر خاک است، برای او مسأله‌ای نیست که آنها را در نزد من بگذارد، اگر نگذاشت، یا به خاطر این است که من ضعیفم و او دوستدار من است و یا به خاطر این است که دیگران زود

۱ - لولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضة.

اگر نبود یکپارچه شدن - کافر شدن - تمام مردم، ما برای اینها که از رحمن چشم پوشیده‌اند آنقدر می‌گذاشتیم که سقف‌هایشان را از نقره بسازند، نه از گچ و آجر و آهن. این معادنی که در زیر خاک است، بر سقف آنها باشد.

باورند و او دوستدار آنهاست که از راه باز نگردند و نگویند، کافرها مقرب‌ترند و خدا آنها را بیشتر دوست دارد.

با این دید، ما می‌توانیم از محرومیت‌ها، بی‌ظرفیتی‌های خویش را بیابیم. ما از آنچه نداریم، می‌توانیم وسعت خویش را کشف کنیم.

اگر ما از قرآن و از نورهای عظیم آن محرومیم، دلیلش همین است که ظرفیتش را نداریم و همین که به آن آگاهی‌ها رسیدیم، غرور برمی‌داریم و می‌مانیم و خیال می‌کنیم که داده‌ها ملاک افتخار ماست و معیار ارزش‌هاست.

اما آنها که این پرده را دریده‌اند و داده‌ها را ملاک افتخار نمی‌دانند و به این آزادی رسیده‌اند و این دیوارها و حصارها را از دور خویش برچیده‌اند، به وسعت آگاهی‌ها راه می‌یابند و از نورهای عظیم بهره برمی‌دارند و در زیر بار نعمت‌ها نمی‌مانند.

این بارش بی‌امان قرآن است و این فیض مستمرّ الله است که همیشه، که دم به دم ادامه دارد، اما آنها که کاسه‌ها را پشت رو گرفته‌اند و دل‌ها را واژگونه کرده‌اند، باری نمی‌گیرند و سودی نمی‌برند.^۱

قرآن و آیه‌های آن، در سطحی جریان دارند. آنها که خود را به آن سطح رسانده‌اند از این جریان، کام می‌گیرند و در آن سطح آبیاری می‌شوند.

۱ - قالوا قلوبنا غلف، بل طبع الله عليها. می‌گویند دل‌های ما بسته است، در زیر پوشش غلاف است. این دل‌ها بسته نبود، اما آن را واژگونه کرده‌اند و خداوند در برابر این ناسپاسی بر آن مهر زد و این دل‌های ویران را، رها کرد.

بسیار شده که در لحظه‌ها و حالت‌هایی، آیه‌هایی را می‌یابم و حس می‌کنم، اما در وقت دیگر و لحظه‌ی دیگر، همان را که فهمیده بودم، نمی‌فهمم و با آن بیگانه می‌شوم و در پشت دیوار آیه‌ها، گویا آیه‌ها در برابر من حصار می‌کشند و بالا می‌روند. محزون می‌نشینم و به مانع‌هایم فکر می‌کنم و مزاحم‌هایم را بررسی می‌کنم که چه بر من گذشته و چه در من رخ داده، که مرا از نورها محروم کرده‌اند و دیوارها را در من بالا برده‌اند و نعمت‌ها را از من گرفته‌اند.

من این محرومیت‌ها را از خویش می‌دانم، نه از دوست، که او بخشش‌هایم را بر همه ریخته و بر سر هستی پاشیده است. دادن‌ها از او نمی‌کاهند و دهش‌ها، جز بخشش او را نمی‌افزایند.

فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه‌ریزی با توجه به نعمت‌ها و...
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع‌گیری، موفقیت و پیروزی.

امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعاهای روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (س).

حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابوحمره ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).
۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).
۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.
۲۱. درس و بحث: صرف، منطق، اصول، و...

نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.

آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری.
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری.
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی.
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه.
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۱۱. تا چشمه صاد: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.

نشانی پستی مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگ‌ی لیلۃ القدر

قم: خیابان طالقانی (نرسیده به سه راه بازار) / کوچه ۸۷ / کوچه شهید

حبیبی (شماره ۱۳) / پلاک ۱۹ - صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن‌های مرکز پخش:

۰۲۵۱ - ۷۷۱۲۳۲۸

۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۷۳۷۸

WEBSITE: www.einsad.ir

EMAIL: info@einsad.ir

انتشارات لیلۃ القدر در سراسر کشور نماینده فعال می‌پذیرد